مصائب رأس الحسین (علیه السلام)

روضه‌ها

و مصیبت‌های سر مطهر حضرت اباعبدالله الحسین (ع)

السلام علی الحسین
و علی علی بن الحسین

و علی اولاد الحسین
و علی اصحاب الحسین



سید رضا موسی کاظمی نایینی

بسم الله الرحمن الرحیم

مصائب راس الحسین علیه السلام: روضه ها و مصیبت های سر مطهر حضرت امام حسین علیه السلام

نویسنده:

رضا موسی کاظمی نایینی

ناشر چاپی:

مشهور

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

مصائب راس الحسین علیه السلام: روضه ها و مصیبت های سر مطهر حضرت امام حسین علیه السلام

مشخصات کتاب

سرشناسه : موسی کاظمی نائینی، رضا، ۱۳۴۷ -

عنوان و نام پدیدآور : مصائب راس الحسین علیه السلام: روضه ها و مصیبت های سر مطهر حضرت امام حسین علیه السلام/ سیدرضا موسی کاظمی نایینی.

مشخصات نشر : قم: مشهور، ۱۳۹۰.

مشخصات ظاهری : ۲۲۴ ص.

شابک : ۴۲۰۰۰ریال:۹۷۸-۹۶۴-۸۳۵۰-۲۹-۶

یادداشت : کتابنامه: ص. [۲۲۱] - ۲۲۳؛ همچنین به صورت زیرنویس.

موضوع : حسین بن علی (ع)، امام سوم، ۴ - ۶۱ق -- سوگواری ها

موضوع : واقعه کربلا، ۶۱ق.

موضوع : مدیحه و مدیحه سرایی اهل بیت (ع)

موضوع : شعر مذهبی -- قرن ۱۴ -- مجموعه ها

رده بندی کنگره : BP۲۶۰/م۸م۶ ۱۳۹۰

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۷۴

شماره کتابشناسی ملی : ۲۹۰۳۱۶۳

مؤسسه انتشارات مشهور

مرکز پخش:

موسسه انتشارات مش-هور

قم: خیابان ارم - پاساژ قدس - طبقه آخر - پلاک ۵ / تلفن: ۷۷۴۶۸۰۶

دفتر مرکزی: قم: بلوار سمیه / کوچه ۲۶ /پلاک ۸ / تلفن: ۷۸۳۱۶۴۶

اشاره

تقدیم به

مادر داغدیده امام حسین علیه السلام، اُمّ الائمه، حضرت زهرا علیهاالسلام

خواهر غمدیده اش، اُمّ المصائب حضرت زینب علیهاالسلام

خواهر مصیبت دیده اش، حضرت اُمّ کلثوم علیهاالسلام

دختران عزیزش، حضرت فاطمه - سکینه و رقیه

همسران وفادارش، رُباب - لیلی و شهربانو

ص:۵

فهرست مطالب

روضه حاج شیخ جعفر شوشتری - بوسیدن رگهای بریده... ۷۳

ص:۸

فصل پنجم: مصائب رأس الحسین علیه السلام در شام

ص:۱۳

مقدمه

بسم اللّه الرحمن الرحیم

ستایش خدای را، که پروردگار جهانیان است و درود خدا بر سید و آقای ما حضرت محمد صلی الله علیه و آله وسلم و اهل بیت او علیهم السلام خصوصا حضرت مهدی «عج» که جان ما فدای او باد و لعنت خداوند بر دشمنان ایشان تا روز قیامت.

قال رَسُولُ اللّه ِ صلی الله علیه و آله وسلم: اِنَّ الْحُسَیْنَ مِصْباحُ الْهُدی وَ سَفِینَهُ النَّجاهِ. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: همانا حسین علیه السلام چراغ هدایت و کشتی نجات است. درباره نوحه خوانی و عزاداری برای امام حسین علیه السلامو ریختن اشک بر مصائب آن حضرت روایات زیادی وارد شده است، خصوصا اینکه معصومین علیهم السلام از حضرت آدم گرفته تا پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله وسلم و امامان ما علیهم السلامو اهلبیت ایشان، هر یک به گونه ای بر این مهم تاکید داشته و عملاً به ما درس بکاء و حزن و غم بر شهید کربلا داده اند. حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله وسلمبارها، بادیدن امام حسین علیه السلام و مصائب آن حضرت گریسته اند، به گونه ای که امام حسین علیه السلاممی فرمود: پدر

جان چرا گریه می کنی؟ می فرمود: پسر جانم جای شمشیرهایت را می بوسم و می گریم.(۱)

امامان ما علیهم السلام نیز، به مناسبتهای گوناگون یاد آن عزیز را گرامی داشته و بر آن کشته اشک، گریسته اند تا جایی که امام زمان «عج» زیارت ناحیه را که سراسر، حزن و غم و ماتم است درباره جد غریبشان انشاء فرموده اند. امام سجاد علیه السلام در مدت زمانی که پس از شهادت پدر در قید حیات بودند کرارا به یاد پدر می گریستند. و در جایی فرموده اند: هر مؤمنی که چشمش بر قتل حسین علیه السلام اشکین شود تا به گونه اش روان گردد، خدا او را در غرفه های بهشت جای می دهد و هر مؤمنی که برای آزاری که از دشمن به ما رسید چشمش اشکین شود تا بر گونه هایش روان گردد، خدا او را در بهشت جای می دهد. نه تنها انسانها، بلکه ملائکه نیز بر او گریسته اند و هم اکنون چهار هزار فرشته ای که برای یاری او به زمین آمده اند و او را کشته یافتند در کربلا حضور دارند و در اطراف قبر ابی عبداللّه الحسین علیه السلامغمناک و خاک آلود هستند و هر زائری که به زیارت حضرت بیاید او را استقبال و وقتی برگردد بدرقه می کنند. جن و انس در غم او گریان شدندو آسمان در شهادت آن حضرت خونین رنگ شد.(۲)

پس ای عزیز، بیا تا ما هم با معصومین علیهم السلام و ملائکه و زمین و آسمان همراه شده، در گریه بر سرور مظلومان عالم سهمی داشته باشیم.

مدتی بود که اینجانب، در نظر داشتم مقتل خاصی را در مورد مصائب سر مطهر امام حُسین علیه السلام تدوین نمایم. از آنجایی که تا کنون کتابی با این موضوع

۱- . سفینه البحار، ج ۱ ، ص ۲۵۷ - بحار الانوار ، ج ۳۶، ص ۲۷۵ .

۲- . ترجمه لهوف سید بن طاووس، ص ۳۱ . مترجم: عباس عزیزی

خاص ندیده ام و از طرف دیگر اینکه سهم کوچکی بر سر سفره پر نعمت امام حسین علیه السلام داشته باشم بر آن شدم که کتاب مقتل معتبری را از اول تا آخر بررسی کرده، آن چه از مصائب را که راجع به سر مطهر امام حسین علیه السلام آورده، جمع آوری نموده، در کتاب مستقلی چاپ نمایم. پس از جستجو، کتاب شریف نفس المهموم حاج شیخ عباس قمی که بوسیله حضرت آیت اللّه شیخ محمد باقر کمره ای ترجمه شده است را انتخاب نمودم و از ابتدا تا انتهای آن را، بررسی کرده و مصائب مورد نظر را جداکردم.

البته به منابع دیگری نیز به عنوان فرع بر این کتاب مراجعه کردم. از آن جهت که مقتل حاضر، کامل تر و جذاب تر باشد، نمونه هایی از روضه های آیت اللّه حاج شیخ جعفر شوشتری را نیز آورده ام. همچنین در باره بعضی مصائب اشعاری را که درباره آن موضوع سروده شده، اعم از رباعی، مرثیه، شور، سینه زنی و.... اضافه کرده ام.

لذا بنظر می رسد کار نوی است که جای آن در بین کتب مقاتل خالی بوده است. در پایان از خداوند متعال تشکر می کنم که به این عبد خود توفیق و اجازه داد، در دستگاه باشکوه حسینی سهمی داشته باشد و از ارباب خونین بدن و غریب و مظلومم حضرت اباعبداللّه الحسین علیه السلاممنونم که به این عبد آستانش رخصت داد که این کتاب را گردآوری نماید. خداوندمتعال را به سر بریده عزیز زهرا، حضرت امام حسین علیه السلامقسم می دهم که ما را از شیعیان

خاص آن امام و از زائران با معرفت ایشان در دنیا و مورد شفاعتشان در آخرت قرار دهد.

ص:۱۷

از همه کسانی که این مقتل را مطالعه کرده و بر سرور مظلومان عالم اشک ماتم می ریزند، عاجزانه درخواست می کنم که این حقیر سراپا تقصیر را در حیات و ممات از دعای خیرخویش فراموش نکنند.

قم المقدسه

سید رضا موسی کاظمی نایینی

۱۳۸۲ه- ش - ۱۴۲۴ ه- ق

فصل اول: مصایب راس الحسین علیه السلام در سخنان معصومین علیهم السلام،اهل بیت و دیگران

اشاره

ص:۱۹

صفحه سفید

اشاره به ذبح امام حسین علیه السلام در روضه خوانی خداوند متعال برای حضرت ابراهیم علیه السلام و گریه او

در صفحه ۲۲۵ جلد ۴۴ بحار حدیث ۶ به نقل از امالی صدوق آمده است:

ابن عبدوس از ابن قتیبه از فضل نقل کرده می گوید: از امام رضا علیه السلامشنیدم که فرمودند: وقتیکه خداوند به ابراهیم علیه السلام امرکرد که بجای فرزندش اسماعیل علیه السلام گوسفندی را که برای ابراهیم فرستاد ذبح کند، ابراهیم می خواست که پسرش اسماعیل را با دست خود ذبح می کرد و به ذبح گوسفند جای پسرش امر نمی شد تا به قلبش برسد آن چیزی که به قلب پدری که عزیزترین فرزندش را با دست خود ذبح می کند تا به سبب این عمل بالاترین مقام اهل ثواب بر مصائب را مستحق گردد. خداوند به او وحی کرد: ای ابراهیم محبوب ترین خلقم نزد تو کیست؟ عرض کرد: پروردگارا خلقی رانیافریده ای که نزد من محبوب تر از حبیب تو محمد صلی الله علیه و آله وسلم باشد.

خداوند باز به او وحی کرد: آیا او را بیشتر دوست داری یا خودت را؟ عرض کرد: او را بیشتر دوست دارم. فرمود: آیا فرزند او نزد تو محبوب تر است یا فرزند خودت؟ عرض کرد: فرزند او محبوب تر است. فرمود: آیا ذبح فرزند او با ستم به دست دشمنانش دردآورتر است به قلب تو یا ذبح فرزندت با دست خود، در طاعت من؟

ص:۲۱

عرض کرد: پروردگارا ذبح او به دست دشمنانش برای دل من دردآورتر

است. فرمود: ای ابراهیم گروهی که گمان دارنـد امت محمد صـلی الله علیه و آله وسـلم هسـتند فرزند او حسـین را بعد از او با ظلم و عدوان می کشند و بخاطر این عمل سزاوار غضب من می گردند.

ابراهیم باشـنیدن این کلمـات نـاله زد و دلش به درد آمـد و گریست. خداونـد به او وحی کرد: ای ابراهیم جزع و نـاله تـو را بر فرزنـدت اسـماعیل که اگر بـا دست خود ذبـح می کردی به جزع و نـاله تو برحسـین و قتـل حسـین فـدا کردم و به تو بالاـترین درجات اهل ثواب بر مصائب را واجب کردم و این است قول خداوند که می فرماید: «وَفَدَیْناهُ بِذِبْحٍ عَظیمٍ».(۱)

مصیبت بریدن سر امام حسین علیه السلام از قفا در روضه خوانی حضرت جبرئیل برای آدم علیه ماالسلام

صاحب دُرّالثمین در تفسیر: «آدم به کلماتی از طرف پروردگارش برخورد».(۲) گفته است: در ساق عرش نام پیغمبر صـلی الله علیه و آله وسلم و ائمه علیهم السلام را دید و جبرئیل به او یاد داد و گفت: یا حَمید بحق محمد و یا عالی بحق علی و یا فاطر

بحق فاطمه و یا محسن بحق الحسن و الحسـین و منک الاحسان، چون نام حسین را برد اشکهایش روان شد و دلش فرو ریخت و گفت: برادر جبرئیـل در ذکر پنجمین، دلم شـکست و اشـکم روان شـد ؛ جبرئیل گفت: این فرزنـدت به مصـیبتی گرفتار می شود که مصیبتها در برابر آن کوچک باشد، گفت: ای برادر آن چه باشد؟ گفت: تشنه و غریب و تنها وبی کس کشته شود،

۱- . شهرستانی، تاریخچه عزاداری حسینی، ص۸.

۲- . سوره بقره، آیه ۳۷.

برای او ناصـر و معین نیست و اگر ببینی او را ای آدم که می گوید: وا عطشاه! وا قله ناصراه! تا آنجا که تشنگی چون دود میان او و آسـمان فاصـله شود، کسـی جوابش ندهد جز باشمشیر و باران مرگ و چون گوسفند از قفا سرش بریده شود و دشمنانش خیمه گاهش را غارت کنند و سرهای خود و یارانش را بر سر نیزه ها در شهرها بگردانند و زنانش باآن ها باشند. در علم خدا چنین گذشته است و آدم و جبرئیل چون زن رود مرده (جوان مرده) گریستند.(۱)

مصیبت بریدن سر امام حسین علیه السلام در روضه خوانی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم برای یاران

سعید بن جبیر از ابن عباس روایت کرده گفت: من نزد رسول خدا صـلی الله علیه و آله وسلم نشسته بودم که حسن علیه السلام پیش آمد و چون او را دید گریست و فرمود: بیا بیا و او را بر ران راست خود نشانید و حسـین علیه السلامآمد، او را هم که دید گریست و نزد خود طلبید و بر ران چپ نشانید، و سـپس فاطمه علیهاالسـلام آمد، او را هم که دید گریست و نزد خود طلبید و پیش خـود نشانیـد، پس علی علیـه السـلام آمـد، او را هـم که دیـد گریست و نزد خـود طلبیـد، بر سـمت راست خـود نشانیـد؛ اصـحابش به وی گفتند: یا رسول اللّه، هر کدام از اینها را دیدی گریستی، کسـی از اینها نبود که از دیدنش شاد شوی؟ فرمود: به آنکه مرا به نبوت فرسـتاده و بر جمیع خلق برگزیده، در روی زمین نفس کشـی پیش من محبوب تر از اینها نیست و گریه ام برای آزارهایی است که پس از من به اینها می رسد و به یادم آمد آنچه بر این پسـرم حسـین می کنند و گویا می نگرم به حرم و قبرم پناهنده شده و پناهش ندهند و به زمین قتلگاه خود زمین کرب و بلا کوچ کند و دسته ای از مسلمانان

۱- . کمره ای، محمد باقر، درکربلا چه گذشت؟ ترجمه نفس المهموم قمی، ص ۷۰؛ بنقل از بحار الانوار، ج۴۴، ص۲۴۵.

وی را یاری کنند، آنان در قیامت سادات شهدای امتم باشند، گویا می نگرمش که تیری به او زده اند و از اسبش روی خاک هلاکت افتاده سپس مانند گوسفند، مظلومانه سرش را ببرند. سپس ناله ای کشید و گریست و اطرافیان خود را گریاند و ناله شیون از همه برخاست، سپس از جا بلند شد و می فرمود: بار خدایا به تو شکایت کنم آنچه را خاندانم پس از من برخورند.(۱)

روضه حاج شیخ جعفر شوشتری رحمه الله – کودکی اباعبداللّه علیه السلام، بوسه های پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم و یادی از شهادت امام حسین علیه السلام

حضرت ابا عبداللّه علیه السلام طفل که بودند پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم این مظلوم را در

روزهای اول با انگشت ابهام خود شیر می دادند. پس از چند روز او را به حضرت زهرا علیهاالسلام سپردند. بچه داری سید الشهداء علیه السلام با پیامبر صلی الله علیه و آله وسلمبود. خود پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم لباسهای حسین علیه السلام را بر تنش می پوشانید، پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم در بوسیدن حسین علیه السلام اهتمام خاصی داشت، بوسه های مخصوصی از حسین علیه السلام می کرد. معمولا رسم است که صورت و روی اطفال را می بوسند،

اما پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم گاهی صورت حسین علیه السلام را می بوسید، گاهی زیر گلوی حسین علیه السلام را می بوسید گاهی روی دل حسین علیه السلام را باز می کرد، پیراهن را بالا می زد روی دل حسین علیه السلامرا می بوسید، لب و دندان حسین علیه السلام را می بوسید،

پیشانی حسین علیه السلام را می بوسید، یک نوع بوسیدن دیگر هم داشت که با بوسیدنهای سابق فرق می کرد، پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم به امیرالمؤمنین علیه السلاممی فرمود: «یا عَلِی اَمْسِکْهُ» علی حسین را نگه دار. چون امام حسین علیه السلام کوچک بود و

۱- . کمره ای، محمدباقر، در کربلا چه گذشت؟، ترجمه نفس المهموم قمی، ص۷۶.

ازدست پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم فرار می کرد، حضرت علی، امام حسین علیه السلام را نگه می داشت، پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم تا پای آن مظلوم را می بوسید، هی می بوسید و هی گریه می کرد، علی علیه السلامعرض کرد: یا رسول اللّه چرا گریه می کنید؟ می دانید پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم چه جوابی دادند، فرمودند: اُقَبِّلُ مَوْضِعَ السُّیُوفِ یعنی جای شمشیرها و خنجرها و نیزه ها را می بوسم. پیامبر صلی الله علیه و آله وسلمیک قسم دیگر بوسیدن هم داشت. حسین علیه السلام چون کوچک بود، خردسال بود، بچه بود، اینطرف و آنطرف فرار می کرد و پیامبر صلی الله علیه و آله وسلمبدنبالش می دوید با اینکه صاحب سکینه و وقار بود، آنقدر بدنبال حسین علیه السلام در خانه و کوچه می دوید تا او را می گرفت و شروع می کرد به بوسیدن لبهای حسین علیه السلام، گاهی لبهای حسین علیه السلام را باز می کرد و دندانهای حسین علیه السلام را می بوسید. نمی دانم این چه حکمت داشت، شاید میدیدند در مجلس ابن زیاد و یزید چوب خیزران است که بالا و پائین می رود و بر لب و دندان مبارک فرود می آید.(۱)

خبر دادن پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم به امام حسین علیه السلام به اینکه در کربلا سرش را می برند

علامه مجلسی در بحار آورده که محمد بن ابی طالب موسوی گوید: چون فرمان قتل حسین علیه السلام به ولید رسید، بر او گران آمد و گفت: بخدا، خدا مرا نبیند که زاده پیغمبرش را بکشم وگرچه یزید دنیا و مافیها را به من دهد، گوید: حسین علیه السلام شبی از منزلش بیرون آمد و سر قبر جدش رفت و گفت: «السلام علیک یا رسول اللّه» من حسین پسر فاطمه، جگر گوشه تو و زاده جگر گوشه تو و سبط توام که در امتت به جای گذاشتی، یا نبی اللّه گواه باش که آنها مرا

۱- . رجایی، غلامعلی، گزیده از بیانات شیخ جعفر شوشتری، ص ۴۰.

واگذاردند و ضایع کردند و نگهداری نکردند، این شکایت من است پیش تو تا تو را ملاقات کنم».

سپس برخاست و به نماز ایستاد و پی در پی رکوع و سجود کرد. ولید به منزل حسین علیه السلام فرستاد تا بداند از مدینه بیرون رفته یا نه، چون در منزلش نیافت گفت: حمد خدا را که رفت و به خونش آلوده نشدم. حسین علیه السلام به منزلش برگشت و شب دوم نیز سر قبر جدش رفت و چند رکعت نماز خواند و چون فارغ شد می گفت: «بار خدایا این قبر پیغمبر تو است و من پسر دختر پیغمبرت، می دانی به چه دچار شدم، بار خدایا به راستی من دوست معروف و دشمن منکراتم و یا ذالجلال و الاکرام از تو خواهش داردم به حق این قبر و آن که در آن است آنچه پسند تو و پیغمبر تو است برای من پیش آوری».

سپس تا دم صبح سر قبر گریست و سر بر قبر نهاد و خوابش برد، رسول

خدا صلی الله علیه و آله وسلم را در خواب دید که با فوجی از فرشتگان که در سمت راست و چپ و جلوی اویند، پیش آمد تا حسین را به سینه چسبانید و میان دو چشمش را بوسید و فرمود: حبیبی یا حسین، گویا به همین نزدیکی می بینم در زمین کرب و بلا به خون آغشته و از دست جمعی از امتم سر بریده ای و تشنه هستی و آبت ندهند و تشنه کامی و سیراب نکنند و با این حال امید شفاعت مرا دارند. خدا شفاعت مرا در روز قیامت بر آنها نرساند؛ حبیبی یا حسین پدر و مادر و برادرت نزد من آمدند و مشتاق تواند، تو در بهشت درجاتی داری که جز با شهادت بدان نرسی.

حسین علیه السلام در عالم خواب به جدش نگاه می کرد و می گفت:

یا جداه نمی خواهم به دنیا برگردم، مرا با خود ببر و در قبرت درآور. رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: باید برگردی و شهید گردی و ثوابی که خدایت مقرر کرده

ص:۲۶

دریابی، زیرا تو و پدر و برادر و عموی پدرت روز قیامت یک دسته مخصوص محشور شوید تا وارد بهشت گردید.(۱)

روضه حاج شیخ جعفر شوشتری – خواب دیدن امام حسین علیه السلام، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم را و خبر دادن به اینکه سرش را می برند

وقتی که اوضاع در مدینه به جهت عدم بیعت حضرت امام حسین علیه السلامبا یزید و نماینده یزید که فرماندار مدینه بود سخت تر شد حضرت ابا عبداللّه علیه السلام شبانه به حرم مبارک جد خود پیامبر مشرف شدند، قدری عبادت کردند بعد عرض کردند: خدایا این قبر پیامبر توست، خدایا من پسر دختر پیامبر تو هستم خدایا تو می دانی چه بلاها برای من پیش آمده است.

خدایا تو می دانی که من معروف و کارهای خیر را دوست می دارم و باطل و کارهای منکر را دشمن هستم یا ذالجلال و الاکرام، از تو می خواهم بحق این قبر و بحق کسی که در آن آرمیده است که آنچه را که خود و رسولت می پسندی برای من مقرر فرمائی این بیان را که فرمودند بر سر قبر خوابشان برد، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم را در خواب دیدند که گرد حضرت، ملائک زیادی بودند، فرمود: حَبِیبی یا حُسَیْن کَاَنّی اَراکَ عَنْ قَرِیبٍ مُرَمَّلًا بِدِمائِکَ مَذْبُوحا بِاَرْضِ کَرْبٍ وَالْبَلاءِ. فرمود: ای عزیزم حسین، گویی بزودی تو را می بینم که در خون خود غوطه ور می شوی و سرت را دشمنان خدا از قفا جدا می کنند، سپس فرمودند: یا ولدی اخرج الی العراق ان اللّه قد شاءَ ان یراک قتیلا، فرزندم به سوی عراق حرکت کن، خداوند دوست دارد که تو را کشته ملاقات کند،

ص:۲۷

۱- . کمره ای، محمد باقر، در کربلا چه گذشت؟، ترجمه نفس المهموم قمی، ص۹۶.

حضرت همان شب از مدینه بیرون آمدند، زنهای بنی هاشم و عبدالمطلب فهمیدند، خدمت حضرت آمده گریه ها نمودند، عرض کردند از خدا بخواه که ما را فدای تو کند، ما عوض تو بمیریم ما از اهل قبور باشیم نه تو، عمه های حضرت (خواهران امیرالمؤمنین علیه السلام) هم همه آمدند گریه کردند، ناله کردند، حضرت از گریه منعشان کرد، یکی از عمه های حضرت گریه کنان جلو آمد، عرض کرد یا حسین ما را از گریه منع می کنی حال آنکه من از جنیان شنیدم که تو شهید می شوی و بر تو نوحه می کردند.(۱)

مصیبت خوانی حضرت زهرا علیهاالسلام برای حضرت زینب علیهاالسلام و اشاره به اینکه سر امام حسین علیه السلام هنگام شهادت در دامن ایشان بوده است

در طراز المذهب، از بحر المصائب نقل می کند که: روزی حضرت علیا مخدره زینب علیهاالسلام نزد حضرت سجاد علیه السلام آمد. حضرت چون چشمش به آن

مخدره افتاد، فرمود: ای عمه، دیشب در عالم رؤیا چه دیدی و از مادرت فاطمه علیهاالسلام چه شنیدی؟ آن مخدره عرض کرد: تو از تمامی علوم آگاهی.

آن حضرت فرمود: چنین است، و مقام ولایت همین است؛ اما من می خواهم از زبان تو بشنوم و بر مصیبت پدرم بنالم. عرض کرد: ای فروغ دیده بازماندگان، چون چشمم قدری آشنا به خواب شد، مادرم زهرا را به جامه سیاه و موی پریشان دیدم که روی و موی خود را با خون برادرم رنگین ساخته است. چون این حال بدیدم، خویشتن را بر پای مبارکش بیفکندم و صدا به گریه و زاری بلند کردم و سرّ آن حال پر ملال را از وی بپرسیدم.

۱- . رجایی، غلامعلی، گزیده از بیانات شیخ جعفر شوشتری، ص۶۸.

فرمود: دخترم، زینب، من اگر چه در ظاهر با شما نبودم، لیکن در باطن با شما بودم و از شما جدا نبودم. مگر به خاطر نداری عصر روز تاسوعا، که برادرت را از خواب برانگیختی، برادرت بعد از مکالمات بسیار گفت: جدّ و پدر و مادر و برادرم آمده بودند، چون برمی گشتند مادرم وعده وصول از من بگرفت؟! ای زینب، مگر فراموش کردی شب عاشورا را که ناله واحسیناه! واحسیناه! از من بلند شد و تو با اُمّ کلثوم می گفتی که صدای مادرم را می شنوم؟! آری من در آن شب، با هزار رنج و تعب، در اطراف خیمه ها می گردیدم و ناله و فریاد می زدم و از اینروی بود که برادرت حسین به تو گفت: ای خواهر، مگر صدای مادرم را نمی شنوی؟ ای زینب! مگر در وداع بازپسین فرزندم حسین، و روان شدن او سوی میدان، من همی خاک مصیبت بر سر نمی کردم؟ ای زینب، چه گویم از آن هنگام که شمر خنجر بر حنجر فرزندم حسین نهاد، و من سرش را در دامن داشتم و حیران و نگران بودم که سر فرزندم حسین را بر نوک سنان برآوردند. ای زینب، ای دختر جان من، چه گویم از آن وقت که لشکر از قتلگاه به سوی خیمه گاه روی نهادند و شعله نار به گنبد دوار برآوردند.

ای دختر محنت رسیده، من همانا در نظاره بودم که مردم کوفه با آن آشوب و همهمه و ولوله خیمه ها را غارت کردند و آتش در آن ها نهادند و جامه های شما را به یغما بردند و عابد بیمار را از بستر به زمین افکندند و آهنگ قتلش نمودند و تو، نالان و گریان، ایشان را از این کار باز می داشتی. نیز هنگامی که شما را از قتلگاه عبور می دادند تمامی آن احوال را می دیدم و آن چهار خطاب تو به جد و پدر و مادر و برادرت را استماع می نمودم و اشک حسرت از دیده می باریدم و آه جانسوز از دل پر درد بر می کشیدم. ای دختر

جـان من، این خون حسـین است که بر گیسوان من است، و من در همه جـا با شـما همراه بودم، خصوصا هنگام ورود به شام و مجلس یزید خون آشام و رفتار و گفتار آن نابکار بد فرجام.

علیـا مخـدره زینب علیهاالسـلام می فرمایـد: عرض کردم: ای مـادر، از چه روی این خون را از موی و روی خویش پـاک نمی فرمایی؟ فرمود: ای روشـنی دیده، باید این موی پرخون را در حضـرت قادر بیچون به شکایت برم و داد خود را از ستمکاران و کشـندگان فرزندم بازجویم، و عزاداران و گنهکاران امت پدرم را شـفاعت بنمایم. و ترا وصـیت می کنم که سلام مرا به فرزند بیمارم، سـید سـجاد، برسانی و بگویی به شـیعیان ما اعلام کند که در عزاداری و زیارت فرزندم حسـین کوتاهی نکنند و آن را سهل نشمارند که موجب ندامت آن ها در قیامت خواهد بود.(۱)

خبر دادن امام حسین علیه السلام به اُمّ سلمه به اینکه سر او و فرزندانش را در کربلا خواهند برید

در بعضـی کتب یافتم که چون حسـین تصـمیم گرفت از مدینه بیرون رود، اُمّ سلمه آمد و گفت: فرزند جانم، مرا برای رفتن به عراق محزون مکن زیرا از جدت شنیدم می فرمود: فرزندم حسین در عراق در زمینی که آن را کربلا گویند کشته شود.

فرمود: مادر جان، بخدا من به آن داناترم و بناچار کشـته می شوم و چاره ای ندارم، بخدا روزی که کشـته شوم می دانم و قاتل خود را می شناسم و بقعه ای که در آن دفن شوم می دانم و کسانی از خاندانم و خویشانم و شیعیانم که

۱- . ربانی خلخالی، علی، چهره درخشان قمر بنی هاشم ابوالفضل العباس علیه السلام، ص ۱۰۰.

کشته شوند می شناسم و می خواهم قبر خود را به تو بنمایم و اشاره به سمت کربلا کرد و زمین پست شد و آرامگاه و قتلگاه و لشکر گاه و موقف آن حضرت را دید، دراینجا اُمّ سلمه سخت گریست و کار او را به خدای تعالی واگذارد. فرمود: یا اُمّاه، خدا خواسته که مرا کشته ببیند که به ظلم و عدوان سرم بریده شود و خواسته که حرم و خاندان و زنان دربدر شوند و کودکانم سربریده و مظلوم و اسیر و زیر زنجیر باشند و فریاد رسی خواهند، یاور و فریاد رسی نیابند. در روایت دیگر، ام سلمه گفت: من تربتی دارم که جدت به من داده و در شیشه است، فرمود: بخدا من کشته شوم و اگر هم به عراق نروم مرا می کشند و سپس تربتی برگرفت و در شیشه کرد، به ام سلمه داد و فرمود: این را با آن شیشه جدم بگذار و چون خون از آن ها جاری شد، بدان که من کشته شده ام.(۱)

یاد کردن امام حسین علیه السلام در بین راه کربلا از حضرت یحیی و سر مقدسش

در کتاب ملهوف سید بن طاووس از امام چهارم علیه السلام روایت شده که: ما با حسین علیه السلام از مکه بیرون شدیم، هر جا بار می انداخت و از هر جا بار می زد، یحیی بن زکریا را یاد می کرد و روزی فرمود: از پستی دنیا نزد خدایتعالی است که سر یحیی هدیه یکی از زناکارهای بنی اسرائیل شد.

خبر دادن امام حسین علیه السلام به شیعیان از جن به اینکه سر مقدسش را نزد یزید خواهند برد

در کتاب محمد بن ابی طالب است که:

۱- . کمره ای، محمد باقر، در کربلا چه گذشت؟، ترجمه نفس المهموم قمی، ص۱۰۱.

افواجی از مسلمانان جن حضور او آمدند و عرض کردند: ای سید ما، ما

شیعیان و یاران توایم، هرچه بفرمائی انجام دهیم و اگر بفرمائی خود در اینجا باش و ما همه دشمنانت را بکشیم، حسین علیه السلام جزای خیر برای آنها خواست و فرمود: مگر قرآنی که به جدم نازل شده نخواندید که می فرماید: «هر کجا باشید مرگتان می رسد اگر چه در دژهای محکم باشید»(۱) و می فرماید: «هر آینه آنان که سرنوشت قتل دارند به قتلگاه خود بیرون روند»(۲) اگر من در اینجا بمانم، این مردم بخت برگشته چگونه امتحان و آزمایش شوندو چه کسی در قبرم که در کربلاست بخوابد، خدای تعالی روزی که زمین را کشیده آن را برایم برگزیده و پناهگاه شیعیانم نموده و امان دنیا و آخرت آنان گردانیده؛ ولی شما روز شنبه حاضر شوید و عاشورای آخر آن هفته من کشته شوم و کسی از اهل و منسوبین و برادران و خاندانم پس از من نماند و سرم تا نزد یزید بگردانند. جنیان گفتند: ای دوست خدا و زاده دوست خدا، اگر اطاعت شما بر ما فرض نبود و کشتار بر ما حرام نبود، همه دشمنانت را پیش از آنکه به تو دست یابند می کشتیم، به آنها فرمود: بخدا ما خود به کشتن آنان تواناتر از شمائیم ولی باید هرکسی با بینه هلاک شود و با بینه هدایت شود.(۳)

اشاره به بریدن سر امام حسین علیه السلام در کنار فرات در خطبه امام سجاد علیه السلام در کوفه

حذام بن ستیر گفته است: زین العابدین علیه السلام برابر مردم آمد و اشاره به سکوت کرد و ایستاد و خدا را حمد گفت و ستایش نمود و بر پیغمبرش صلوات فرستاد و فرمود:

۱- . سوره نساء، آیه ۷۸.

۲- . سوره آل عمران، آیه ۱۵۴.

۳- . کمره ای، محمد باقر، در کربلا چه گذشت؟، ترجمه نفس المهموم قمی، ص۱۰۰.

«ای مردم، هر که مرا می شناسد که می شناسد، هر که نشناسد من علی بن الحسینم که او را بر کنار فرات، بی گناه و جریمه سر بریدند، من پسر آن کسی هستم که پرده حرمتش را دریدند و نعمت زندگانیش را ربودند و مالش را چپاول کردند و عیالش را اسیر نمودند، من پسر کسی هستم که او را دسته جمعی کشتند و همین افتخار مرا بس؛ ای مردم، شما را به خدا می دانید که به پدرم نامه دعوت نوشتید و او را گول زدید و از طرف خود عهد و پیمان با او بستید و با او بیعت کردید و در عوض با او نبرد کردید و او را وا گذاشتید؟ نابود کند شما را آنچه برای خود پیش آوردید و زشت باد نظریه شما، با چه چشمی به رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم نگاه کنید؟ آنگاه که به شما گوید: عترتم را کشتید و حرمتم را بریدید، و از امتم نیستید».(۱)

اشاره به سر بریده شده از قفا، در خطبه امام سجاد علیه السلام در مسجد اموی شام

امام سجاد علیه السلام پس از شناساندن جد بزرگوارش رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلمو جد ارجمندش علی علیه السلام به معرفی پدرش امام حسین علیه السلام پرداخت و چنین فرمود: اَنَا بْنُ فاطِمَةَ الزَّهْراءِ، اَنَا بْنُ سَیِّدَهِ النِّساءِ، اَنَا بْنُ خَدِیجَةَ الْکُبْری، اَنا بْنُ الْمَقْتُولِ ظُلْماً، اَنا بْنُ الْمجْزُورِ الرَّأْسِ مِنَ الْقَفا، اَنَا بْنُ الْعَطْشانِ حَتّی قَضی، اَنَا بْنُ طَرِیحِ کَرْبَلا، اَنَا بْنُ مَسْلُوبِ الْعِمامَهِ وَ الرِّداءِ... . «من فرزند فاطمه زهرایم، من فرزند خدیجه کبرایم، من فرزند کسی هستم که از روی ظلم کشته شد، من پسر کسی هستم که سرش از قفا بریده شد، من پسر تشنه کامی هستم که با لب تشنه به شهادت رسید، من پسر کسی هستم که پیکرش

۱- . کمره ای، محمد باقر، در کربلا چه گذشت؟، ترجمه نفس المهموم قمی، ص۵۰۸.

در زمین کربلا افتاده،من پسر کسی هستم که عمامه و عبایش ربوده شد...».

امام سجاد علیه السلام همچنان گفت و گفت، و مردم زار زار می گریستند، و صدای گریه و ناله بلند شد، یزید ترسید که فتنه و آشوب بپا شود، به مؤذن فرمان داد، اذان بگوید.(۱)

پس از خطبه امام سجاد علیه السلام آنچنان رعب و وحشت بر یزید چیره شد که دستور داد سرها را جمع کنند و محترمانه به قصر بیاورند و آنها احترام شوند.

اشاره به گرداندن سر امام حسین علیه السلام در شهرها در خطبه امام سجاد علیه السلام در بیرون مدینه

امام سجاد علیه السلام در حالیکه اشک خود را با دستمالی می گرفت از خیمه بیرون آمد و پشت سرش خادمی کرسی به دست داشت، آن را بر زمین گذاشت و آن حضرت بر آن نشست و اشک مهلتش نمی داد و آواز مردم به گریه بلند شد و زنان شیون برداشتند و مردم از هر سو عرض تسلیت می گفتند و جنجال سختی در آن سرزمین برخاسته بود. با دست، اشاره خموشی داد، سوز ناله ها فرو نشست و فرمود: «الحمد للّه رب العالمین مالك یوم الدین باری ء الخلائق اجمعین» بخدایی که تا فراز آسمان بلند دور است و تا حدّ راز شنوی نزدیک، او را ستایش گوئیم بر عظائم امور و فجایع دهور، بر دردناکی مصائب و تلخ چشی گزنده ها و سوك بزرگ مصیبتهای عظیم و دل گداز و اندوهبار جگر خراش و ریشه کن. ای مردم، به راستی خدای مستحق حمد، ما را به مصائب بزرگی آموخته و رخنه عمیقی در اسلام پدید شد،ابا

۱- . محمدی اشتهاردی، محمد، سوگنامه آل محمد صلی الله علیه و آله وسلم؛ بنقل از بحارالانوار، ج۴۵، ص۱۳۷.

عبـداللّه الحسـین علیه السـلام و خانـدانش کشـته شدنـد و زنان و کودکانش اسـیر گردیدند و سـرش را بالای سـنان به شـهرها گردانیدنـد و ایـن رزیّه ای است که آن راماننـدی نیست... .(۱) ای مردم! کـدام دل است که برای مصائب حسـین نشـکافد و انـدوهگین نشود؟ کدام چشم است که اشک خود را نگهدارد، همه موجودات عالم برای او گریسـتند. تا اینکه فرمود: سوگند به خدا اگر پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم به جای آن وصیتها در شأن ما، به کشتن ما امر می فرمود، بیش از آنکه با ما کردند نمی کردند، اِنّا لِلّه ِوَ اِنّا اِلَیْهِ راجِعُونَ، براستی (مصـیبت امام حسـین علیه السلام) چه مصیبت دردناک، دلخراش، تلخ، بنیان کن و جانکاه است، ما آنچه را که روی داد و به ما رسید، به حساب خدا می گذاریم که او عزیز و انتقام گیرنده است.(۲)

اشاره به بریده شدن سرها در سخنان امام سجاد علیه السلام با جابر

در بعضی تواریخ جریان زیارت جابر و عطیه، از قبر امام حسین علیه السلام چنین آمده است:

عطیه گفت: وقتی که جابر را کنار قبر امام حسـین علیه السـلام آوردم، دسـتش به قبر رسـید، از شـدت گریه و اندوه، بی هوش شد، آب به صورتش پاشـیدم، به هوش آمد و سه بار فریاد زد: یا حُسَیْن. سپس با کمال خضوع به خواندن زیارت پرداخت... . آنگاه نگاه کردم دیـدم از جانب جاده شام،یک سـیاهی پیـداست، جریان را به جابر گفتم، جابر به غلامش گفت: به طرف آن سیاهی برو، ببین اگر افرادی که می آیند از سپاه عمر سعد هستند، به من خبر بده خود

۱- . کمره ای، محمد باقر، در کربلا چه گذشت؟، ترجمه نفس المهموم قمی، ص۵۹۸.

۲- . محمدی اشتهاردی، محمد، سوگنامه آل محمّد صلی الله علیه و آله وسلم؛ بنقل از ترجمه لهوف، ص۲۰۱.

را پنهان کنیم و از ناحیه آنها به ما گزندی نرسد و اگر امام سجاد علیه السلام و اهل بیت علیهم السلام هستند، به مژدگانی این خبر، تو را در راه خدا آزاد می کنم.

غلام با شتاب به سوی آن سیاهی رفت، وقتی که به آن رسید، کاروان اهل بیت علیهم السلام را دید، وبا شتاب نزد جابر آمد و مژده ورود اهل بیت علیهم السلامرا به او داد. جابر با سر و پای برهنه به استقبال اهل بیت علیهم السلامشتافت، وقتی که به هم رسیدند، داغ ها تازه شد و گریه کردند، امام سجاد علیه السلام به جابر فرمود: یا جابِرُ هیهُنا وَاللّه ِقُتِلَتْ رِجالُنا وَ ذُبِحَتْ اَطْفالُنا، وَ سُبِیَتْ نِسائُنا وَ حُرِّقَتْ خِیامُنا. «ای جابر! سوگند به خدا در همین جا مردان ما کشته شدند، و نوجوانان ما سر بریده شدند، و زنان ما به اسارت برده شدند و خیمه های ما بر آتش کشیده شد.»(۱)

مصیبت بریدن سر امام حسین علیه السلام در روایت امام رضا علیه السلام

ریان بن شبیب گفت: در روز اول محرم خدمت امام رضا علیه السلامرسیدم، فرمود: ای پسر شبیب، روزه داری؟ عرض کردم: نه، فرمود: امروز همان روز است که زکریا به درگاه خدا دعا کرد و گفت: پروردگارا از لطف خود به من نژاد پاکی عطا کن زیرا تو برآورنده حاجتی، خدا مستجاب کرد و دستور داد فرشتگان، زکریا را که در محراب نماز می خواند ندا دادند که خدا تو را به یحیی مژده می دهد؛ هرکس امروز را روزه دارد و خدا را بخواند اجابتش کند چنانچه زکریا را اجابت کرد. سپس فرمود: ای پسر شبیب محرم همان ماهی است که مردم جاهلیت درگذشته به احترام آن، ظلم و کشتار در آن را غدقن کرده بودند، و این امت نه احترام ماه خود را نگاهداشته و نه احترام پیغمبر

۱- . محمدی اشتهاردی، محمد، سوگنامه آل محمد صلی الله علیه و آله وسلم؛ بنقل از بشاره المصطفی طبق نقل از اعیان الشیعه، ج۴، ص۴۷.

خود را، در این ماه فرزندان او را کشتند و زنان حرمش را اسیر کردند و بنه اش را چپاول کردند، خدا هرگز این گناه آن ها را نمی آمرزد. ای پسر شبیب، اگر تو برای چیزی گریه می کنی، برای حسین بن علی بن ابی طالب گریه کن که چون گوسفند او را سر بریدند و هیجده تن از خاندانش را با او کشتند که در زمین مانندی نداشتند، آسمانها و زمین برای قتل او گریستند و چهار هزار فرشته برای یاری او به زمین آمدند و او را کشته یافتند و بر سر قبرش پریشان و غبار آلود بمانند تا قیام قائم علیه السلام و از یاران او باشند و شعارشان: «یالَثاراتِ

الْحُسَیْن» است.(۱)

مصائب رأس الحسین علیه السلام در زیارت ناحیه امام زمان «عج»

اَلسَّلامُ عَلَی الرُّؤُوسِ الْمُشالاتِ.

سلام بر آن سرهای بالا رفته بر نیزه ها.

اَلسَّلامُ عَلَی الرُّؤُوسِ الْمُفَرَّقَهِ عَنِ الْأَبْدانِ.

سلام بر آن سرهای جدا شده از بدن ها.

اَلسَّلامُ عَلَی الْمَنْحُورِ فِی الْوَری.

سلام بر آن که در ملاء عام سرش بریده شد.

اَلسَّلامُ عَلَی الْمَقْطُوعِ الْوَتِینِ.

سلام بر آن که شاهرگش بریده شد.

اَلسَّلامُ عَلَی الشَّیْبِ الْخَضِیبِ.

سلام بر آن محاسن به خون خضاب شده.

۱- . کمره ای، محمد باقر، در کربلا چه گذشت؟، ترجمه نفس المهموم، شیخ عباس قمی، ص۵۳.

اَلسَّلامُ عَلَی الْخَدِّ التَّرِیبِ.

سلام بر آن گونه خاک آلود.

اَلسَّلامُ عَلَی الثَّغْرِ الْمَقْرُوعِ بِالْقَضِیبِ.

سلام بر آن دندان چوب خورده.

اَلسَّلامُ عَلَی الرَأْسِ الْمَرْفُوعِ.(۱)

سلام بر آن سر بالای نیزه رفته.

سر پر خون

تو ای عدل خدا کن داد خواهی

ز جا خیز ای پناه بی پناهان

برون کن ز آستین دست خدا را

به خونخواهی و از خون نیاکان

قدم در کربلا بگذار و بستان

سر پر خون ز دست نیزه داران

تو ای دست خدا از شصت قدرت

بکش تیر از گلوی شیرخواران

خبر داری که از سُمّ ستوران

دگر جسمی نماند از اسب سواران

شنید ستی چنان دست خدا را

جدا کردند از تن ساربانان(۲)

۱- . زیارت ناحیه امام زمان «عج»، بحار الانوار، ج۹۸، ص۳۱۷.

۲- . محمدی اشتهاردی، محمد، سوگنامه آل محمّد صلی الله علیه و آله وسلم، ص۱۹۵.

اشاره به بریدن سر فرزندان رس–ول خ–دا صلی الله علیه و آله وسلم در خطبه حضرت فاطمه صغری در کوفه

زید بن موسی بن جعفر، از پدرش از پدرانش خطبه فاطمه صغری را پس از برگشت از کربلا چنین روایت کرده است:

«حمـد از آن خـداست به شـماره شن و ریگ و به وزن عرش تا فرش، حمـدش گویم و به او بگروم و بر او توکل کنم و گویم که جز خـدا معبودی بر حق نیست، یگانه است و شـریک نـدارد و محمـد صـلی الله علیه و آله وسـلم بنده و فرسـتاده او است و فرزنـدانش را بر کنار فرات بی گناه سـر بریدند... . و اما بعد، ای اهل کوفه، ای اهل نیرنگ و دغل و تکبر...شـما ما را تکذیب کردید و به ما کفر ورزیدید و کشتار ما را حلال دانستید و اموال ما را غارت کردید...».

گوید: آواز گریه ها بلند شد و گفتند: ای دختر پاکان، بس کن، دل ما را آتش زدی و گردن ما را به زیر کردی و درون ما را برافروختی؛ و او خاموش شد، درود بر او و پدرش و جدش.(۱)

اشاره به چوب زدن یزید بر لب و دندان امام حسین علیه السلام در سخنان حضرت سکینه خطاب به مردم مدینه

حضرت سکینه نیز روضه خواند، از جمله، اشعاری را که پدرش به او آموخته بود برای مردم خواند که آغاز آن این بود:

شِیعَتی ما اِنْ شَرِبْتُمْ ماءَ عَذْبٍ فَاذْکُرُونی

اَوْ سَمِعْتُمْ بِغَرِیبٍ اَوْ شَهِیدٍ فَانْدُبُونی

ص:۳۹

۱- . کمره ای، محمد باقر، در کربلا چه گذشت؟، ترجمه نفس المهموم قمی، ص۵۱۰.

«پدرم فرمود: ای شیعیان من، هر زمان آب گوارا نوشیدید، مرا یاد کنید و هر زمان از غریب یا شهیدی سخنی شنیدید، به یاد من اشک بریزید»... از جمله گفت: «ای اهل مدینه! ای کاش در شام بودید و می دیدید که چگونه اهل شام، سنگ به سوی ما پرتاب می کردند و سنگ و چوب به ما می زدند، و مشاهده می کردید که چگونه یزید، چوب بر لب و دندان پدرم می زد.

اشاره به سر بریده امام حسین علیه السلام در اشعار بشیر در مدینه، هنگام برگشتن اهل بیت علیهم السلام از کربلا به مدینه

هنگامی که امام سجاد علیه السلام با همراهان به نزدیک مدینه رسیدند، امام سجاد علیه السلام فرود آمد و بارها را باز کرد و خیمه ای بر پا ساخت و زنان را پیاده نمود و به «بشیر بن جذلم» فرمود: خدا پدرت را رحمت کند اوشاعر بود، آیا تو هم شعر می دانی؟ بشیر عرض کرد: آری ای پسر رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم، من هم شاعرم. حضرت به او فرمود: جلوتر برو و وارد شهر مدینه شو، و جریان شهادت اباعبداللّه الحسین علیه السلام را اعلام کن.

بشیر گفت: سوار بر اسبم شدم و به سوی مدینه تاختم، هنگامی که به مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم رسیدم، صدا به گریه بلند کردم و شعری به این مضمون سرودم و خواندم.

یا اَهْلَ یَثْرِبَ لا مُقامَ لَکُمْ بِها

قُتِلَ الْحُسَیْنُ فَأَدْمُعی مِدْرارُ

اَلْجِسْمُ مِنْهُ بِکَرْبَلاءِ مُضَرَّجٌ

وَ الرَّأْسُ مِنْهُ عَلَی الْقَناهِ یُدارُ

«ای مردم مدینه! دیگر مدینه جای سکونت نیست و رخت از این دیار بربندید، زیرا حسین کشته شده، از این رو سیلاب اشک از چشم من روان است، جسد شریفش در کربلا در میان خاک و خون افتاده و سر مقدسش را بر

سر نیزه هـا در شـهرها می گرداننـد». سـپس فریـاد زدم: «ای مردم! اکنون علی بن الحسـین علیه السـلام با عمه ها و خواهرها به نزدیک شما رسیده اند و در پشت مدینه فرود آمده اند، و من پیام رسان او هستم، آمده ام تا محل اقامت آن ها را به شما نشان دهم».

به گونه ای مردم باشتاب به سوی امام سجاد علیه السلام روانه شدند که من در مدینه تنها ماندم.(۱)

عکس العمل ربیع پس از بیست سال سکوت، نسبت به شهادت امام حسین علیه السلام

ابن ابی الحدید گوید: ربیع بن خثیم بیست سال سـخن نگفت تا چون حسین علیه السلام کشته شد، یک کلمه از او شنیدند که گفت: آیـا چنین کـاری کردنـد؟! سـپس گفت: «اَللّٰهُمَّ فـاطِرَ السَّمواتِ وَ الاْ‌َرْضِ عالِمِ الْغَیْبِ وَ الشَّهادَهِ، اَنْتَ تَحْکُمُ بَیْنَ عِبادِکَ فِیما کانُوا فِیهِ یَخْتَلِفُونَ»بگو: خداونـدا! ای آفریننـده آسـمانها و زمین، و آگاه از اسـرار نهان و آشـکار، تو در میان بندگانت در آنچه اختلاف داشتند داوری خواهی کرد.(۲) سپس به خاموشی برگشت تا مرد.

در «مناقب» از تفسیر ثعلبی است که ربیع بن خثیم به یکی از حاضـران شـهادت حسـین گفت: شـما سـرها را آوردید و آویزان کردیـد؟! سـپس گفت: بخـدا برگزیـدگانی را کشتیـد که اگر رسول خدا آنها را برخورد می کرد دهانشان را می بوسـید و در دامن خود آنها را می نشانید، سپس این آیه را خواند: «اللّٰهُمَّ

فاطِرِ السَّمواتِ...» تا آخر آیه.(۳)

ص:۴۱

۱- . محمدی اشـتهاردی، محمد، سوگنامه آل محمد صلی الله علیه و آله وسلم، بنقل از ترجمه لهوف، ص۱۹۷؛ نفس المهموم ص۲۷۲.

۲- . سوره زمر، آیه ۴۶.

۳- . کمره ای، محمد باقر، در کربلا چه گذشت؟ ترجمه نفس المهموم قمی، ص ۵۴۰.

صفحه سفید

فصل دوم:مصائب رأس الحسین علیه السلام در کربلا

اشاره

ص:۴۳

صفحه سفید

مسروق به دنبال بدست آوردن سر امام حسین علیه السلام و دیدن معجزه حضرت و پشیمانی اش

در کتاب تاریخ طبری، ازدی از عطاء بن سائب، از عبد الجبار بن وائل، از برادرش مسروق بن وائل روایت کرده که گفت: من در لشکری که سوی امام حسین علیه السلام رفتند همراه بودم، گفتم در مقدم لشکر باشم و شاید سر حسین علیه السلام را بدست آرم و نزد ابن زیاد مقامی یابم، گفت: چون به حسین علیه السلام رسیدیم، یکی از لشکریان به نام ابن حوزه پیش رفت و گفت: حسین میان شما است؟ آن حضرت جواب نداد، تا بار سوم حسین علیه السلامفرمود: بگویید آری این حسین است چه کاری داری؟ گفت: ای حسین، مژده گیر به آتش، فرمود: دروغ گفتی، من نزد پروردگاری آمرزنده و شفیعی مطاع شتابم، تو کیستی؟ گفت: ابن حوزه. گوید: حسین دست به دعا برداشت تا سفیدی زیر بغلش را از روی جامه دیدیم، سپس فرمود: بار خدایا، او را به آتش کش؛ ابن حوزه خشم کرد و خواست اسب بر سر او تازد، نهری در میان بود، به پا از رکاب آویزان شد واسب او را کشاند تا افتاد و قدم و ساق و رانش جدا شد و نیمه دیگرش به رکاب آویزان ماند.

مسروق برگشت و دنبال سواران جا گرفت، پرسیدم چرا؟ گفت: از این

خانواده چیزی دیدم که هرگز با آن ها نبرد نکنم.(۱)

۱- . کمره ای، محمد باقر، در کربلا چه گذشت؟، ترجمه نفس المهموم قمی، ص۳۲۵.

شکستن پیشانی امام حسین علیه السلام

امام کنار آمد تا اندکی استراحت کند، در کنار ایستاده بود ناگاه سنگی از جانب دشمن آمد و به پیشانی آنحضرت خورد و خون جاری شد، دامنش را بلند کرد تا خون پیشانی را پاک کند، در این هنگام تیری سه شعبه زهر آلود آمد و بر سینه آنحضرت اصابت کرد، فرمود: «بِسْمِ اللّه ِ وَ بِاللّه ِ وَ عَلی مِلَّهِ رَسُولِ اللّه ِ» بنام خدا و بیاری خدا و بر دین رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم.

سپس سرش را به طرف آسمان بلند کرد و گفت: خدایا تو می دانی مردی را می کشند که در زمین پسر پیغمبری غیر او نیست. آنگاه آن تیر را گرفت و از پشت بیرون آورد، و خون مانند ناودان از آن جاری شد.(۱)

روضه حاج شیخ جعفر شوشتری – زدن سنگها به بوسه گاه پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم

ما که در عبادت نمی توانیم مانند پیغمبر

صلی الله علیه و آله وسلم باشیم، لااقل در عزاداری ابا عبد اللّه یک تشابهی به ایشان پیدا کنیم، از کارهای پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم در بوسیدن پیشانی ابا عبداللّه علیه السلام یاد کنیم. در آن هنگام که حضرت ابا عبداللّه علیه السلام پس از مدت طولانی که شمشیر زده بود قدری بر اسب خود یکه وتنها ایستاد تا استراحت کند و نفس تازه کند، اما جماعت دشمن چنان بسوی آن حضرت سنگ پرتاب کردند که یکی از آن سنگها به بوسه گاه پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم یعنی پیشانی امام حسین علیه السلام خورد و خون از او جاری شد و بعد از اصابت تیر سه شعبه به قلب مبارکش با پیشانی بر زمین افتاد. حضرت در کربلا چند بار با پیشانی بر زمین افتاد، یکی در حالتی بود که اشرار کوفه رو

۱- . محمدی اشتهاردی، محمد، سوگنامه آل محمد صلی الله علیه و آله وسلم؛ بنقل از نفس المهموم، ص۱۹۱؛ لهوف ص۱۱۹ – ۱۲۱.

بسوی حرم کردند، حضرت با حالت ضعف و ناتوانی بسوی حرم نظر می کرد و چون طاقت نشستن نداشت با پیشانی بر زمین افتاد، دگر بار غیرت حسینی به جوش می آید، با دو انگشت بر زمین گرم کربلا تکیه کرده و بدن خود را نگه می داشت و باز بر اثر ضعف با پیشانی بر زمین می افتاد و تا نفس آخر چشم از خیمه ها بر نمی داشت.(۱)

روضه حاج شیخ جعفر شوشتری – شکستن پیشانی امام حسین علیه السلام

راوی می گوید: خون سوراخهای زره را پر کرده بود، بقدری از کثرت جنگ خستگی و تشنگی بر حضرت عارض شد که قدری ایستاد تا استراحت کند: «فَبَیْنَما هُوَ واقِفٍ اِذْ اَتاهُ حَجَرٌ فَوَقَعَ فی جَبْهَتِهِ الشَّرِیفَهِ» ناگهان در آن حالت سنگی آمد و بر پیشانی حضرت اصابت کرده و پیشانی مبارک حضرت را شکست و خون از آن جاری شد، حضرت پیراهن خود را بالا زدند تا خون پیشانی را پاک کنند، پیراهن خود را که بالا زدند همانجایی که پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم مکرر در مکرر می بوسید نمودار شد، ناگهان تیر سه شعبه زهر آلود ی آمد و در دل حضرت نشست، خون مانند ناودان فوران می کرد، حضرت هرچه سعی کرد تیر را از جلو در بیاورد نمی شد، آخر الامر تیر را از عقب سر در آورد و فرمود: «بِسْمِ اللّه ِ وَ بِاللّه ِ» یعنی این تیر کار مرا ساخت، دیگر قوت شمشیر زدن نداشت، آن لشکر که از دور مراقب اوضاع بودند جرأت نزدیک شدن نداشتند جلو آمدند، حالا ببینید، حضرت آنقدر غریب است که فقط یک شمشیر برای او مانده، و توان شمشیر زدن هم دیگر از او سلب شده، معلوم

۱- . رجایی، غلامعلی، گزیده ای از بیانات حاج شیخ جعفر شوشتری، ص۴۳.

می شود شمشیر از دست حضرت افتاده است، حالا اگر به چشم دل نگاه بکنیم می بینیم که کار ابا عبداللّه الحسین علیه السلام خیلی سخت شده، لشکر کوفه دور حضرت را احاطه کرده اند، اما هنوز ابا عبداللّه علیه السلامبر اسب سوار است، قدری می گذرد که با صورت از اسب بر زمین می افتد، اما لحظه ای دیگر برزمین می نشیند و لحظه ای دیگر او را بر زمین می خوابانند و سر از بدن مطهرش جدا می کنند.(۱)

جدا کردن سر امام حسین علیه السلام در مقتل عشق و اضطرار حضرت زینب علیهاالسلام

حمید بن مسلم گوید: بخدا شکسته بالی را دلدارتر از او ندیدم که فرزندان و خویشان و یارانش کشته شده و دلش به این محکمی باشد، فوج پیادگان بر او حمله می کردند و به آن ها یورش می برد و آن ها را چون گوسفند گرگ زده از چپ و راست پراکنده می کرد، چون شمر چنان دید سواره ها را خواست و پشت جبهه پیادگان نهاد و به تیراندازان دستور داد او را تیرباران کنند و آنقدر تیر بر او زدند که چون قنفذ گردید و از آن ها دست بازگرفت و آن ها برابرش ایستادند.

زینب به در خیمه آمد و فریاد زد به عمر بن سعد: وای بر تو ای عمر، ابوعبداللّه را می کشند و تو می نگری؟!!! او را جواب نگفت، فریاد کشید: وای بر شما مسلمانی میان شما نیست؟!! کسی جوابش را نداد.

در روایت طبری: عمر بن سعد به حسین نزدیک شد، زینب گفت ای عمر بن سعد، ابو عبداللّه را می کشند و تو می نگری؟ گوید: دیدم اشکهایش به

۱- . رجایی، غلامعلی، گزیده از بیانات حاج شیخ جعفر شوشتری، ص۱۱۶.

گونه وریشش روان است و روی از زینب گردانید. سید رحمه اللهگوید: چون حسین علیه السلام از زخم فراوان مانده شد و مانند قنفذی گردید، صالح بن وهب یزنی نیزه ای به پهلوی او فرو کرد و او را از اسب روی گونه راست به زمین انداخت و می فرمود: «بِسْمِ اللّه ِوَ بِاللّه ِوَ عَلی مِلَّهِ رَسُولِ اللّه ِ»، سپس آن حضرت از جابرخاست ؛ راوی گوید: زینب از در خیمه بیرون شد و فریاد می کشید: وای برادرانم وای آقایم وای خاندایم، کاش آسمان بر زمین می افتاد و کاش کوهها بر دشتها می پاشید ؛ گوید: شمر به یاران خود فریاد زد: برای این مرد چه انتظاری می برید؟ واز هر سو براو حمله بردند؛ حمید بن مسلم گوید: حسین علیه السلام جبّه خزی بر تن و عمامه ای بر سر و خضاب وسمه بر مو داشت و شنیدم پیش از آنکه کشته شود پیاده مانند سواری جنگ می کرد و خود را از تیر نگهداری می کرد و به هر جای اسب سواران رخنه ای بود تیغ می زد و می گفت: برمن همدستی کنید، بخدا پس از من دیگری را که نزد خدا برای شما سخط بارتر باشد نخواهید کشت، بخدا من امیدوارم خداوند مرا در برابر این اهانت شماها گرامی دارد و از جایی که نفهمید انتقام مرا از شما بکشد، هلا بخدا اگر مرا بکشید خدا شما را به جان هم اندازد و خونتان را بریزد و از شما دست نکشد تا عذاب الیم شما را دوچندان کند ؛ گوید: زمان درازی از روز زنده ماند و اگر لشکر میخواستند او را می کشتند ولی از هم ملاحظه می کردند و هر دسته میخواستند دیگری خون او را به گردن گیرد، شمر میان مردم فریاد کرد: دیگر چه انتظاری دارید؟ این مرد را بکشید مادرتان به عزایتان بنشیند و از هر سو به او حمله کردند.

شیخ مفید رحمه الله گوید: زرعه بن شریک دست چپش را قطع کرد و ضربتی به شانه اش زد که به رو افتاد؛ در روایت طبری: سپس برگشتند و او سنگین حال

بود و زانو به زانو می رفت، در این حال سنان بن انس بن عمرو نَخعی نیزه ای بر او زد و او را به زمین انداخت.

مفید و طبرسی گفته اند: خولی بن یزید اصبحی پیش جست و از اسب بزیر آمد تا سرش را ببرد، لرزه اش گرفت، شمر گفت: خدا بازویت را بگسلاند، چرا می لرزی؟!! و از اسب پیاده شد و سرش را برید. ابوالعباس احمد بن یوسف دمشقی قرمانی که در سال ۱۰۱۹ مرده است در «اخبار الدول» گوید: تشنگی بر آن حضرت سخت شد و آبش ندادند، یک شربت آب به دست او افتاد، چون خم شد که بنوشد، حصین بن نمیر تیری به زنخش زد و آن آب پر از خون شد و دست برداشت به سوی آسمان و می گفت: خدایا آنها را شماره کن و تا آخر تن بکش و احدی از آنها را به روی زمین مگذار، سپس از هر سو به او حمله کردند و او از راست و چپ بر آنها جولان می کرد تا زرعه بن شریک دست چپش را ضربت زد و دیگری ضربتی بر کتفش وارد کرد و سنان بن انس نیزه ای بر او فرو برد و به زمین افتاد، شمر پیاده شد سرش را جدا کرد و تحویل خولی اصبحی داد و جامه هایش را ربودند.

در نقل دیگر در مورد شهادت امام حسین علیه السلام آمده: عمر بن سعد فریاد زد، به سوی حسین علیه السلام بروید و او را راحت کنید.

شمر به سوی آن حضرت شتافت و با کمال گستاخی روی سینه آن حضرت نشست و محاسن آن حضرت را به دست گرفت و با شمشیر خود با دوازده ضربه سر از بدن آن بزرگوار جدا نمود.(۱)

میگویم: به روایت سید و ابن نما و صدوق و طبری و جزری و ابن البر و

۱- . محمدی اشتهاردی، محمد، سوگنامه آل محمد صلی الله علیه و آله وسلم؛ بنقل از مقتل الحسین مقرم، ص۳۴۷.

مسعودی و ابوالفرج، سنان ملعون سرش را جدا کرد. سید رحمه اللهگوید: سنان فرود آمد و می گفت: بااینکه می دانم زاده رسول خدایی و پدر و مادرت بهتر از همه مردند، سرت را می برم، شمشیر به گلوی شریفش زد و سر مقدس و بزرگوارش را جدا کرد.

ابو طاهر محمد بن حسن برسی در کتاب «معالم الدین» گوید: امام ششم علیه السلامفرمود: چون کار حسین علیه السلام بدانجا رسید، فرشتگان شیون گریه به خدا بلند کردند و عرض کردند: پروردگارا! این حسین مهمان تو است، پسر دختر پیغمبر تو است، خدا نمونه قائم را بر پا داشت و فرمود: به این برای آن انتقام کشم.(۱)

شمشیر پی در پی به گلوگاه امام حسین علیه السلام در قتلگاه

در «تذکره» سبط است که مقتل او روز جمعه میان نماز ظهر و عصر بود زیرا با اصحاب خود نماز خوف خواند و گفته اند روز شنبه بود و ما آن را ذکر کردیم. و در آن کتاب است که در قاتلش چند قول است، هشام بن محمد گفته: سنان بن انس نخعی است، دوم حصین بن نمیر را گفته اند که به او تیری زد و فرو آمد و سرش را برید و به کمر اسبش آویخت تا مقرب ابن زیاد گردد، سوم مهاجر بن اوس تمیمی، چهارم کثیر بن عبداللّه شعبی، پنجم شمر بن ذی الجوشن. انتهی. گویم: ششم خولی بن یزید اصبحی.

محمد بن طلحه شافعی و علی بن عیسی اربلی امامی گفته اند: عمر بن سعد به یارانش گفت: فرو آئید و سرش را جدا کنید، نصر بن حرشه ضبابی

۱- . کمره ای، محمد باقر، درکربلا چه گذشت؟، ترجمه نفس المهموم قمی، ص۴۵۶.

فرود آمد و پی در پی شمشیر به گلوگاه امام حسین علیه السلام می زد، عمر بن سعد بر او غضب کرد، به مردی که در دست راستش بود گفت: وای بر تو، فرود شو و حسین را راحت کن، خولی بن یزید «خَلَّدَهُ اللّه ُفِی النّارِ» فرود آمد و سرش را جدا کرد؛ و دینوری گوید: سنان بن اوس نخعی نیزه بر او زد و او را انداخت، خولی بن یزید اصبحی فرود آمد تا سرش را جدا کند، دستش لرزید، برادرش شبل بن یزید آمد و سرش را جدا کرد و به برادرش خولی داد. ابن عبدربه گفته: سنان بن انس او را کشت و خولی بن یزید اصبحی از حمیر کارش را تمام کرد و سرش را جدا کرد و نزد عبیداللّه برد و گفت: تارکابم زر و زیور بریز.... الخ.(۱)

نفرینِ سر امام حسین علیه السلام به شمر

زمانی که شمر سر مقدّس امام حسین علیه السلام را جدا کرد، حضرت علیه السلام به شمر فرمود: فَرَّقَ اللّه ُبَیْنَ لَحْمِکَ وَعَظْمِکَ کَما فَرَّقْتَ بَیْنَ رَأسی وَجَسَدی. «پروردگار عالم بین گوشت و استخوانت جدایی بیفکند، چنانچه بین سر و بدنم جدایی بیفکندی».(۲)

بالای نیزه قرار دادن سر امام حسین علیه السلام روز عاشورا

روز عاشورا اُمّ کلثوم، مشاهده کرد که شمر سر منوّر امام حسین علیه السلام را بالای نیزه نمود و او متوجّه گردید که اُمّ کلثوم بسیار نگاه می کند، فورا با

۱- . کمره ای، محمد باقر، در کربلا چه گذشت؟ ترجمه نفس المهموم قمی، ص۴۶۲.

۲- . فلسفی، علی، سخن گفتن سر امام حسین علیه السلام، ص۵، بنقل از مجمع النورین، ج۱، ص۲۱۳؛ تذکره الشهداء، ص۲۳۵.

خنجرحمله کرد و به گونه ای به سر آن مخدّره زد که از زیر مقنعه اش خون جاری گردید؛ در این هنگام سیّد الشهداء علیه السلام آیه ۱۰ سوره مبارکه روم را تلاوت کرد. «ثُمَّ کانَ عاقِبَهَ الَّذِینَ اَساءُ السُّوأی اَنْ کَذَّبُوا بِایاتِ اللّه ِوَکانُوا بِها یَسْتَهْزِءُون» سپس سر انجامِ کسانی که اعمالِ بد مرتکب شدند به جایی رسید که آیات خدا را تکذیب کردند و آن را به مسخره گرفتند.(۱)

اَللّه ُاَکْبَر گفتنِ سر امام حسین علیه السلام در کربلا

در کربلا چون سر حسین علیه السلام را بر سر نی نمودند لشکریان اَللّه ُاَکْبَر از سر

مطهر شنیدند و بی اختیار لشکر هم سه مرتبه اَللّه ُاَکْبَر گفتند.(۲)

سر امام حسین علیه السلام در دست پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم کنار گودال قتلگاه

طرماح بن عدی گفت: روز عاشورا در رکاب امام حسین علیه السلامجنگ کردم و چون بر زمین افتادم، سر از بدنم جدا نکردند و در شام عاشورا (شب یازدهم) بهوش آمدم، ناگاه مشاهده کردم که رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم در کنار قتلگاه حاضر و اشاره فرمود به طرف کوفه و سر سیّدالشهداء علیه السلام، به دست مبارکش نائل و به بدن حسینش ملحق کرد و امام حسین علیه السلام به دو زانو نشست و قضایا و مصائب وارده بر خود و اصحاب و اهلبیت را گزارش می داد و پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم اشک می ریخت.(۳)

۱- . همان، ص۴، بنقل از وسیله الفردوس.

۲- . فلسفی، علی، سخن گفتن سر امام حسین علیه السلام، ص۶، بنقل از تذکره الشهداء، ص۳۴۲.

۳- . فلسفی، علی، سخن گفتن سر امام حسین علیه السلام، ص۸، بنقل از ریاض القدس، ج۲، ص۲۱۰، از انوار نعمانیه.

امام علی علیه السلام، کنار گودال قتلگاه در شب یازدهم

شب یـازدهم محرم امیرالمؤمنین علیه السـلام، کنار گودال قتلگاه آمـد و فرمود: وَلَدی اَری شَیْبَکَ مَغْمُوسا بَالـدِّماءِ وَ وَجْهَکَ مُضَرَّجا مُرَمَّلاً ذُبِحَتْ ذِبْح الشّاهِ. «حسـین جان مشاهده می کنم، محاسن تو در خون فرو رفته و صورتت آغشـته به خون شده و مانند گوسفند ذبح کرده اند». سپس امام حسین علیه السلامعرض کرد: پدر جان شمر مرا شهید نمود.(۱)

روضه خوانی امام زمان«عج» و گریه او در شهادت جدّ غریبش امام حسین علیه السلام

اشاره

... فَلَئِنْ اَخَّرَتْنِی الدُّهُورُ وَعاقَنی عَنْ نَصْرِکَ الْمَقْدُورُ وَلَم اَکُنْ لِمَنْ حارَبَکَ

مُحارِبـا وَلِمَنْ نَصَبَ لَـکَ الْعِـداوَهَ مُناصِبا فَلَاَنْـدُبَنَّکَ صَباحا وَمَسـاءً وَلاَـبْکِیَنَّ لَکَ بَـدَلَ الـدُّمُوعِ دَمَا حَسْرَهً عَلَیْکَ وَتَأَسُّفا عَلی مادَهاکَ وَتَلَهُّفا حَتَّی اَمُوتَ بِلَوْعَهِ الْمُصابِ وَغُصَّهِ الْاِکْتِیابِ... .

اگر چه زمـانه مرا به تـأخیر انـداخت و مقـدرات الهی مراز یـاری تو بازداشت و نبودم تا با آنان که با تو جنگیدنـد بجنگم و با کسـانی که بـا تو اظهـار دشـمنی کردنـد خصومت نمـایم (درعوض) صـبح و شام بر تو گریه می کنم و به جای اشک برای تو خون گریه می کنم از روی حسـرت و تـأسف و افسوس بر مصـیبت هـایی که بر تو وارد شـده تـا جـایی که از شـدت انـدوه و مصیبت و غم و غصه، جان سپارم.

ص:۵۴

۱- . فلسفی، علی، سخن گفتن سر امام حسین علیه السلام، ص۹، بنقل از ریاض القدس، ج۲، ص۲۱۰، از انوار نعمانیه.

الف – سلام های جانسوز امام زمان«عج» به امام حسین علیه السلام و یارانش

السَّلامُ عَلَی الْمُرَمَّلِ بِالدِّماءِ.

سلام بر آن آغشته به خون.

السَّلامُ عَلَی الْمَهْتُوكِ الْخِباءِ.

سلام بر آن که حرمت خیمه گاهش دریده شد.

السَّلامُ عَلی غَرِیبِ الْغُرَباءِ.

سلام بر غریب غریبان.

السَّلامُ عَلی شَهِیدِ الشُّهَداء.

سلام بر شهید شهیدان.

السَّلامُ عَلی قَتِیلِ الْاَدْعِیاءِ.

سلام برمقتول دشمنان.

السَّلامُ عَلی مَنْ بَکَتْهُ مَلائِکَةُ السَّماء.

سلام بر آن کسی که فرشتگان آسمان بر او گریستند.

السَّلامُ عَلَی الْجُیُوبِ الْمُضَرَّجاتِ.

سلام بر آن گریبانهایی که چاك شدند.

السَّلامُ عَلی الشِّفاهِ الذّابِلاتِ.

سلام بر آن لب های خشکیده.

السَّلامُ عَلَی الْاَجْسادِ الْعارِیاتِ.

سلام بر آن جسدهای عریان و برهنه.

السَّلامُ عَلَی الْجُسُومِ الشّاحِباتِ.

سلام بر آن بدنهای لاغر.

السَّلامُ عَلَی الدِّماءِ السّائِلاتِ.

ص:۵۵

سلام بر آن خونهای جاری.

السَّلامُ عَلَی الْاَعْضاءِ الْمُقَطَّعاتِ.

سلام بر آن اعضای قطعه قطعه شده.

السَّلامُ عَلَی النِّسْوَهِ الْبارِزاتِ.

سلام بر آن بانوان بیرون آمده از خیمه ها.

السَّلامُ عَلَیْکَ وَعَلی اَبْنائِکَ الْمُسْتَشهَدِینَ.

سلام بر تو و بر فرزندان شهیدت.

السَّلامُ عَلَی القَتِیلِ الْمَظْلُومِ.

سلام بر آن کشته مظلوم.

السَّلامُ عَلی عَلِیٍّ الْکَبِیرِ.

سلام بر علی اکبر.

السَّلامُ عَلَی الرَّضیعِ الصَّغیرِ.

سلام بر آن شیر خوار کوچک.

السَّلامُ عَلی اَبْدانِ السَّلِیبَهِ.

سلام بر آن بدنهای برهنه شده.

السَّلامُ عَلَی الْمُجَدَّلِینَ فِی الْفَلَواتِ.

سلام بر آن خاک افتادگان در بیابانها.

السَّلامُ عَلَی النّازِحِینَ عِنِ الْاَوْطانِ.

سلام بر آن دور افتادگان از وطنها.

السَّلامُ عَلَی الْمَدْفُونِینَ بِلا اَکْفانٍ.

سلام بر آن دفن شدگان بدون کفن.

السَّلامُ عَلی مَنْ اُرِیقَ بِالظُّلْمِ دَمُهُ.

ص:۵۶

سلام بر آن کسی که خونش ظالمانه ریخته شد.

السَّلامُ عَلَى الْمُغَسَّلِ بِدَمِ الْجِراحِ.

سلام بر آن که باخون زخمهایش شستشو داده شد.

السَّلامُ عَلَى الْمُجَرَّعِ بِكَأساتِ الرِّماحِ.

سلام بر آن که از جام های نیزه ها جرعه نوشید.

السَّلامُ عَلَى الْمُضامِ الْمُسْتَباحِ.

سلام بر آن مظلومی که خونش مباح گردید.

السَّلامُ عَلَى الْمَنْحُورِ فِي الْوَرى.

سلام بر آن که در ملأ عام سرش بریده شد.

السَّلامُ عَلَى مَنْ دَفَنَهُ اَهْلُ الْقُرى.

سلام بر آن که اهل قریه ها دفنش نمودند.

السَّلامُ عَلَى الْمَقْطُوعِ الْوَتينِ.

سلام بر آن که شاهرگش بریده شد.

السَّلامُ عَلَى الْمُحامي بِلا مُعينٍ.

سلام بر آن مدافع بی یاور.

السَّلامُ عَلَى الْاَجْسامِ الْعارِيَةِ فِي الْفَلَواتِ تَنْهِشُهَا الذِّئابُ الْعادِياتُ وَتَخْتَلِفُ

اِلَيْهَا السِّباعُ الضّارِياتُ.

سلام بر آن بدنهای برهنه و عریانی که در بیابانهای کربلا گرگهای تجاوزگر به آن دندان می آلودند و درندگان خونخوار بر گرد آن می گشتند.

ب: اشاره امام زمان «عج» به مصیبت قتلگاه

... فَاَحْدَقُوا بِکَ مِنْ کُلِّ الْجِهاتِ.

... پس دشمنان از همه طرف به تو هجوم آوردند.

ص:۵۷

وَاَثْخَنُوكَ بِالْجِراحِ وَحالُوا بَيْنَكَ وَبَيْنَ الرَّواحِ.

وتو را به سبب زخم ها و جراحت ها ناتوان ساختند و راه خلاص و رفتن بر تو بستند.

وَلَمْ يَبْقَ لَكَ ناصِرٌ وَاَنْتَ مُحْتَسِبٌ صابِرٌ تَذُبُّ عَنْ نِسْوَتِكَ وَاَوْلادِكَ.

تا آنکه هیچ یاوری برایت نماند ولی تو حسابگر و صبور بودی، از زنان و فرزندانت دفاع و حمایت می نمودی.

حَتّی نَكَسُوكَ عَنْ جَوادِكَ فَهَوَيْتَ اِلَی الْاَرْضِ جَرِيحا تَطَؤُكَ الْخُيُولُ بِحَوافِرِها.

تا آن که تو را از اسب سواریت سرنگون نمودند پس با بدن مجروح بر زمین سقوط کردی درحالیکه اسبها تو را با سُم های خویش کوبیدند.

اَوْ تَعْلُوكَ الطُّغاةُ بِبَواتِرِها.

و سرکشان با شمشیرهای تیزشان به بالینت رسیدند.

قَدْ رَشَحَ لِلْمَوْتِ جَبِينُكَ.

پیشانی تو به عرق مرگ مرطوب شد.

وَاخْتَلَفَتْ بِالْاِنْقِباضِ وَالْاِنْبِساطِ شِمـالُكَ وَيَمِينُكَ.

و دستان چپ و راستت به باز و بسته شدن در حرکت بود.

تُدِيرُ طَرْفا خَفِيّا اِلی رَحْلِكَ وَبَيْتِكَ.

گوشه نظری به جانب خیام و حرمت گرداندی.

وَقَدْ شُغِلْتَ بِنَفْسِكَ عَنْ وُلْدِكَ وَاَهْلِيكَ.

در حالیکه از زنان و فرزندانت (روگردان) و به خویش مشغول بودی.

وَاَسْرَعَ فَرَسُكَ شارِدا اِلی خِيامِكَ قاصِدا مُحَمْحَما باكِيا.

و اسبت با حال نفرت شتافت، شیهه کنان و گریان به جانب خیمه ها رو نمود.

فَلَمّا رَأَیْنَ النِّساءُ جَوادَکَ مَخْزِیّا وَنَظَرْنَ سَرْجَکَ عَلَیْهِ مَلْوِیّا بَرَزْنَ مِنَ الْخُدُورِ.

پس چون بانوان حرم اسب تیز پای تو را خوار و زبون بدیدند و زین تو را بر او واژگونه یافتند از پس پرده ها (ی خیمه) خارج شدند.

ناشِراتِ الشُّعُورِ عَلَی الْخُدُودِ..

در حالیکه گیسوان بر گونه ها پراکنده نمودند.

لاطِماتِ الْوُجُوهِ.

برصورتها طبانچه می زدند.

سافِراتٍ.

و نقاب از چهره ها افکندند.

وَبِالْعَوِیلِ داعِیاتٍ.

و به صدای بلند شیون می زدند.

وَبَعْدَ الْعِزِّ مُذَلَّلاتٍ وَاِلی مَصْرَعِکَ مُبادِراتٍ.

و از اوج عزت به حضیض ذلت در افتاده بودند و به سوی قتلگاه تو می شتافتند.

وَالشِّمْرُ جالِسٌ عَلی صَدْرِکَ وَمُولِغٌ سَیْفَهُ عَلی نَحْرِکَ.

در همان حال شمر ملعون برسینه مبارکت نشسته و شمشیر خویش را بر گلویت سیراب می نمود.

قابِضٌ عَلی شَیْبَتِکَ بِیَدِهِ ذابِحٌ لَکَ بِمُهَنَّدِهِ.

بادستی محاسن شریفت را در مشت می فشرد، با تیغ آخته اش سر از بدنت جدا می کرد.

قَدْ سَکَنَتْ حَواسُّکَ وَخَفِیَتْ اَنْفاسُکَ وَرُفِعَ عَلَی الْقَناهِ رَأْسُکَ.

تمام اعضاء و حواست ازحرکت ایستاد و نفسهای مبارکت در سینه پنهان شد و سر مقدست بر نیزه بالارفت.

وَسُبِیَ اَهْلُکَ کَالْعَبیدِ وَصُفِّدُوا فِی الْحَدیدِ فَوْقَ اَقْتابِ الْمَطِیّاتِ تَلْفَحُ وُجُوهُهُمْ حَرُّ الْهاجِراتِ یُساقُونَ فِی الْبَراری وَالْفَلَواتِ اَیْدِیهِمْ مَغْلُولَهٌ اِلَی الْاَعْناقِ یُطافُ بِهِمْ فِی الْاَسْواقِ... .(۱)

اهل و عیالت چون بردگان به اسیری رفتند و در غل و زنجیر آهنین بر فراز جهاز شتران در بند شدند، گرمای نیمروز چهره هاشان را می سوزاند، در صحراها و بیابانها کشیده می شدند، دستانشان به گردنها زنجیر شده، درمیان بازارها گردانده می شدند... .

روضه اول: از حاج شیخ جعفر شوشتری – نیزه بر گلوی امام حسین علیه السلام و شهادت آن حضرت

یکی از اقسام کشته شدن اباعبداللّه الحسین علیه السلام در صحرای کربلا نحر است که معمولاً این مصیبت کمتر خوانده شده است (نحر به گودی گردن می گویند) شتر را که می خواهند بکشند سر او را نمی برند بلکه نیزه یا شمشیر یا کاردی در گودی گردن او فرو می برند تا خون بدن او از این سوراخ بیرون آید، وا مصیبتا حضرت اباعبداللّه علیه السلام را در کربلا نحرکردند یعنی با نیزه بر گردن و گلوی حضرت زدند که خون به بیرون فواره زد یعنی نیزه را به همان جایی زدند که بارها وبارها پیغمبر خدا می بوسید و گریه می کرد، عرض

۱- . زیارت ناحیه امام زمان «عج» در بحار الانوار، ج۹۸، ص۳۱۷؛ به نقل از مؤلف کتاب «المزار الکبیر» محمد بن المشهدی.

کردند: دیگر چرا گریه می کنید، فرمود: برای اینکه من جای شمشیرها را می بوسم. «اُقَبِّلُ مَوْضِعَ السُّیُوفِ» وقتی پای امام حسین علیه السلام در کودکی به پیراهنش خورد و به درب مسجد به زمین افتاد، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وسلمخطبه اش را قطع کرد و با عجله حسین علیه السلام را از زمین بلند کرد او را بوسید و بر زانوی خود نشاند، مردم عرض کردند: یارسول اللّه خیلی به این طفل محبت می کنید، ما تا این قدر محبت بر طفلی ندیده ام، فرمود: «اِنَّ اللّه -قَدْ اَمَرَنی بِهِ» خدا مرا دستور داده است تا با حسین علیه السلام اینطور رفتار کنم.(۱)

روضه دوم: از حاج شیخ جعفر شوشتری – قتلگاه

حالا- به میدان و گودال قتلگاه یک نگاهی دیگر بکنیم، اگر با چشم دل نگاه کنیم می بینیم در میان گرد و غبار چهار چیز نورانی دیده می شوند، دو تا از زمین بطرف آسمان می روند و دو تا از آسمان به طرف زمین می آیند نور اولی که از آسمان به زمین می آید، جبرئیل امین است که کلامی هم دارد. نور دوم پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلماست مغیّر الاحوال است عمامه را از سر برداشته حالا ببینیم دو نگاه و دو نور زمین کدامند. نور اول ملکی است که خون حسین علیه السلام را در شیشه زمردی ریخته و به آسمان بالا می رود. حالا نگاه کنیم به نور دوم، این نور، زیاد از زمین بطرف آسمان بالا نرفت، بقدر یک نیزه بلند شد، اگر خوب نظر کنیم می بینیم سری است که بر نیزه رفته، اگر بیشتر دقت کنیم می بینیم که سر بریده حسین است که بر روی نیزه رفته است.(۲)

۱- . رجایی، غلامعلی، گزیده از بیانات شیخ جعفر شوشتری، ص۴۷.

۲- . رجایی، غلامعلی، گزیده از بیانات شیخ جعفر شوشتری، ص۱۱۷.

روضه سوم: از حاج شیخ جعفر شوشتری – ضربات خنجر بر گلوی امام حسین علیه السلام

بر ابا عبداللّه علیه السلام مصیبتهای زیادی وارد شده است. مصیبتهایی که سنگینی آنها بر آسمانها وزمین و اهل آن گران و بزرگ است، یکی از این مصیبتها احتضار سیدالشهداء علیه السلام است، در حدیث است که نگذارید کسی بر بدن محتضر دست بگذارد، انگشت بگذارد، زیرا زدن دست و انگشت بر بدن محتضر مانند ضربه سخت شمشیری است که بر محتضر وارد می شود. حالا ببینیم محتضر کربلا چه حالتی دارد، که یک هزار و صد و ده شمشیر بر بدن اقدسش فرو آمده، از اینها مصیبت بالاتر هم هست و آن وقتی است که علاوه بر آن همه تیر ونیزه و شمشیر و سنان در آخرین لحظات عمر، شمر زنازاده ملعون چگونه با چکمه پا بر سینه اباعبداللّه علیه السلام گذاشت و با خنجر خود آنقدر بر گردن اباعبداللّه علیه السلامضربه زد تا سر مبارک حضرت را از تن جدا کرد.

مولاـ اباعبداللّه در گودال قتلگاه افتاده و در حال احتضار است بیایید بر این مظلوم محتضر گریه کنیم همه مصیبتهای آن حضرت در نفسهای آخرش جمع شده بود زیرا که در همه جا مصیبت داشت، در وقت وداع اهل بیتش مصیبت داشت، در وقت سوار شدن بر اسب مصیبت داشت، اما یک نوع مصیبت دیگر هم داشت آن مصیبت احتضار اباعبداللّه علیه السلامبود. در حال احتضار حضرت، شمشیر می آمد، سنگ می آمد نیزه می آمد، و بر بدن مبارک آقا وارد می شد و جراحت می کرد، در این میان صدای استغاثه حسین غریب بلند شد.(۱)

۱- . رجایی، غلامعلی، گزیده از بیانات شیخ جعفر شوشتری، ص۱۳۵.

روضه چهارم: از حاج شیخ جعفر شوشتری – بریدن سر امام حسین علیه السلام از قفا

اشاره

همه ما از سجده های رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم در دل شب مطلبها شنیده ایم که عرض می کرد: «اِلهی لا تَکِلْنی اَلی نَفْسی طَرْفَهَ عَیْنٍ اَبَدا».

سجده های مولا علی علیه السلام را در دل شب در نخلستان کوفه شنیده ایم که عرض می کرد: «اِلهی قَلْبی مَحْجُوبٌ وَ نَفْسی مَعْیُوبٌ وَ عَقْلی مَغْلُوبٌ وَ هَوائی غالِبٌ». همه در مورد سجده های حضرت زهرای اطهر علیه السلام در دل شب مطالبی شنیده ایم، اما بشنویم از سجده های اباعبداللّه علیه السلام در صحرای کربلا، اباعبداللّه علیه السلام در کربلا سجده های بسیار داشت، اما مصیبت یکی از سجده ها گرانبارتر از همه است و آن وقتی است که حضرت برای آخرین بار بر دو انگشت خود تکیه کرد از زمین بلند شد و به حرم نگاه می کرد ولی بر اثر ضعف و بیطاقتی با پیشانی بر زمین گرم کربلا سجده کرد، سجده ای که از آنوقتی که پیشانی مبارک را بر زمین گذاشت تا بحال برنداشته است. حالا شما تصور کنید چه کسی اباعبداللّه علیه السلام را بصورت و پیشانی بر زمین خوابانید با آنهمه نیزه و خنجر که در بدن داشت، یاد کنید از دمی که شمر دید خنجرش حلق حضرت را نمی برد، بدن آقا را برگردانید و خنجر خود را آنقدر برگردن حضرت کشید تا از قفا سر مقدس امام را از بدن جداکرد.(۱)

شور

گودال شد دریای خون

حسین حسین حسین حسین

شمر آمد از مقتل برون

حسین حسین حسین حسین

آمد صدای فاطمه

حسین حسین حسین حسین

ص:۶۳

۱- . رجایی، غلامعلی، گزیده از بیانات حاج شیخ جعفر شوشتری، ص۱۳۷.

از قتلگاه و علقمه

حسین حسین حسین حسین

در کربلا غوغا شده

حسین حسین حسین حسین

سکینه بی بابا شده

حسین حسین حسین حسین

ای قاتل بد اخترم

حسین حسین حسین حسین

آبی رسان بر حنجرم

حسین حسین حسین حسین

مادر نگه کن از وفا

حسین حسین حسین حسین

دریای خون صحرا شده

حسین حسین حسین حسین

پر پر گل زهرا شده

حسین حسین حسین حسین

ای کودکان خون جگر

حسین حسین حسین حسین

سقا نمی آید دگر

حسین حسین حسین حسین

دیدی چه آمد بر سرم

حسین حسین حسین حسین

سقا نیامد در حرم

حسین حسین حسین حسین

شمر آمده در قتلگاه

حسین حسین حسین حسین

زهرا کند او را نگاه

حسین حسین حسین حسین

ناله از دل

آن دم بریدم من از حسین دل

کآمد به مقتل شمر سیه دل

او می دوید و من می دویدم

او سوی مقتل من سوی قاتل

او می کشید و من می کشیدم

او خنجر از کین من ناله از دل

او می نشست و من می نشستم

او روی سینه من در مقابل

او می برید و من می بریدم

او از حسین سر من از حسین دل

زبانحال امام حسین علیه السلام در قتلگاه

ای شمر بی مروت از خواهرم حیا کن

پای کثیف خود را از سینه ام جدا کن

این سینه خسته ام، تاب و توان ندارد

جسم ضعیفم ای شمر بنگر که جان ندارد

بر جسم پاره پاره لگد زدن ندارد

کنار من به زینب کتک زدن ندارد

به حنجر خشکِ من خنجر زدن ندارد

با چکمه ات پیاپی پیکر زدن ندارد

گرد و غبار سیاه و باد سرخ هنگام جدا شدن سر امام حسین علیه السلام

راوی گوید: درآن گاه که سر مقدس حسین علیه السلام را جدا کردند، گرد و غبار سخت و سیاه و تاریکی در فضا برخاست و باد سرخی وزید که چشم، چشم را نمی دید و لشکرگمان بردند عذاب نازل شد و پس از ساعتی بر طرف شد؛ هلال بن نافع گوید:من با یاران عمر بن سعد ایستاده بودم که یکی فریاد کشید: ای امیر، مژده گیر که شمر، حسین را کشت، گوید: من به قتلگاه رفتم و بالین او ایستادم، او جان می داد، بخدا هرگز کشته خون آلودی را بهتر و چهره

درخشان تر از او ندیده بودم و نور طلعت و جمال هیبت او مرا از کشتن او بیرون برد و در این حال آب خواست و مردی گفت: بخدا آب نچشی تا به هاویه روی، شنیدم حسین علیه السلام فرمود: وای بر تو، من به هاویه نروم و از حمیم آن نچشم بلکه نزد جدم رسول خدا روم و در منزل او که قرارگاه صدق است در کنف خدای توانا باشم و از آب پاک آن بنوشم و آنچه با من کردید به او شکایت کنم؛ گوید: همه آنها خشمگین شدند و گویا در دل آنها رحم نبود، در همین حال که با آن ها سخن می کرد سرش را جدا کردند، من از بی رحمی آنها در شگفت شدم و گفتم: هرگز در هیچ کاری با شما همراه نگردم.

کمال الدین محمد بن طلحه در «مطالب السؤول» گفته است: سرسبط رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم و حبیبش حسین علیه السلام را با تیغ تیز بریدند ومانند سر ملحدان برنیزه های بلند افراشتند ودر شهرها میان بندگان خدا گردانیدند و خاندان و کودکانش را به وصف اهانت آمیزی سوق دادند و بر چوبه پالان شتر بدون زین و تشک سوار کردند با آنکه می دانستند اینها ذریه پیغمبرند و مودت آنها به صریح قرآن و صحیح اعتقاد لازم است.

در «نوادر» علی بن اسباط از بعضی اصحاب خود روایت کرده که امام پنجم علیه السلام فرمود: روز عاشورا پدرم سخت بیمار بود و در خیمه بود، من دوستان خودمان را می دیدم که با حسین علیه السلام در رفت و آمد بودند و آب برایش می بردند، او یک بار بر میمنه حمله کرد و یک بار بر میسره و یک بار بر قلب لشکر، او را چنان کشتند که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم از کشتار جانوران با آن وضع غدقن کرده، با تیغ و سنان و سنگ و چوب و عصا او را کشتند و بعد از آن اسب بر بدنش تاختند.(۱)

۱- . کمره ای، محمد باقر، در کربلا چه گذشت؟، ترجمه نفس المهموم شیخ عباس قمی، ص۴۵۹.

فریاد از بطنان عرش هنگام جداشدن سر امام حسین علیه السلام

از امام صادق علیه السلام روایت شده که: چون ضربت بر امام حسین علیه السلامزدند و از اسب افتاد و دویدند سرش را جدا کنند، از بطنان عرش فریاد شد: ای امتی که پس از پیغمبرخود سرگردان و گمراه شدید، خدایتان توفیق روزه و فطر ندهد؛ گوید: سپس فرمود: لا جرم بخدا موفق نشدند و موفق نشوند تا خونخواه حسین علیه السلامقیام کند.(۱)

اشاره به بریده شدن سر امام حسین علیه السلام از قفا در سخنان اُمّ کلثوم

صاحب «مناقب» و محمد بن ابی طالب گویند: اسب حسین علیه السلام از دست لشکر گریخت و کاکل به خونش آلود و به خیمه زنان دوید و شیهه می کشید و پشت خیمه سر به زمین می کوفت تا جان داد، چون اهل حرم اسب بی صاحبش را دیدند شیون کردند و اُمّ کلثوم دست بر سر نهاد و فریاد کشید: وا محمّداه وا جدّاه وا نبیّاه وا اباالقاسماه وا علیّاه وا جعفراه وا حمزتاه وا حسناه، این حسین است که در دشت افتاده و سر از قفا بریده و عمامه وردایش به غارت رفته و سپس بیهوش شد.(۲)

اشاره به سرهای شهیدان روی نیزه ها در سخنان ام کلثوم

(روز یازدهم) وقتی که اُمّ کلثوم به جسدپاره پاره برادرش نگاه کردبه یادجدش رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم افتاد، خطاب به آن حضرت کرد و گفت: «یا

رَسُولَ اللّه ِاُنْظُرْ اِلی جَسَدِ وَلَدِکَ مُلْقیً عَلَی الْاَرْضِ بِغَیْرِ غُسْلٍ، کَفَّنَهُ الرَّمْلُ

ص:۶۷

۱- . کمره ای، محمد باقر، در کربلا چه گذشت؟، ترجمه نفس المهموم شیخ عباس قمی، ص۴۶۳.
۲- . کمره ای، محمد باقر، در کربلا چه گذشت؟، ترجمه نفس المهموم شیخ عباس قمی، ص۴۷۳.

السّاقِیُ عَلَیْهِ وَ غَسَّلَهُ الدَّمُ الْجاری مِنْ وَریدِهِ». ای رسول خدا به پیکر پسرت بنگر که

بـدون غسـل بر زمین افتـاده، ریگهایی که بر اثر باد بر روی او آمـده کفنش شـده، و خونی که از رگهای او جاری شـده، او را غسـل داده است. ای جـد بزرگوار! بنگر به اهل بیت او که می خواهنـد آنها را بعنوان اسـیر با کمال بی احترامی عبور دهنـد، و سرهای ماه چهره شهیدان را روی نیزه ها قرار داده اند.(۱)

اشاره حضرت زینب علیهاالسلام در قتلگاه به بریده شدن سر امام حسین علیه السلام از قفا

راوی گویـد: زنـان را از خیمه هـا بیرون کردنـد و آن هـا را آتش زدنـد، زنان حرم سـر و پا برهنه و غارت زده ماننـد اسـیران، پریشان و سـرگردان بودنـد و گفتنـد: بخـدا ما را به قتلگاه حسـین علیه السـلام ببریـد، چون چشم زنان به کشـتگان افتاد شـیون کردند و سیلی به چهره زدند، گوید: بخدا فراموش نمی کنم که زینب دختر علی علیه السـلام بر حسـین علیه السلام شیون می کرد و به آواز حزین فریـاد می زد: «وا مُحَمَّداهُ صَـلّی عَلَیْکَ مَلائِکَهُ السَّماءِ، هـذا حُسَـیْنٌ مُرَمَّلٌ بِالـدِّماءِ مُقَطَّعُ الْاَعْضاءِ وَ بَناتُکَ سَبایا...». «یا محمد، صلوات فرشتگان آسمان بر تو، این حسین است که باتن خون آلود و اعضای بریده افتاده و دخترانت اسیر شده اند، بخدا شـکایت می دارم و به محمد مصـطفی صـلی الله علیه و آله وسـلم و به علی مرتضـی و به فاطمه زهرا و به حمزه سیدالشـهداء، ای محمد، این حسین است که در میان بیابان افتاده و باد بر آن می وزد و به دست زنازادگان کشته شده، وا حزنا وا کربا امروز جدّم رسول خدا از دنیا رفته، ای یاران محمد بیایید که ذریه مصـطفی صـلی الله علیه و آله وسلمچون اسیران برده می شوند».

ص:۶۸

۱- . کمره ای، محمد باقر، در کربلا چه گذشت؟، ترجمه نفس المهموم شیخ عباس قمی، ص۳۹۵.

در روایت دیگر است که فرمود: «هـذا حُسَیْنٌ مَجْزُورُ الرَّأْسِ مِنَ الْقَفا مَسْلُوبُ الْعِمامَهِ وَ الرِّداء... بِأَبِی الْمَهْمُومِ حَتّی قَضی بِأَبی الْعَطْشانِ حتّی مَضی بِأَبی مَنْ شَیْبَتُهُ تَقْطُرُ بِالدِّماءِ...». «یا مُحَمَّداه، دخترانت اسیر و ذریه ات کشته

افتاده، باد صبا بر آنها غبار می وزد، این حسین است سر از قفا بریده و عبا و ردا غارت شده، پدرم قربان آنکه روز دوشنبه قشونش غارت شد و پدرم قربان آنکه طناب خیمه اش گسیخته، پدرم قربان آنکه امید دیدار او نیست و زخمش درمانی ندارد، پدرم قربان آنکه بایست جان فدایش کنم، پدرم قربان آنکه غمنده در گذشت و تشنه جان داد، پدرم قربان آنکه ریشش خون چکان است، پدرم قربان آنکه جدّش محمد مصطفی است، پدرم قربان آنکه جدش رسول خدای آسمان است، پدر م قربان سبط نبی هدی، پدرم قربان محمد مصطفی، پدرم قربان خدیجه کبری، پدرم قربان علی مرتضی، پدرم قربان فاطمه زهرا سیده نساء، پدرم قربان آنکه آفتاب برای او بر گشت تا نماز خواند».

راوی گوید: به خدا هر دوست و دشمنی را گریاند، سپس سکینه جسد پدر را در آغوش کشید و جمعی اعراب جمع شدند او را از روی جسد پدر عقب کشیدند.(۱)

بوسیدن زینب علیهاالسلام حلقوم بریده برادرش حسین علیه السلام را

اشاره

در بعضی مقاتل آمده: زینب علیهاالسلام خم شد و بدن پاره پاره برادر را در آغوش گرفت و دهانش را روی حلقوم بریده برادر نهاد و می بوسید و گفت:

۱- . کمره ای، محمد باقر، در کربلا چه گذشت؟، ترجمه نفس المهموم شیخ عباس قمی، ص۴۷۶.

«اَخی لَوْ خُیِّرْتُ بَیْنَ الرَّحیلِ وَ الْمُقامِ عِنْدَکَ لَاَخْتَرْتُ الْمُقامَ عِنْدَکَ وَلَوْ اَنَّ السُّباعَ تَأْکُلُ مِنْ لَحْمی».

برادرم اگر مرا بین سکونت در کنار تو (در کربلا) و بین رفتن به سوی مدینه، مخیر می کردند، سکونت همراه تو را بر می گزیدم، گرچه درندگان بیابان گوشت بدنم را بخورند.

چون چاره نیست می روم و می گذارمت

ای پاره پاره تن به خدا می سپارمت

سپس گفت:

«یَابْنَ اُمّی لَقَدْ کَلَلْتُ عَنِ الْمُدافِعَهِ لِهؤُلاءِ النِّساءِ وَ الْأَطْفالِ وَ هذا مَتْنی قَدْ اُسْوِدُ مِنَ الضَّرْبِ».

ای پسر مادرم، از نگهداری این کودکان و بانوان، در برابر دشمن، کوفته و درمانده شده ام و این کمر (یا چهره) من است که بر اثر ضربه دشمن، سیاه شده است.(۱)

بوسیدن رگهای بریده (زبانحال حضرت زینب علیهاالسلام)

هرگز کسی چون من تن بی سر نبوسید

بوسیدم آن جایی که پیغمبر نبوسید

حیدر نبوسید، زهرا نبوسید

حتی نسیم صحرا نبوسید

ص:۷۰

۱- . محمّدی اشتهاردی، محمّد، سوگنامه آل محمّد صلی الله علیه و آله وسلم؛ به نقل از معالی السبطین، ج۲، ص۵۵.

وقتی که در دریای خون زینب شنا کرد

لب را به رگهای برادر آشنا کرد

گفت ای برادر کو رأس پاکت

بینم چسان من، غلطان به خاکت

این سر که ریزد از لبش شَهد حلاوت

فردا به نوک نی کند قرآن تلاوت

با این که این سر، مِشکوه نور است

مهمان سرایش، کنج تنور است

(محمد جواد شفق)

سینه زنی

ای بخون غوطه ور تو حسین منی

پسرفاطمه نور عین منی

کی بریده سرت یا اخا از بدن

مانده بر روی خاک پیکرت بی کفن

من فدای تو و جسم عریان تو

چه کند خواهر زار گریان تو

اشک خونین من از دیده جاری کنم

بر تو ای تشنه لب سوگواری کنم

بدنت کربلا سر پاکت کجاست

برسر نیزه یا در تنور جفاست

سینه زنی

لاله زهرا بوئیدن دارد

حنجر خونین بوسیدن دارد

کو حسین من، نور عین من (۲)

ساربان آرام، قدری آهسته

ماه من اینجا، درخون نشسته

کو حسین من، نور عین من (۲)

درهمین گودال، دست وپا می زد

مادرش زهرا، را صدا می زد

کو حسین من، نور عین من (۲)

باغبانِ این، دشت خون هستم

هستِیِم اینجا، رفته از دستم

سینه زنی

سر نعش حسین زینب به زاری (۲)

بگفتا ای برادر سرنداری (۲)

به قربان لب خشکت برادر (۲)

مگر عباس آب آور نداری (۲)

تو بودی وارث مُلک سلیمان (۲)

چرا انگشت و انگشتر نداری (۲)

به کُهنه پیرهن کردی قناعت (۲)

چرا آن پیرهن بر تن نداری (۲)

سر نعش حسین زینب به زاری (۲)

بگفتا ای برادر سر نداری (۲)

باغ لاله

چسان پیدا می شود بدنت در میان بدنهای دور از تن

کجا پیدایت کنم که بُوَد باغ لاله پر از نیزه و خنجر

صدایم کن تا رَسَم ببرت جسم پاک تو را در برم گیرم

صدایم کن تا نگوید عدو، مانده خواهرتو بی کس و یاور

ص:۷۲

دعایم کن ای حسین جانم (۲) که بی تو زنده نمی مانم

ای حسین جانم، ای حسین جانم

بیا این سو ای همیشه مرا یاور و همه جا همسفر با من

بیا زینب می شناسِیَم بین این همه باکهنه پیراهن

منم اینجا زیر تیغ سنان، منتظر که تو کی در برم آیی

به رگهایم بوسه ای بزنی، ای گُلم عوض خنجر دشمن

تماشا کن قتلگاهم را (۲)

ببین برنی قرص ماهم را، زینب ای زینب (۲)

سینه زنی و زنجیر زنی

کی پیکرت را به خون کشیده

عزیز زهرا، حسین مظلوم

کی حنجرت را چنین بریده

عزیز زهرا، حسین مظلوم

زتیر و نیزه، تن تو صد چاک

فتاده جسمت، به دامن خاک

زکودکانت، فغان بر افلاک

از این مصیبت، قدّم خمیده

شهید عطشان، برادر من

عزیز زهرا، حسین مظلوم

تن تو عریان، در این بیابان

کنار اجساد این شهیدان

تویی گل من، در این گلستان

به این گلستان، خزان رسیده

کی حنجرت را چنین بریده

عزیز زهرا، حسین مظلوم

روضه حاج شیخ جعفر شوشتری – بوسیدن رگهای بریده

در تاریخ کربلامعروف است که اول زائر حضرت ابی عبداللّه علیه السلامجابر بن عبداللّه انصاری است که با دوست و همراه خود عطیه که دست جابر نابینا را

ص:۷۳

گرفته بود با تمام آداب به زیارت قبر اباعبداللّه علیه السلام در اربعین سید الشهداء مشرّف شد، اما ببینیم واقعا اول زائر حسین علیه السلامجابر بود یا علیا مخدره زینب؟! در روز عاشورا زینب کبری زیارتی از اباعبداللّه کرد که احدی دیگر چنین زیارتی را از سید الشهداء نکرده است. زینب در گودال قتلگاه که آمد قبری نبود که در برگیرد و ببوسد چه را بوسید؟ خم شد جسد عریان و بی سر و پاره پاره برادرش رابوسید حالا ما نمی دانیم پس از آن همه جای زخم شمشیر و نیزه در تمام اعضاء بدن امام حسین علیه السلامزینب علیهاالسلامجایی برای

بوسیدن هم پیدا کرد یا نه؟ آیا جایی بدون زخم حتی در حد یک بوسه پیدا کرد یا نه؟ نمی دانم فقط نقل شده است که خم شد و لبهای خود را به رگهای بریده شده گردن اباعبداللّه علیه السلام گذاشت بعد با قلبی شکسته به جد و پدر و مادر و برادر خود سلام کرد وعرض کرد: «مُحَمّدا صَلَّی عَلَیْکَ مَلِیکُ السَّماءِ هذا حُسَیْنٌ مُرَمَّلٌ بِالدِّماءِ، مُقَطَّعُ الْاَعْضاءِ». باری حضرت زینب آداب و شرایط زیارت را بجا آورد، اما نتوانست زیارت کامل بجا آورد از پائین پای حضرت شروع به زیارت کرد، خواست زیارت بالای سر مبارک را بکند، دید برادرش سر در بدن ندارد، چه کرد؟ گلوی بریده حسین علیه السلام را به عوض سر امام حسین علیه السلامزیارت کرد، حالا ببنیم زیارت سر را در کجا کردند، پس از سه روز که زینب را به کوفه بردند و دختر امیرالمؤمنین علیه السلام در جمع مردم غفلت زده و مکار کوفه خطبه می خواند، برای ساکت کردن زینب سر مقدس ابا عبداللّه علیه السلامرا بر سر نیزه کرده و در جلوی محمل اُمّ المصائب قرار دادند، حالا نمی دانیم زیارت سرمبارک را از زینب از راه دور کرد یا نزدیک؟ همین قدر می دانم، زینب علیهاالسلام چون سر برادر را بروی نیزه دید، سر خودش را به چوب محمل زد، راوی می گوید: وقتی محمل زینب علیهاالسلام حرکت کرد دیدم خون تازه

از زیر چوب محمل زینب علیهاالسلام بر زمین جاری شده است، چون سه روز بود که زینب نتوانسته بود حسینش را ببیند (سر مقدس اباعبداللّه علیه السلام را قدری زودتر به کوفه برده بودند و از خیل اسراء جداکرده بودند.)(۱)

ناله و گریه پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم و علیّ و فاطمه و حسن علیهم السلام بر جنایت ساربان و یادی از سر بریده امام حسین علیه السلام

از مصائب بسیار جانگداز که بر امام حسین علیه السلام وارد شد، جنایت ساربان است که دراینجا به طور فشرده نقل می گردد.

سعید بن مسیب از اصحاب امام سجاد علیه السلام می گوید: یکسال بعد از شهادت امام حسین علیه السلام برای شرکت در مراسم حج به مکه رفتم، ناگاه هنگام طواف مردی را دیدم که دستهایش قطع شده و صورتش مانند پاره شب تاریک سیاه است، و پرده کعبه را گرفته و چنین دعا می کند: «ای خدای کعبه مرا بیامرز که گمان ندارم مرا بیامرزی، گرچه ساکنان آسمانها و زمین و همه مخلوقات شفاعت کنند، زیرا گناهم بسیار سنگین است». سعید گوید: من وجمعی کنار او اجتماع کردیم و به او گفتیم: «وای بر تو اگر تو ابلیس باشی، شایسته نیست که ناامید از رحمت خدا شوی، تو کیستی و گناهت چیست؟ او گریه کرد و گفت: من خودم و گناهم را می شناسم. گفتیم: گناه خود را برای ما بیان کن که چیست؟ گفت: من ساربان شتران امام حسین علیه السلامبودم، همراه آنحضرت از مدینه به سوی عراق آمدیم، من اطلاع یافته بودم که بند شلوار آن حضرت گرانقیمت است (نقل می کنند که این بند گرانقیمت هنگام ازدواج امام حسین علیه السلام با شهربانو دختر یزدگرد سوم از دربار ساسانی به مدینه رسیده بود).

۱- . رجایی، غلامعلی، گزیده از بیانات حاج شیخ جعفر شوشتری، ص۱۵۱.

آرزو می کردم روزی آن بند گرانقیمت به دست من برسد، تا اینکه به کربلا رسیدیم و جریان شهادت امام حسین علیه السلام پیش آمد، من خود را پنهان کرده بودم، تا اینکه شب (یازدهم) شد، به طمع آن بند قیمتی، از تاریکی شب استفاده کرده کنار بدنهای پاره پاره شهداء آمدم، به جستجو پرداختم تا اینکه پیکر سر بریده امام حسین علیه السلام را یافتم، هوای نفس و شقاوت بر من چیره شد، تصمیم گرفتم آن بند قیمتی را از شلوار آنحضرت بیرون بیاورم، با دستم آن بند را پیدا کرده، دریافتم که گره بسیار خورده است، یکی از آن گره ها را گشودم، ناگاه دست راست امام حسین علیه السلام حرکت کرد و آن قسمت از لباس را محکم گرفت، هرچه توان داشتم خواستم دست او را رد کنم نتوانستم، هوای نفس خبیث من مرا بر آن داشت تا وسیله ای پیدا کنم و دست آنحضرت را از مچ قطع نمایم، شمشیر شکسته ای یافتم و دست راست او را قطع کردم، دستم را دراز کردم تا گره بند را بگشایم، ناگاه دست چپ امام حرکت کرد و آن قسمت از لباس را محکم گرفت، دست چپ آنحضرت را نیز از مچ بریدم، آنگاه دست بردم که بند بیرون آورم، ناگهان دیدم زمین لرزید و هوا دگرگون شد شنیدم، شخصی گریه جانسوزی می کند و می گوید: «وا اَبَتاهُ! وا مَقْتُولاهُ، وا ذَبیحاهُ،

وا حُسَیْناهُ، وا غَریباهُ، یا بُنَیَّ قَتَلُوکَ وَ ماعَرَفُوکَ وَ مِنْ شُرْبِ الْماءِ مَنَعُوکَ».

«آه پدر جان! وای از این کشته و سر بریده، وای حسین جان،ای غریب، پسرم، تو را با لب تشنه کشتند و مقامت را نشناختند».

در این هنگام من خود را بین کشته ها انداختم، ناگاه سه نفر را با یک زن با جمعیت بسیار دیدم، و فرشتگان همه جا را پر کرده بودند، آنها پیامبر و علی و فاطمه و حسن علیهم السلام بودند، آنها گریه می کردند و مطلبی می گفتند....ناگاه رسولخدا صلی الله علیه و آله وسلم مرا دید و به من فرمود:

«یا اَخَسَّ الْاَنامِ لَعْنَهُ اللّهِ الْمَلِکِ الْعَلّامِ، فَعَلْتَ هکَذا بِوَلَدِی، سَوَّدَ اللّهُ وَجْهَکَ وَ قَطَعَ یَدَیْکَ فِی الدُّنْیا قَبْلَ الْاٰخِرَهِ».

«ای پست ترین انسانها، لعنت خداوند قادر و آگاه بر تو باد، با فرزند من چنین رفتار نمودی ،خدا صورتت را سیاه کند و دستهایت را در دنیا قبل از آخرت، قطع نماید».

هنوز نفرین آن حضرت تمام نشده بود که دستهایم خشک شد و چهره ام همچون پاره شب تاریک سیاه گردید و به این وضع گرفتارم شدم، اکنون کنار خانه خدا آمده ام و از خدا می خواهم به من لطف کند و می دانم که هرگز خدا مرا نمی آمرزد.حاضران و هر کس که این موضوع را شنید او را لعنت کرد.(۱)در بعضی از روایات آمده: این شخص با جابر بن عبداللّه انصاری در بازار مدینه

ملاقات کرد و جریان خود را گفت، جابر آنچنان منقلب شد که مثل مادر بچه مرده گریه می کرد، و به او گفت:«لعنت خدا و فرشتگان و همه انسانها بر تو باد».(۲)

اشاره جابر بن عبد اللّه انصاری رحمه الله به جدایی میان سر و بدن امام حسین علیه السلام

از بشاره المصطفی از اعمش، از عطیه کوفی است که گوید: با جابر بن عبداللّه انصاری رحمه الله به زیارت قبر حسین علیه السلام رفتیم، چون وارد کربلا- شدیم جابر به شط فرات رفت و غسل کرد و ازاری بست و ردایی به دوش افکند و کیسه سُعدی گشود و بر تن خود پاشید و به هرگام ذکرخدا گفت تا نزدیک قبر رسید و به من گفت: مرا بدان بچسبان، او را به قبر چسبانیدم و بی هوش روی

۱- . محمّدی اشتهاردی، محمّد، سوگنامه آل محمّد صلی الله علیه و آله وسلم؛ به نقل معالی السبطین، ج۲، ص۶۱؛ بحار ج۴۵، ص۳۱۱.

۲- . محمّدی اشتهاردی، محمّد، سوگنامه آل محمّد صلی الله علیه و آله وسلم؛ به نقل از ریاض الاحزان عالم قزوینی، ص۱۱.

قبر افتاد و آب بر او پاشیدم تا به هوش آمد و سه بار گفت: یا حسین، و سپس گفت: چرا دوست، جواب دوست خود را ندهد «حَبِیبٌ لا یُجیبُ حَبِیبهُ» سپس گفت: از کجا می توانی جواب گفت که خون رگهایت بر گلوگاهت ریخته و میان تن و سرت جدایی افتاده؟(۱)

ضربات و اهانت هایی که نسبت به امام حسین علیه السلامانجام گرفت

۱ - مردی از بنی دارم (ذرعه بن ابان دارم): هنگامی که حضرت علیه السلامبا حضرت عبّاس علیه السلام برای برداشتن آب به فرات نزدیک شدند، تیری به چانه حضرت علیه السلام زد و حضرت تیر را بیرون آورد و دست زیر آن گرفت و پر از خون شد.

۲ - حصین بن تمیم: تیری به لب آن حضرت علیه السلام زد و خون از آن روان گردید و ظهر عاشورا که امام علیه السلام می خواستند نماز بخوانند، گفت: نماز شما قبول نیست.

۳ - ابو الحتوف: تیری به پیشانی حضرت علیه السلام زد و حضرت آن را بیرون کشید.

۴ - مالک بن بشر کندی: حضرت را دشنام داد و تیغی به سر او زد و شب کلاهی که بر سرش بود برید و به سرش رسید، او کلاه حضرت را ربود، و همیشه فقیر بود تا مرد.

۵ - بحر بن کعب: پیراهن حضرت را ربود و برهنه اش نمود سزای او این شد که دستانش در زمستان زردابه ای می جوشانید و در تابستان چون دو چوب خشک بودند.

۶ - صالح بن وهب یزنی: نیزه ای به پهلوی او فرو کرد و او را از اسب روی گونه راست به زمین انداخت.

۷ - زرعه بن شریک: دست چپ حضرت علیه السلام را قطع کرد و ضربتی به شانه اش زد که به رو افتاد.

۱- . کمره ای، محمد باقر، در کربلا چه گذشت؟، ترجمه نفس المهموم شیخ عباس قمی، ص۷۴۱.

۸ – سنان بن انس بن عمرو نخعی: نیزه ای بر او زد و او را به زمین انداخت.

۹ – خولی بن یزید اصبحی: از اسب به زیر آمد تا سر حضرت را ببرد او را لرزه گرفت. او سر امام حسین علیه السلام را به کوفه برد.

۱۰ – شمر: با دوازده ضربه خنجر سر حضرت علیه السلام را جدا کرد.

۱۱ – حصین بن نمیر: وقتی حضرت علیه السلام می خواست آب بنوشد تیری به زنخ حضرت علیه السلام زد و آب پر از خون شد.

۱۲ – اسحاق بن حیوه حضرمی: پیراهن حضرت علیه السلام را ربود و پوشید و پیس شد و مویش ریخت.

۱۳ – بحر بن کعب تمیمی: شلوار حضرت علیه السلام را گرفت، زمین گیر شد و پایش فلج شد.

۱۴ – اخنس بن مرثد حضرمی: عمامه حضرت علیه السلام را ربود و بر سر نهاد و کور شد.

۱۵ – اسود بن خالد: نعلین حضرت علیه السلام را ربود.

۱۶ – بجدل بن سلیم کلبی: برای ربودن انگشتر حضرت علیه السلامانگشت ایشان را برید.

۱۷ – قیس بن اشعث: قطیفه خزِی حضرت علیه السلام را ربود.

۱۸ – عمر بن سعد: زره حضرت علیه السلام را ربود.

۱۹ – جمیع بن خلق اودی یا مردی تمیمی بنام اسود بن حنظله یا فلافس منشلی: شمیر حضرت علیه السلام را ربود.

۲۰ – اسحق بن ح–یوه حض–رمی، ۲۱– احبش بن مرثد حضرمی، ۲۲–

ص:۷۹

حکیم بن طفیل سنبسی، ۲۳- عمر بن صبیح صیداوی، ۲۴- رجاء بن منقذ عبدی، ۲۵- سل-یم بن خیثمه جعفی، ۲۶- واح-ظ بن ناعم،

۲۷- صالح بن وهب جعفی، ۲۸- هانی بن ثبیب حضرمی، ۲۹- اسید بن مالک: ده نفری هستند که اسب بر بدن امام حسین علیه السلام تاختند تا پشت و سینه اش را نرم کردند. ابوعمرو زاهد گوید: در حالِ این ده نفر تأمل کردیم و یافتیم که همه زنازاده بودند.

۳۰ - عبید اللّه بن زیاد: در دار الخلافه با چوب دستی به دندانهای امام حسین علیه السلام می زد.

۳۱ - عمرو بن حجّاج زبیدی: در قتل امام حسین علیه السلام شرکت داشت.

۳۲ - حکیم بن طفیل طائی: تیری به امام حسین علیه السلام انداخته است.

۳۳ - عبداللّه بن عروه خثعمی: دوازده تیر به امام حسین علیه السلامزده است.

۳۴ - عبداللّه بن حوزه از بنی تمیم: به امام حسین علیه السلام گفت: مژده بادت به آتش! امام علیه السلام فرمود: پروردگارا به آتشش بران. اسب او رم کرد و پای چپ او در رکاب ماند تا سر او به سنگ و گیاه بیابان خورد و به دوزخ شتافت.

۳۵ - یزید بن معاویه: منشأ همه جنایات کربلا.

- ابن شهر آشوب از ابو مخنف از امام صادق علیه السلام روایت کرده که در تن امام حسین علیه السلام ۳۳ جای نیزه و ۳۴ بُرش شمشیر جستیم.

- از امام محمّد باقر علیه السلام روایت شده که ۳۲۰ و چند جای نیزه و برش شمشیر و جای تیر در او یافت شد.

- صاحب مناقب و سیّد رحمه الله گفته اند: ۷۲ زخم به حضرت رسید.

- در روایتی ۳۶۰ زخم و در قولی ۳۳ ضربت و تا ۱۳۰۰ زخم هم گفته اند. همه این تیرها در جلوی بدنش بود.(۱)

۱- . ترج-مه له-وف سید بن ط-اووس مترجم: عباس عزیزی، ص ۱۷۷ تا ۱۷۹ - ترجمه نف-س المه-موم حاج شیخ عباس قمی، ص ۳۲۴ تا ۳۲۸ .

فصل سوم: مصائب رأس الحسین علیه السلام در کوفه

اشاره

ص:۸۱

صفحه سفید

نفرین کردن سر امام حسین علیه السلام به حامل سر ایشان بطرف کوفه

هلال بن معاویه گفت: عمر بن سعد، سر مقدّس امام حسین علیه السلام را به یکی از فرماندهان داد که به کوفه نزد ابن زیاد ببرد و از ترس در توبره اسبِ خود جای داد و قدری اسب را تاخت؛ ناگاه شنید، سر امام حسین علیه السلام به او نفرین می کند و می فرماید: «فَرَّقْتَ بَیْنَ رَأسی وَجَسَدی، فَرَّقَ اللّه ُبَیْنَ لَحْمِکَ وَعَظْمِکَ

وَجَعَلَکَ آیَةً وَنَکالاً لِلْعالَمِینَ».(۱)

دردِ دل کردن سر امام حسین علیه السلام با پدر، نزدیک کوفه

سر امام حسین علیه السلام را چون به نزدیک کوفه آوردند و در آنجا بر نیزه نصب کردند، دیده شد که حضرت علیه السلام سرفه ای نمود و اشک از دیدگانش جاری و به سمت نجف اشرف رو نمود و عرض کرد: پدر جان ببین این مردم چطور سر مرا بر نیزه جای دادند و قصد دارند شهر به شهر و دیار به دیار ببرند و بدنم را بر زمین گذاشتند.(۲)

سر مقدس امام حسین علیه السلام در خانه خولی

اشاره

در مناقب ابن شهرآشوب و ارشاد مفید و ملهوف سید بن طاووس آمده

۱- . فلسفی، علی، سخن گفتن سر امام حسین علیه السلام، ص۱۰، بنقل از مجالس الزاهدین، ص۵۴۲، از نفایس.

۲- . همان، ص۱۱، بنقل از مرقات الایقان، ص۱۰۷.

است که، سپس عمر بن سعد سر امام حسین علیه السلام را همان روز عاشورا با خولی بن یزید اصبحی و حمید بن مسلم ازدی نزد عبیداللّه بن زیاد فرستاد و سرهای یاران و خاندان او را جمع آوری کرد و هفتاد و دو سر بود و به همراه شمر بن ذی الجوشن و قیس بن اشعث و عمر بن حجاج و عزره بن قیس فرستاد و آن ها را نزد ابن زیاد آوردند. طبری می گوید: خولی بن یزید سر مقدس حسین علیه السلام را به قصر دارالاماره برد و در را بسته دید، آن را به منزل خود برد وزیر نقار رختشویی نهاد، دو زن داشت یکی اسدیه بود و دیگری حضرمیه بنام نوار دختر مالک بن عقرب، و آن شب نوبت حضرمیه بود.

هشام گوید: پدرم از نوار دختر مالک نقل کرد که خولی سر حسین علیه السلامرا آورد و در حیاط زیر نقار رختشوئی گذارد و وارد اطاق شد و در بستر خود آرمید و من به او گفتم: چه خبر داری؟ گفت: ثروت عمرانه ای برایت آوردم، این سر حسین است که در حیاط خانه تو است، گفتم: وای بر تو، مردم طلا و نقره بیاورند و تو سر زاده دختر رسول خدا را بیاوری؟!! بخدا دیگر هرگز با تو سر به بالین ننهم ؛ گوید: از بستر کناره کردم و در حیاط خانه آمدم و او زن اسدیه را خواست و وارد بستر خود کرد و من نشستم و نگاه می کردم، بخدا ستونی از نور دیدم که از نقار (ظرف سفالین) تا آسمان تتق کشیده بود و پرندگان سفیدی اطراف آن می گردیدند، و چون صبح شد سر را نزد ابن زیاد برد.(۱)

در کتاب «مقتل الحسین» مقرّم است که:

منزل خولی در یک فرسخی کوفه بود، خولی به خانه خود آمد، شب (یازدهم) بود، تصمیم گرفت صبح آن را نزد ابن زیاد ببرد. خولی دو زن

ص:۸۴

۱- . کمره ای، محمد باقر، در کربلا چه گذشت؟، ترجمه نفس المهموم شیخ عباس قمی؛ ص۴۸۶.

داشت، یکی از زنهای او انصاریه (از مسلمین مدینه) بنام عیوف بود و به اهل

بیت نبوت علاقه داشت، لذا خولی سر مقدس امام را از او پنهان داشت و در میان تنور گذاشت.

عیوف (آخرهای شب) نوری را مشاهده کرد که از تنور به سوی آسمان ساطع است، وقتی که نزدیک آن نور شد، شنید بانوانی با سوز و گداز جانکاه برای حسین علیه السلام گریه می کنند، جریان را فهمید و به شوهرش گفت، و گریه کنان از نزد شوهر بیرون آمد، و به خاطر سوگ امام حسین علیه السلام خود را برای شوهر خوشبو نکرد و در غم جان فرسا فرو رفت.(۱)

زبانحال همسر خولی با سر امام حسین علیه السلام

ای سر پر خون زکجا آمدی

این دل شب منزل ما آمدی

گلشن روی تو عجب با صفاست

ای سر پر خون بدنت در کجاست

ای سر پرخون ز چه افسرده ای

هست گمانم که جوان مرده ای

* * *

زبانحال همسر خولی با سر امام حسین علیه السلام

ای سر ببریده دور از وطن منزل مبارک

ای شهید غرقه در خون، بی کفن منزل مبارک

ای سر ببریده آخر، روی خاکستر چرائی؟

خوش نمودی روی خاکستر وطن، منزل مبارک

۱- . مقرّم، مقتل الحسین، ص۳۷۵.

صاحبان منصب و سرباز و افراد تو چون شد؟

کو جلالت، اف بر این چرخ کهن، منزل مبارک

میهمان را هیچکس در کنج مطبخ جا نداده

میزبانت روی خاکستر چرا رأست نهاده

* * *

زبانحال خاتون محشر در خانه خولی

این چه شوری بُوَد ای سرکه تو بر سرداری

هر زمان از ستمی دیده ز خون تر داری

گاه در دیر نصاری و گهی خانه خولی

گاه در کنج تنور این سرانور داری

حسرت و داغ جوان مردگی و تشنه لبی

جمله را ای سر ببریده تو بر سر داری

جگر سوخته کی تاب صبوری دارد

گریه از حسرت دامادی اکبر دارد

بسته از گریه گلویت که جوابم ندهی

یا شکایت ز جدا بودن مادر داری

مگر ای سرنبدی زینت آغوش رسول

ز چه از خاک سیه بالش و بستر داری

زین شراری که تو را هست به دل پندارم

خبر از سوز تب عابد مضطرداری

دانم از چیست که مژگان تو ریزد خوناب

یاد از تیرِ گلویِ علی اصغر داری

تا تو (صامت) شده ای نوحه سرای شه دین

جهل محض است اگر بیم ز محشر داری

زبانحال حضرت زینب علیهاالسلام با سر برادر

چرا از همرهان دوش ای سر خونین جدا بودی؟

چرا پر خاك و پرخاکستری دیشب کجا بودی؟

که بر روی جراحات سرت پاشیده خاکستر

مگر درد تو را این گونه داروئی دوا بودی

به مهمانی چرا در خانه بیگانگان رفتی؟

بریدی از چه با ما روزی آخر آشنا بودی

گرفتار جفای شمر ما بودیم دیشب را

تو در دست که ای سر تا سحرگه مبتلا بودی؟

یکی گوید: ترا جا بود در کنج تنور ای سر

یکی گوید به زیر طشت پنهان از جفا بودی

نبد جای تو ای گنج شهان در کنج مطبخها

تو آخر روزی ای سر، زینت عرش خدا بودی

پس از کشتن سری در ماسوا، کی شد بدین گونه؟

همانا از ازل ای سر، سوا از ما سوا بودی

خولی می گوید:

سر ببریده آوردم به کوفه

به خون غلطیده آوردم به کوفه

ص:۸۷

سری که داغِ هیجده ساله دیده

دلش رنجیده آوردم به کوفه

سری که بارها ختم رسولان

لبش بوسیده آوردم به کوفه

سری که پیکرش سُمّ ستوران

چنان کوبیده آوردم به کوفه

زن خولی می گوید:

تو ای سر از چه رنگین است مویت

چه کس ببریده اینگونه گلویت

تو ای سر از چه آغشته به خونی

دهم با اشکِ چشمم شستشویت

تو ای سر پس تن صد پاره ات کو

بگو با من از آن راز مگویت

مگر داغ برادر دیده ای تو

که گردیده سفید اینگونه مویت

ورود سرهای شهدا به کوفه و سخنان اُمّ کلثوم هنگام دیدن سر بریده برادر

اشاره

روز دوازدهم فرا رسید، سرهای شهداء را روی نیزه ها نمودند و در پیشاپیش اسیران وارد کوفه کردند. راوی می گوید: در بازگشت از حج وارد کوفه شدم دیدم تعطیل سراسری است، اطلاع یافتم که اسیران کربلا را وارد کوفه می کنند، لشکر ابن زیاد شیپور و طبل می نواختند و سر و صدا و هیاهو از هر سو شنیده می شد در این میان ناگاه چشمم به سر بریده امام حسین علیه السلام افتاد، منقلب شدم و گریه گلویم را گرفت، ناگهان امام سجاد علیه السلامرا دیدم که او را بر شتر بی جهاز سوار کرده بودند، و از رانهای او خون جاری بود. در این بین بانوئی را دیدم، پرسیدم این بانو کیست؟ گفتند: این بانو اُمّ کلثوم

دختر

ص:۸۸

علی علیه السـلام است، شـنیدم می فرمود: «یـا اَهْلَ الْکَوفَه غُضُّوا اَبْصارَکُمْ عَنّا اَما تَسْتَحُونَ مِنَ اللّه ِ وَ رَسُولِهِ اَنْ تَنْظُرُوا اِلی حَرِمِ رَسُولِ اللّه ِ وَ هُنَّ حَواسِرُ».

ای مردم کوفه، چشـمهای خود را از نگاه به ما فرو خوابانید، آیا از خدا و رسولش شرم نمی کنید که به تماشای حرم رسولخدا صلی الله علیه و آله وسلم می پردازید با

اینکه آن ها بدون روپوش هستند.

اسـیران در دروازه بنی حزیمه توقف کردند، در این هنگام نگاه ام کلثوم علیهاالسلام به سر بریده برادرش افتاد، از شدت اندوه گریبان چاک کرد و این اشعار را خواند:

«ماذا

تَقُولُونَ اِنْ قالَ النَّبِیُّ لَکُمْ

ماذا فَعَلْتُمْ وَ اَنْتُمْ آخِرَ الْاُمَمِ

بِعِتْرَتی وَ بِاَهْلی بَعْدَ مُفْتَقَدی

مِنْهُمْ اُساری وَ مِنْهُمْ ضُرِّجُوا بِدَمٍ

ما کانَ هذا جَزائی اِذْ نَصَحْتُ لَکُمْ

اَنْ تَخْلِفُونی بِسُوءٍ فی ذَوی رَحِمی

اِنّی لَاَخْشی عَلَیْکُمْ اَنْ یَحِلَّ بِکُمْ

مِثْلُ الْعَذابِ الَّذی یَأْتی عَلَی الْاُمَمِ»

در پاسـخ پیامبر صـلی الله علیه و آله وسـلم چه جواب می دهیـد که اگر به شـما بگوید: شـما که آخرین امتها بودید با عترت و اهلبیت من بعـد از من چه کردید؟ بعضـی از آنها را اسـیر و بعضـی را در خونشان غوطه ور ساختید. پاداش نصـیحتهای من این نبود که بعـد از من درباره نزدیکانم رفتار بـد کنیـد. من ترس آن را دارم که عـذاب الهی بر شـما فرود آیـد، چنانکه بر امتهای گنهکار پیشین فرود می آمد.(۱)

۱- . محمّدی اشتهاردی، محمّد، سوگنامه آل محمّد صلی الله علیه و آله وسلم؛ بنقل از معالی السبطین، ج۲، ص۹۷-۹۸.

از گفتار و مرثیه سرایی ام کلثوم علیهاالسلام آنچنان مردم گریه می کردند، که هیچگاه دیده نشد که مرد و زن، مثل آن روز گریه کنند، زنها از شدت ناراحتی، صورت خود را با ناخنهایشان می خراشیدند، و سیلی به صورت می زدند، و مردها ریش های خود را می کندند و صدایشان به واویلا و شیون بلند بود.(۱)

سرهای شهدا بر نی در کوفه

چون بی کسان آل نبی در بدر شدند

در شهر کوفه ناله کنان، نوحه گر شدند

سرهای سروران همه بر نیزه و سنان

در پیش روی اهل حرم جلوه گر شدند

از ناله های پردگیان، ساکنان عرش

جمع از پی نظاره، به هر رهگذر شدند

بی شرم امتی که نترسید از خدا

بر عترت پیامبر خود پرده در شدند

دست از جفا نداشته بر زخم اهلبیت

هردم نمک فشان به جفای دگر شدند

زبانحال حضرت رقیه علیهاالسلامخطاب به حضرت زینب علیهاالسلام در دروازه کوفه

عمه جان، کیست مگر پیشرو قافله مان

که نسیم آورد از جانب او بوی جنان

۱- . محمّدی اشتهاردی، محمّد،سوگنامه آل محمّد صلی الله علیه و آله وسلم؛بنقل ازترجمه لهوف،ص۱۴۶.

عمه جان، بر سرِ نی این سرِ نورانیِ کیست

که چنین می زند آتش غم او بر دل و جان

عمه او کیست بگو حال که نزدیک آمد

دیده اش گاه به من باشد و گه اشک فشان

عمه جان کیست بگو این سر آغشته به خون

که نگاهش ز دلم برده همه تاب و توان

کاش در منزل ما رحل اقامت فکند

که شبیه است به بابای من آن خسته روان

بیخود از خود شدم و جان من آمد به لبم

تا مگر بوسه زند بر لبم او روی سنان

عمه جان بر سرنی کیست که قرآن خواند

نشنیدم ز کسی جز پدر این شیوه بیان

آن چنان سوخته از داغ عطش لبهایش

که به رخساره نشسته است ز خاکستر آن

گفت زینب ز کجا باز شناسی او را

چونکه خاکستر و خون چهره او کرده نهان

زینب از هوش شد و خورد به محمل سر او

کشتی صبر شکست و سر سالار زنان

«حسان»

زبانحال حضرت سکینه علیهاالسلام با سر بابا

ای سری که بر نیزه، همچو ماه تابانی

سَرور شهیدانی، سَروَر شهیدانی

در برابر چشمم، روی نی نمایانی

سَرور شهیدانی، سَرور شهیدانی

من که خسته ام بابا، دل شکسته ام بابا

قلب کوچک خود را، بر تو بسته ام بابا

چون ز گلبون باغت، تازه رسته ام بابا

روی نیزه از دُختت، می کنی نگهبانی

با کمال بی رحمی، دشمنت بیازُردم

در طریقه عشقت، تازیانه ها خوردم

همچو گل به دامانِ، گلشنِ تو پژمردم

تو شقایقِ زیبا، زیب این گلستانی

میوه دل زهرا، سروگلشن حیدر

لحظه ای نظر فرما، زیر نیزه از دختر

خصم دین زند هَردم، تازیانه ام بر سر

کی پدر روا باشد، این چنین مسلمانی

شمع روشن توحید، ای سکینه قربانت

جان دهم چو پروانه، پای شمع سوزانت

لعلِ تو پر از خون و اشکِ غم به چشمانت

در برابر چِشمم، روی نی نمایانی

ص:۹۲

سر نورانی امام حسین علیه السلام بر روی نی در شهر کوفه و شکستن پیشانی حضرت زینب علیهاالسلام

– علامه مجلسی در «بحار» از بعضی کتب معتبره بدون ذکر سند، از مسلم گچکار روایت کرده گفت: ابن زیاد مرا برای تعمیر دار الاماره کوفه خواسته بود، در این میان که درها را گچ کاری می کردم، یک بار از اطراف شهر کوفه شیونها بلند شد، خدمتکاری که از ما پذیرائی می کرد آمد، گفتم: چه خبر است که در کوفه جنجال است؟ گفت: سر یک خارجی را وارد کردند که بر

یزید شوریده، گفتم: این شورشی کیست؟ گفت: حسین بن علی، صبر کردم تا آن خدمتکار رفت و چنان مشت برروی خود کوفتم که ترسیدم چشمانم برآید و دست خود را شستم و از پشت قصر بیرون رفتم و خود را به میدان کوفه رسانیدم، من ایستاده بودم و مردم در انتظار اسیران و سران بودند که نزدیک چهل هودج بر چهل شتر رسید و میان آنها زنان و حرم و فرزندان فاطمه علیهاالسلام بودند وامام بیمار علیه السلام بر شتر بی جهازی سوار بود و خون از پاهایش فواره می زد... . امام سجاد علیه السلامگریه می کرد و اشعاری می خواند:

«یا اُمَّهَ السَّوْءِ لا سَقْیاً لِرَبْعِکُمْ

یا اُمَّهً لَمْ تُراعی جَدَّنا فِینا

لَوْ اَنَّنا وَ رَسُولُ اللّه ِیَجْمَعُنا

یَوْمُ الْقِیامَهِ ما کُنْتُمْ تَقُولُونا»

ای امت بد، باران بر محل سکونت شما نبارد، ای امتی که احترام جد ما را در مورد ما رعایت نکردید، اگر خداوند ما را با رسولخدا صلی الله علیه و آله وسلم در روز قیامت جمع کند، در جواب بازخواست رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلمچه می گویید؟

«تُصَفِّقُونَ عَلَیْنا کَفَّکُمْ فَرَحا وَ اَنْتُمْ فی فِجاجِ الْاَرْضِ تَسْبُونا».

شما از شادی کف می زنید، با اینکه ما را به عنوان اسیر در راهها عبور می دهید؟!

گوید: اهل کوفه خرما و نان و گردو به دست کودکانی که بر محمل اسیران بودند

می دادنـد، ام کلثوم فریـاد زد: ای اهل کوفه، صـدقه بر ما حرام است؛ و آنها را از دست و دهان کودکان می گرفت و به زمین می انداخت؛ این سـخنان را می گفت و مردم از این پیش آمد ناگوار می گریستند، ام کلثوم سر از محمل بیرون کرد و به آنها گفت: خاموش باشـید ای اهل کوفه، مردان شـما ما را کشـتند و زنان شـما بر ماگریه کننـد، حاکم میان ما و شـما خدا است در روز جزا، در این میان که با آن ها سخن می گفت شیونی برخاست و سرها را آوردند، سر حسین علیه السلام جلوی آنها بود و آن سر زهری و قمری بود و از همه مردم به

رسول خدا صـلی الله علیه و آله وسلم شبیه تر بود، ریشش خضاب سیاه مانندی داشت و چهره اش چون قرص ماه تابنده بود، و باد، آن را به سـر نیزه به راست و چپ می برد، زینب روی گردانیـد و سـر برادر را دیـد و پیشانی به چوبه محمل کوفت و ما به چشم خود دیدیم که خون از زیر روپوشش بیرون ریخت.(۱)

«فَنَطَحَتْ جَبِینَها بِمُقَدَّمِ الْمَ-حْمِلِ، حَتّی رَأَیْنا الدَّمَ یَخْرُجُ مِنْ تَحْتِ قِناعِها».

چو ماه چار ده دیدم سر تو را به سر نی

هلال وار ز بار مصیبت تو خمیدم

زدم به چوبه محمل سر آن زمان که سرنی

به نوک نیزه خولی سر چو ماه تو دیدم

مرثیه خوانی حضرت زینب علیهاالسلام هنگام دیدن سر برادر در کوفه

اشاره

حضرت زینب علیهاالسلام با سوز و گداز به سر مقدس امام حسین علیه السلام روکرد و

۱- . کمره ای، محمد باقر، در کربلا چه گذشت؟، ترجمه نفس المهموم شیخ عباس قمی، ص۵۱۵.

چنین مرثیه خواند:

یا هِلالاً لَمّا اسْتَتَمَّ کَمالاً

غالَهُ خَسْفَهُ فَاَبْدا غُرُوبا

ما تَوَهَّمْتُ یا شَقیقَ فُؤادِی

اِنّ هذا مقدَّرا مَکْتُوبا

یا اَخی فاطِمَ الصَّغِیرَهِ کَلِّمْها

فَقَدْ کادَ قَلْبُها اَنْ یَذُوبا

یا اَخی قَلْبُکَ الشَّقیقُ عَلَیْنا

مالَهُ قَدْ قَسی وَصارَ صَلِیبا

ما اَذَلَّ الْیَتیمُ حِینَ یُنادی

بِاَبِیهِ وَلا یَراهُ مُجیبا

یا اَخی لَوْ تَری عَلِیّا لَدی الْاَسْرِ

مَعَ الْیُتمِ لا یُطِیقُ جَوابا

کُلَّما اَوْجَعُوهُ بِالضَّرْبِ نادا

کَ بِذُلٍّ یُفِیضُ دَمْعا سَکُوبا

یا اَخی ضُمَّهُ اِلَیْکَ وَقَرِّبْهُ

وَسَکِّنْ فُؤادَهُ الْمَرْعُوبا

ای ماه نوی که چون به کمال رسیدی، خسوف ترا گرفت و پنهان شدی.

ای پاره تن دلم گمان نمی کردم، چنین روز و مصیبتی مقدر شده باشد.

ای برادرم! با این فاطمه کوچک سخن بگو که نزدیک است دلش آب شود و گداخته گردد.

برادرم آن دل مهربان تو چرا نسبت به ما نامهربان شده است.

برادر جان! چقدر برای یتیم سخت است که او پدرش را صدا بزند، ولی پدر پاسخ او را ندهد؟

حضرت زینب علیهاالسلام در این اشعار غیر از فاطمه خردسال، از امام سجاد علیه السلام نیز یاد کرد و فرمود:

برادر جان !کاش علی (امام سجاد علیه السلام) را هنگام اسیر کردن می دیدی با یتیمان دیگر که یارای سخن گفتن نداشت.

هر وقت او را می زدند و می آزردند، تو را به زاری می خواند و سرشک روان از دیده می ریخت.

ص:۹۵

ای برادر جان! او را در آغوش خود بگیر و نزدیک خود کن، و دل آشفته او را آرامش بخش.(1)

سینه زنی

ای امید کاروان، ای چراغ راه من

از فراز نیزه ها، لب گشاای ماه من

«بی تو ای گل شد بهار من خزان

ای هلال فاطمه قرآن بخوان»

ای برادر یا حسین، ای برادر یا حسین(۲)

تو به روی نیزه ها، من کنار محملم

یا اخا قرآن بخوان، بر تسلای دلم

«هرکجا باشم نگاهم سوی توست

ای چراغ راه زینب روی توست»

ای برادر یا حسین، ای برادر یا حسین(۲)

ای بهشت فاطمه، قرص روی ماه تو

پا بپای قافله، آمدم همراه تو

«با تو آیم گه به کوفه گه به شام

بر گل روی تو از زینب سلام»

ای برادر یا حسین، ای برادر یا حسین (۲)

۱- . محمّدی اشتهاردی، محمّد، سوگنامه آل محمّد صلی الله علیه و آله وسلم؛ بنقل از بحار ج۴۵، ص۱۱۴؛ نفس المهموم، ص۲۲۱.

من دخیل گریه بر، نیزه بستم یا حسین

تا سرت دیدم به نی، سرشکستم یا حسین

«از روی نیزه به دامانم بیا

بوسه باران تا کنم روی ترا»

ای برادر یا حسین، ای برادر یا حسین (۲)

از روی نی کن نگاه، بر سکینه دخترت

گشته نیلی صورت، این گل نیلوفرت

«تا که رویش را تماشا می کنی

یاد روی ماه زهرا می کنی»

ای برادر یا حسین، ای برادر یا حسین (۲)

پیش چشم کودکان، می خورد بر هم لبت

صوت قرآن تو دل، می برد از زینبت

در قفای قافله، هر کجا با کودکان

تا چهل منزل سرت، بوده ما راسایه بان

«من که داغ شش برادر دیده ام

زائر هیجده سر ببریده ام»

ای برادر یا حسین، ای برادر یا حسین (۲)

سر امام حسین علیه السلام بر نیزه

گل سرخ بهارانی حسینم(۲)

چراغ نیزه دارانی حسینم(۲)

بخوان قرآن برایم، که دنبالت بیایم

حسینم وا حسینم(۲)

سرت بالای نی مثل ستاره(۲)

تنت مانند قرآن پاره پاره

صفا بخش دل من، چراغ محفل من

حسینم وا حسینم(۲)

به قربان سر نورانی تو (۲)

چرا خون ریزد از پیشانی تو

بنال ای نور دیده، زرگهای بریده

حسینم وا حسینم(۲)

گهی در موج خون، گه بر سنانی

تو خورشید زمین و آسمانی

فروزان ماه زینب، چراغ راه زینب

حسینم وا حسینم(۲)

بتاب از نوک نی ای ماه زینب

که شد کوفه زیارتگاه زینب

سر راهت نشستم، به محمل سرشکستم

حسینم وا حسینم(۲)

نگاهم کن نگاهم کن نگاهم

که من زوّار تو در قتلگاهم

عذارم لاله گون است، رخم رنگین ز خون است

حسینم وا حسینم(۲)

ص:۹۸

زبان حال حضرت زینب علیهاالسلام خطاب به رأس امام حسین علیه السلام

بِگُذار خونِ چشمِ، تو به اشک خود بشویم

که مگر شود میسّر، نگهی کنی به سویَم

بِگُذار تا توقف، بکنند نیزه داران

که دمی بیاد طاها، گُل روی تو ببویم

بِگُذار تا ببوسم، زرُخَت بجای زهرا

که در این سفر برادر، همه جا به یاد اویم

بِگُذار تا گلویت، ز سرشکِ خود کنم تر

که فشار غصّه دیگر، شده عقده در گلویم

بخدا قسم که زینب، نکند هنوز باور

که تنت به کربلا و سرِ توست رو برویم

لحظاتِ وصل ترسَم، زَ کَفم رود حسینم

ز گزارشاتِ هجران، تو بگوی و من بگویم

خبر از تنور خولی، دهد این غبار رویت

تو بریز اشک و من هم، تو بشوی و من بشویم

چه کنم در این بیابان، اثر از رقیّه ام نیست

تو بگرد و من بگردم، تو بجوی و من بجویم

چو نشانه مودّت بود اشکِ من (حسانا)

بخدا همین مرا بس، به دو عالم آبرویم

زبانحال حضرت زینب با سر برادر

ای که بر نوک سنان جا داری

چشم حسرت بسوی ما داری

ص:۹۹

سر من باد فدایِ سر تو

بفدای تو شود خواهر تو

دوش در کوفه ویران بودی

گو به خواهر به که مهمان بودی

در کجا بوده مکانت ای سر

از چه رویت شده پر خاکستر

بود جای تو مگر کنج تنور

از چه شد خاک نشین لمعه نور

قامتم از غم مرگ تو خمید

گیسویم گشته ز داغ تو سفید

بین که شد روی یتیمان نیلی

بس که خوردند ز دشمن سیلی

روز و شب ناله کند اشراقی

تا بود روح به جسمش باقی

«سید عبداللّه اشراقی»

سر خونین

چرا از همرهان دوش ای سر خونین جدا بودی

چرا پر خاک و پرخاکستری دیشب کجا بودی

یکی گوید تو را جا بود در کنج تنور اما

یکی گوید به زیر طشت پنهان از جفا بودی

به مهمانی چرا بر خانه بیگانگان رفتی

بریدی از چه با ما روزی آخر آشنا بودی

که بر روی جراحات سرت پاشیده خاکستر

مگر درد تو را اینگونه دارویی دوا بودی

گرفتار جفای شمر ما بودیم دیشب را

تو در دستِ که ای سر تا سحرگه مبتلا بودی

ص:۱۰۰

گردانیدن سر امام حسین علیه السلام در کوچه های کوفه و قرائت قرآن بر بالای نیزه

اشاره

شیخ مفید رحمه الله گفته: چون صبح شد ابن زیاد سر حسین علیه السلام را فرستاد تا درمیان کوچه های کوفه و همه قبائل گردانیدند.

زید بن ارقم گوید: من در بالای خانه ای بودم که سر را بالای نیزه بر من عبور دادند و چون برابرم رسید شنیدم قرائت می کرد: «اَمْ حَسِبْتَ اَنَّ اَصْحابَ الْکَهْفِ وَ الرَّقِیمِ کانُوا مِنْ آیاتِنا عَجَبا».(۱) موی بر تنم راست شد و فریاد کردم: رَأْسُکَ یَابْنَ رَسُولِ اللّه ِ اَعْجَبٌ وَ اَعْجَبٌ: ای پسر رسول خدا سر تو و کار تو عجیب تر است و عجیب تر.

چون از گردش آن در شهر کوفه فارغ شدند، آن را به دارالاماره برگردانیدند و ابن زیاد آن را به زحربن قیس سپرد و با سرهای اصحاب او برای یزید بن معاویه فرستاد.(۲)

و نیز نقل شده: سلمه بن کهیل شنید که آن سر مقدس این آیه را می خواند: «فَسَیَکْفِیکَهُمُ اللّه ُوَ هُوَ السَّمِیعُ الْعَلِیم».(۳)

بزودی خداوند دفع شر آنها را از شما می کند و او شنوا و داناست. و نیز نقل شده، سر مقدس آنحضرت را روی چوبی آویزان کردند، جمعیت بسیاری اطراف آن جمع شدند، نوری دیدند که از آن سر به طرف آسمان ساطع است و شنیدند، این آیه را می خواند: «وَ سَیَعْلَمُ الَّذینَ ظَلَمُوا اَیَّ مُنْقَلَبٍ یَنْقَلِبُونَ».(۴)

و بزودی آنانکه ستم کردند می دانند که بازگشتشان به کجاست.

۱- . سوره کهف، آیه ۹.

۲- . کمره ای، محمد باقر، در کربلا چه گذشت؟، ترجمه نفس المهموم شیخ عباس قمی، ص۵۳۲.

۳- . سوره بقره، آیه ۱۳۷.

۴- . سوره شعراء، آیه ۲۲۷.

قرآن خواندن سر مطهر

گوش دهم به صوت قرآن تو

یا که به افغان یتیمان تو

نبود گمان خواهرت اینچنین

به نیزه بینم سر چون ماه تو

ببین برادر، من خونین جگر

به شمر و خولی شده ام همسفر

تو آیه کهف تلاوت کنی

چو خوش ز قرآن تو حمایت کنی

هنوز اظهار شجاعت کنی

خواهر غمدیده دلالت کنی

به پیش محمل سر تو بر سنان

ز حلق و پیشانی تو خون روان

چسان ببینم من بی خانمان

نظر به سیمای تو ای روح و جان

* * *

چه خوش است صوت قرآن ز تو دلربا شنیدن

به رخت نظاره کردن، سخن خدا شنیدن

قرآن خواندن سر امام حسین علیه السلام در کوفه

گفتم سر پر خون ز که داری تو شکایت

از سوره کهف است تو را از چه حکایت

ای قرصِ قمر از چه پر از خون شده رویت

بینم ز پس پرده چو مه روی نکویت

افسوس ندانم ز کدامین وطنی تو

پژمرده ای ای گُل ز کدامین چمنی تو

اندر عقب قافله داری نظر ای سر

در کوفه تو را هست مگر همسفر ای سر

گویا که بر این قافله سالار تویی تو

کَز دیده روان اشک به رخسار تویی تو

قرآن بخوان

با طنینِ بازتر قرآن بخوان قاریِ من

با صدایِ سنگ قرآن گوش دادن مشکل است

اشتیاق دیدنِ خواهر تو در سرداشتی

وَرنه رویِ نیزه با سر ایستادن مشکل است

ماه شبِ زینب علیهاالسلام

مخوان قرآن گُل زهرا، که کردی عمه را شیدا

زده بر چوبه محمل، سرش را زینب کبری

هلالِ یک شبِ زینب، که نامت بر لبِ زینب

طلوع از نیزه ها کردی، تو ای ماه شب زینب

همه نور و نوا باشد، خدا زهرا کجا باشد

که آویزه به دروازه سر بابای ما باشد

سرش بر نیزه ها باشد، تنش در کربلا باشد

چرا خاکستری یارب، سرِ شاهِ ولا باشد

خداوندا چه غوغا شد سر بابا به نی ها شد

دم دروازه کوفه، هدف بر سنگِ اعدا شد

آویزان کردن سر امام حسین علیه السلام بر درختی در کوفه

سر مقدّس عزیز زهرا علیهاالسلام را، در کوفه بر شاخه ای از درخت آویزان کردند و آن بزرگوار آیه ۴۲ سوره مبارکه ابراهیم را تلاوت می فرمود.(۱)«وَلا تَحْسَبَنَّ اللّه َ غافِلاً عَمّا یَعْمَلُ الظّالِمُونَ اِنَّما یُؤَخِّرُهُمْ لِیَوْمٍ تَشْخَصُ فِیهِ الْأَبْصارُ» گمان مبر که خدا، از آنچه ظالمان انجام می دهند، غافل است! (نه، بلکه کیفر) آنها را برای روزی تأخیر انداخته است که چشمها در آن از حرکت باز می ایستد.

حرکت عده ای با سنگ و با شتاب به طرف سر امام حسین علیه السلام در کوفه

حارث بن وکیده گفت: در کوفه نزدیک غروب آفتابی مشاهده نمودم عده ای با سنگ بطرف سری که بر شاخه درخت آویزان بود به شتاب می رفتند و سر منور هم این آیه را تلاوت می کرد. «اَمْ حَسِبْتَ اَنَّ اَصْحابَ الْکَهْفِ وَالرَّقِیمِ کانُوا مِنْ ایاتِنا عَجَبا»(۲) از شخصی پرسیدم، این سر کیست؟

پاسخ داد: سر خارجی است و نام او حسین بن علی است. با خود گفتم: امشب در این مرکز مخفی و در وقت مناسب سر را می ربایم و به بدن ملحق می نمایم؛ در این هنگام شاخه درخت که سر مطهر بر او جای داشت به

۱- . فلسفی، علی، سخن گفتن سر امام حسین علیه السلام، بنقل از تذکره الشهداء، ص۲۳۶.

۲- . سوره کهف، آیه ۹.

طرزی خم گردید که روبروی من قرار گرفت و فرمود: ای پسر وکیده از این قصد در گذر زیرا سرِ خود را در راه خدا داده ام و هنوز مصائبِ من تمام نشده است.(۱)

آویزان کردن سر امام حسین علیه السلام در بازار صرّافان

سر امام حسین علیه السلام از سر شب تا بامداد در بازار صرّافان آویزان بود و سوره کهف را تلاوت می کرد و چون به این آیه «... اِنَّهُمْ فِتیَهٌ امَنُوا بِرَبِّهِمْ

وَزِدْناهُمْ هُدیً»(۲) «... آنها جوانهایی بودند که به پروردگارشان ایمان آوردند و ما بر هدایتشان افزودیم». رسید، اشک از دیدگانش جاری گردید.(۳)

آوردن سرهای شهدا و سر امام حسین علیه السلام برای ساکت کردن امام سجاد علیه السلام

پس از سخنان حضرت زینب علیهاالسلام امام سجاد علیه السلام فرمود: عمه جان خاموش باش، باقیماندگان باید از گذشتگان عبرت بگیرند. «وَ اَنْتِ بِحَمْدِاللّه ِ

عالِمَهٌ غَیْرُ مُعَلَّمَهٍ، اِنَّ الْبُکاءَ وَ الْحُزْنَ لا یَرُدّانِ مَنْ قَدْ اَبادَهُ الدَّهْرُ». و تو به حمداللّه دانایی بی آنکه کسی بتو دانایی آموخته باشد، و بدان که گریه و ناله، رفتگان را باز نمی گرداند.

آنگاه امام سجاد علیه السلام شروع به سخن کرد، ناگهان صداها به گریه بلند شد، مردم توجه کردند دیدند، دشمنان (برای بهم زدن مجلس سخنرانی امام) سرهای شهدا را روی نیزه به میان آوردند که پیشاپیش آنها سر مقدس امام حسین علیه السلام شبیه ترین افراد به رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم بود، هر که نظرش به آن افتاد

۱- . فلسفی، علی، سخن گفتن سر امام حسین علیه السلام، ص۳۱، بنقل از مجمع النورین سبزواری، ج۱، ص۲۱۳؛ کرامات رضوی، ج۱، ص۲۹.

۲- . سوره کهف، آیه ۱۳.

۳- . فلسفی، علی، سخن گفتن سر امام حسین علیه السلام، ص۲۶، بنقل از تذکره الشهداء.

گریست، وقتی که نظر امام سجاد علیه السلام به سر افتاد، گریه کرد و سخنانش متوقف گردید.(۱)

گریه خونین دیوارهای خانه ابن زیاد بر سربریده امام حسین علیه السلام

در روایتی است که: بر دیوار و خانه های خراسان و شام و کوفه باران خونین رنگی آمد و چون سر حسین علیه السلام را به خانه ابن زیاد بردند بر دیوارهایش خون روان شد.

ثعلبی گفته: آسمان گریست و گریه اش سرخی اش بود؛ دیگری گفته: آفاق آسمان تا شش ماه پس از قتلش سرخ می نمود و بعد از آن هم سرخی در آن دیده می شد. ابن سیرین گفته: به ما خبر رسیده که سرخی شفق پیش از قتل حسین علیه السلام نمایان نبود.(۲)

چوب زدن بر دندانهای پیشین و چشمان امام حسین علیه السلام توسط عبیدالله بن زیاد (لعنه الله علیه)

عبیدالّله بن زیاد (لعنه الّله علیه)

- از راویان موثق به ثبوت رسیده است که عمر بن سعد ودائع انبیاء را بر شتران بی جهاز بی سرپوش حمل کرد و چون اسیران با آنها معامله کرد و چون نزدیک کوفه رسیدند، ابن زیاد دستور داد سر بریده حسین علیه السلام را جلوی آنهابرند، سرهای شهدا را بر نیزه ردیف کردند و پیشاپیش اسیران کشیدند تا آنها را وارد کوفه کردند و در کوچه و بازار گرداندند؛

ص:۱۰۶

۱- . محمّدی اشتهاردی، محمّد، سوگنامه آل محمّد صلی الله علیه و آله وسلم؛ بنقل از تذکره الشهداء ملاحبیب الّله کاشانی، ص۳۹۳.

۲- . کمره ای، محمد باقر، در کربلا چه گذشت؟، ترجمه نفس المهموم شیخ عباس قمی؛ ص۶۱۹.

«فتوح» ابن اعثم چنین گفته است و عاصم از ذر روایت کرده سر حسین علیه السلاماول سری بود که در اسلام بالای نیزه رفت و زن و مرد گریانی مانند آن روز دیده نشده؛ جزری گفته: سر او اول سری بود که در اسلام بالای چوبه زدند ولی درست این است که اول سری که از مسلمانان بالای نی رفت، سر عمرو بن حمق بود.

در «ینابیع الموده» سید فاضل، شیخ سلیمان قندوزی است که:

هشام بن محمد، از قاسم مجاشعی نقل کرده است که: چون سرها را به کوفه وارد کردند سواری که زیباترین مردم بود سر عباس بن علی علیه السلامرا به گردن اسبش آویخته بود و رویش چون قیر سیاه شد و می گفت: هر شب دو مأمور مرا در آتش می اندازند، و به بدترین حالی مرد.

شیخ مفید رحمه الله گوید: سر حسین به کوفه رسید و فردای آن روز با اسیران وارد شد، ابن زیاد در کاخ حکومتی نشست و بار عام داد و سر مقدّس را آورد و پیش خود نهاد و بر او نگاه می کرد و لبخند می زد و با چوب دستی به دندانهای پیشین او می کوفت. در «صواعق» ابن حجر است که: چون سر حسین را به خانه ابن زیاد در آوردند، از دیوارهایش خون روان شد، و از شرح

همزیه نقل کرده که: دستور داد آن سر را بر روی سپری که سمت راستش بود نهادند و مردم جلوی او دو صف ایستادند.

در «مثیر الاحزان» گوید: به من روایتی رسیده که مالک بن انس گفت: من خودم دیدم عبید اللّه بن زیاد با چوب دستی به دندانهای حسین علیه السلام می زد و می گفت: حسین، چه خوش دندان است!! گفتم: بخدا بد عاقبت می دانم، من رسول خدا را دیده ام که جای چوب تو را می بوسید؛ سعید بن معاذ و عمر بن سهل هم حاضر بودند که عبید اللّه با چوب دستی بینی و چشمان حسین را

می زد و آن را به دهان مبارکش فرو می کرد.

ازدی گوید: سلیمان بن ابی راشد از قول حمید بن مسلم نقل کرد که: عمر بن سعد مرا خواست و نزد خانواده اش روانه کرد تا به آنها مژده فتح و سلامتی او را بدهم، آمدم خبر به خانواده اش رساندم و رفتم و وارد دارالاماره شدم و دیدم ابن زیاد جلوس کرده و دسته ها آمدند و به آنها بار داده شد و به مردم اجازه ورود دادند و من هم با دیگران وارد شدم و دیدم سر حسین علیه السلام را جلوی او گذاشتند و او با چوب دستی تا یک ساعت به دندانهای او می کوفت؛ چون زید بن ارقم دید دست نمی کشد، گفت : «اِرْفَعْ قَضیبَکَ اِنّی

رَاَیْتُ رَسُولَ اللّه ِ صَلّی اللّه ُعَلَیْهِ وَآله واضِعا شَفَتَیهِ عَلی مَوْضِعِ قَضیبِکَ» چوبت را از این دندانها بردار، بدان خدائی که جز او معبودی نیست من خودم دو لب رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم را بر روی این دندانها دیدم که بوسه می زد، سپس بغض آن پیرمرد ترکید و گریه سر داد، ابن زیاد گفت: خدایت بگریاند، بخدا اگر پیری نبودی که خرف شده و خِردش رفته، گردنت را می زدم، گوید: برخاست و بیرون رفت، چون من از دارالاماره بیرون آمدم شنیدم مردم می گفتند: بخدا زید بن ارقم نطقی کرد که اگر پسر زیاد بشنود او را می کشد، گفتم: چه گفت؟

گفتند: می گفت یک بنده بنده ای بدست آورد و همه مردم راخانه زاد خود دانست (این یک ضرب المثل عربی است) ای گروه عرب، شما از امروز دیگر بنده هستید، پسر فاطمه را کشتید و پسر مرجانه را فرمانده خود کردید، او نیکان شما را می کشد و بدان شما را بنده خود می کند، تن به خواری دادید، مرگ بر کسی که تن به خواری دهد.(1)

ص:۱۰۸

۱- . کمره ای، محمد باقر، در کربلا چه گذشت؟، ترجمه نفس المهموم شیخ عباس قمی، ص۵۱۹.

در «تـذکره» سـبط و «صواعق» طبق نقـل از «تبر المـذاب» نیز وارد است که زیـد بن ارقم قیام کرد و می گفت:ای مردم شـما از امروز بندگانید، پسر فاطمه را کشتید و پسر مرجانه را فرمانده کردید، بخدا نیکان شما را می کشد و بدان شما را بنده خود می کنـد، مرگ بر کسـی که به خواری و ننگ تن دهـد؛ سپس به ابن زیاد گفت: من برایت حدیثی بگویم که از این سـخن بر تو ناگوارتر باشـد، من خودم رسول خـدا را دیـدم که حسن علیه السـلامرا به زانوی راست و حسـین علیه السـلام را بر زانوی چپ نشانده بود و دست بر سر آنها گذارده بود و گفت: «اَللّهُمَّ اِنّی اَسْتَوْدِعُکَ وَ اِیّاهُما وَ صالِحَ الْمُؤْمِنِینَ».

«بـار خـدایا من این دو را بـا مؤمنین شایسـته به تو سپردم» ای پسـر زیاد، تو با امانت رسول خـدا صـلی الله علیه و آله وسـلم چه کردی؟!

نیز در «تذکره» سـبط است که در «مفردات بخاری» از ابن سـیرین نقل کرده که سر حسین علیه السلام را میان طشتی جلوی ابن زیاد گذاردند، با چوب دستی به دندانهای پیشـین او زد و آنها را سـتود، انس بن مالک نزد او بود، گریست و گفت: از همه به رسول خـدا صـلی الله علیه و آله وسـلم شبیه تر بود، در روی مبـارکش آثـار وسـمه یا خضاب سـیاه بود. و گفته انـد که آفتاب رنگش را تغییر داده بود و رنگ دیگری نبود.

هشام بن محمد گوید: چون سر را نزد ابن زیاد گذاردند، کاهنِ ابن زیاد به

او گفت: برخیز و پا بر دهان دشمنت گذار، می گویم: سپس چیزی گفته است که من نقل آن مصیبت ناگوار را دل ندارم.(۱)

شیخ ما صدوق در «امالی» و فتال نیشابوری در «روضه» از دربان عبید اللّه بن زیاد نقل کرده که: چون سر حسین علیه السلام را نزد او آوردند دستور داد او را

۱- . کمره ای، محمد باقر، در کربلا چه گذشت؟، ترجمه نفس المهموم شیخ عباس قمی، ص۵۲۲.

طشت طلا جا دادند و با چوب دستی به دندانهای پیشین او می زد و می گفت: ای ابا عبداللّٰه زود پیر شدی! مردی از حاضران گفت: من رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم را دیدم که جای چوبت را می بوسید، جواب گفت: امروز به روز بدراست و دستور داد علی بن الحسین علیه السلام را زنجیر کردند و با زنان حرم و اسیران به زندان بردند و من همراه آنها بودم، همه کوچه ها از زن و مرد پر بود و به چهره می زدند و گریه می کردند؛ آنها را به زندان انداختند و در را بستند، سپس ابن زیاد، علی بن الحسین علیه السلام و زنها را خواست و سر حسین علیه السلام را حاضر کرد و زینب با آنهابود و ابن زیاد گفت: حمد خدا را که شما را رسوا کرد و کشت. ابن زیاد دستور داد آنها را به زندان بر گردانیدند و مژده کشتن حسین علیه السلام را به اطراف نوشت و اسیران را با سر حسین علیه السلام به شام فرستاد.(۱)

روضه حاج شیخ جعفر شوشتری – سر امام حسین علیه السلامدر مجلس ابن زیاد لعین

یکی از رجزهایی که علی اکبر روز عاشورا می خواند این بود «وَاللّٰه ِلا یَحْکُمُ بَیْنَنا ابْنَ الدَّعی» به خدا قسم نمی توانم زنده باشم، و ببینم، زنا زاده ای بر ما حکومت کند، حالا ما عرض می کنیم یا علی بن الحسین علیه السلامکجا بودی در مجلس پسر زیاد تا ببینی سر پدرت اسیر زنازاده شده، آن ملعون بر سر پدرت

چه حکمرانی می کرد، سر مبارک پدرت را در پیش رویش گذاشتند، آن ملعون شروع کرد به خندیدن و با چوب خیزران به لب و دندان حسین علیه السلام اشاره کردن، حالا بیائید خطابی هم به شهدا بکنیم «اَلسَّلامُ عَلَیْکُمْ یا اَنْصارَ اَبیعَبْدِ اللّٰه ِ اَلسَّلامُ عَلَیْکُمْ یا اَنْصارَ اللّٰه ِ وَ رَسُولِهِ وَ

۱- . کمره ای، محمد باقر، در کربلا چه گذشت؟، ترجمه نفس المهموم شیخ عباس قمی، ص۵۲۹.

اَمِیرِالْمُؤْمِنِینَ»، ای شهدای عزیز، امام حسین همه شماها را در روز عاشورا از چند جنبه حمایت کرد، یعنی تا محتضر می شدید بر سر بالین تک تک شما آمد که دیگر زخمی در آن حالت سخت احتضار و جان کندن بر شما وارد نکنند شمارا حمایت می کرد که دشمنان سرتان را از بدن جدا نکنند حمایت از شما کرد تا سپاه عمر بن سعد لباسهای شما را از بدنتان بیرون نکنند و شما را برهنه نکنند از شما حمایت کرد تا اجساد مطهر شما متفرق در اینسو و آنسو در بیابان بر زمین نماند، از شما حمایت کرد تا بدنهای پاک شما پایمال سم ستوران نشود حالا ببینید بر خود این مظلوم چه اتفاقاتی بعد از شما وارد شد، هم در حال احتضار به او شمشیر و نیزه و سنگ زدند، هم پیراهن کهنه او را از تنش بدر کردند، هم سر مقدس او را از قفا بریدند، هم بر بدن مبارکش اسب تاختند.(۱)

غش کردن مختار با دیدن سر مقدس امام حسین علیه السلامدر مجلس ابن زیاد لعین

مختار در زندان ابن زیاد بود، ابن زیاد دستور داد تا کشان کشان مختار را از زندان به مجلس او بیاورند (تا هم دل مختار را بسوزاند و هم ترس و وحشتی در دل او و مخالفان ایجاد کند).

مختار را به آن مجلس آوردند، وقتی که نگاهش به سر مقدس امام حسین علیه السلام افتاد واهل بیت آنحضرت را با آن وضع دلخراش در مجلس

نامحرمان دید بقدری ناراحت شد که شوک زده شد وغش کرد، وقتی که به هوش آمد، به ابن زیاد گفت: «ای حرامزاده! بزودی دماراز روزگار شما در

۱- . رجایی، غلامعلی، گزیده از بیانات حاج شیخ جعفر شوشتری، ص۱۱۲.

می آورم و سیصد هزار از بنی امیه را خواهم کشت».

ابن زیاد به قتل مختار فرمان داد، مشاوران او که در مجلس حاضر بودند، صلاح ندانستند و گفتند: با قتل مختار فتنه عظیمی رخ می دهد، سرانجام مختار را به زندان باز گرداندند.(۱)

معجزه قطره خونی از سر امام حسین علیه السلام

در «حبیب السیر» مسطور است که: چون آن سر را نزد ابن زیاد بردند برداشته بر روی و موی او می نگریست، ناگاه لرزه بر دست شومش افتاد، آن سر مکرم را بر روی ران خود نهاد، قطره خونی از آن بچکید و از جامه های آن ملعون درگذشت و رانش را سوراخ کرد، چنان که ناسور شد و نتن گشت، و هر چند جرّاحان سعی نمودند معالجه آن علت نتوانستند کرد، لاجرم ابن زیاد لعین دائم با خود مشک نگاه می داشت تا بوی بد ظاهر نشود.(۲)

عاقبت اهانت کننده به سر امام حسین علیه السلام

مدائنی گوید: مردی از بکر بن وائل به نام جابر یا جبیر حاضر واقعه بود، چون دید که ابن زیاد با سر امام حسین چنان می کند در دل خود نذر کرد که اگر ده مسلمان برابن زیاد خروج کنند، با آن ها همدست باشد و چون مختار به خون خواهی حسین علیه السلام برخاست و دو لشکر با هم مقابل شدند، همین

مرد به میدان رفت، سپس حمله به صفوف ابن زیاد کرد و فریاد کشید: ای ملعون ای جانشین ملعون؛ مردم ازدور ابن زیاد متفرق شدند و با خود ابن

۱- . محمّدی اشتهاردی، محمّد، سوگنامه آل محمّد صلی الله علیه و آله وسلم؛ بنقل از تذکره الشهداء ابن نما، ص۹۲.
۲- کمره ای، محمد باقر، در کربلا چه گذشت؟، ترجمه نفس المهموم شیخ عباس قمی، ص۵۲۳.

زیاد دونیزه رد وبدل کردند و هر دو کشته بر زمین افتادند و بعضی گفته اند: ابن زیاد را ابراهیم بن اشتر کشته است نیز در «تذکره» از «طبقات ابن سعد» نقل کرده که: مرجانه مادر ابن زیاد به پسرش گفت: ای خبیث پسر رسول خدا را کشتی؟ بخدا هرگز بهشت را نخواهی دید، ابن زیاد همه سرها را که بیش از هفتاد بودند در کوفه بر سر چوب نصب کرد و پس از سر مسلم بن عقیل این سرها در محیط اسلام برای اولین بار بر چوب نصب شدند.(۱)

شیخ ابو جعفر طوسی و شیخ ابن نما روایت کرده اند که: چون سر ابن زیاد را برای مختار آوردند، غذا می خورد، خدا را بر این پیروزی حمد گفت و اظهار داشت که سر حسین را وقتی نزد ابن زیاد گذاشتند که غذا می خورد و من هم غذا می خورم که سر ابن زیاد را برایم آوردند و چون از خوردن فارغ شد برخاست و با کفش خود روی ابن زیاد را مالید و آن کفش را به غلام خود داد و گفت: آن را بشوی که بر روی نجس کافری نهاده ام.(۲)

رُباب همسر باوفای امام حسین علیه السلام و سر مقدس حضرت در مجلس ابن زیاد لعین

در «تذکره سبط» است که گفته اند: رباب (همسر امام حسین علیه السلامو مادر علی اصغر علیه السلام) دختر امرء القیس، سرِ مقدس را برداشت و به دامن گذاشت و بوسید و گفت:

«وا حُسَيْنا فَلا نَسِيتُ حُسَيْنا

اَقْصَدَتْهُ اَسِنَّهُ الْاَدْعِیاءِ

غادَرُوهُ بِكَرْبَلاءِ صَرِيعا

لا سَقَى اللّه ُجانِبَیْ كَرْبَلاءِ

آه حسین جان! فراموش نمی کنم حسین علیه السلام را و فراموش نمی کنم آن

۱- . کمره ای، محمد باقر، در کربلا چه گذشت؟، ترجمه نفس المهموم شیخ عباس قمی، ص۵۲۴.

۲- . کمره ای، محمد باقر، در کربلا چه گذشت؟، ترجمه نفس المهموم شیخ عباس قمی، ص۵۲۴.

نیزه هایی که دشـمنان بر بدن او وارد ساختند، و فراموش نمی کنم که دشـمنان جنازه پاره پاره حسـین تشـنه لب علیه السلام را در روی خاک گرم کربلا واگذاشتند.(۱)

گفت همسر با سر سلطان دین کای جان جانان

سوختم از دوریت تا چندم از خود دور داری

کی گمانم بود بی روی تو یکدم زنده باشم

ای عجب تو کشته و من زنده با صد گونه زاری

* * *

۱- . محمّدی اشتهاردی، محمّد، سوگنامه آل محمّد صلی الله علیه و آله وسلم، ص۱، به نقل از منتهی الآمال، ج۱، ص۳۰۰.

فصل چهارم: مصائب رأس الحسین علیه السلام در بین راه کوفه تا شام

اشاره

ص:۱۱۵

صفحه سفید

منازل راه کوفه تا شام که سرها و اسراء را عبور دادند

طبق بعضی از روایات، چهل نفر از مأمورین، اسیران را با سرها، حرکت دادند، راه کوفه تا شام طولانی بود و می بایست پانزده منزل پیموده شود تا به شام برسند، از هر منزل تا منزل دیگر رااگر هشت فرسخ حساب کنیم راه بسیار طولانی خواهد شد، بهر حال عزیزان حسین علیه السلام را دیار به دیار و شهر به شهر بردند و در هر شهری مورد شماتت و استهزاء و آزار دشمنان قرار گرفتند... . این منازل به این ترتیب بود:

۱- تِکْریت ۲- موصل ۳- حرّان ۴- دعوات ۵- قنسرین ۶- سیبور ۷- حِمْص ۸- بَعْلِبَکْ ۹- قصر بنی مقاتل ۱۰- حُماه ۱۱- حَلَب ۱۲- نصیبین ۱۳- عسقلان ۱۴- دَیْر قیس ۱۵- دیر راهب.

فرستادن سرها به شام

چون از گردانیدن سرِ مطهر در کوفه فارغ شدند، آن را به قصر برگردانیدند و ابن زیاد آن را به زحر بن قیس داد و سرِ اصحاب هم به او داد و او را نزد یزید گسیل داشت و ابو برده بن عون ازدی و طارق بن ابی ظبیان و جمعی از اهل کوفه را با او روانه کرد تا به یزید لعین وارد شدند.(۱)

۱- . کمره ای، محمد باقر، در کربلا چه گذشت؟، ترجمه نفس المهموم شیخ عباس قمی، ص۵۴۱.

عبید اللّه پس از فرستادن سرِ حسین علیه السلام کودکان و زنان او را تجهیز کرد و علی بن الحسین علیه السلام را غُل به گردن نهاد و آنها را دنبال سر با مخفر بن ثعلبه عائذی و شمر بن ذی الجوشن فرستاد و به کاروان سرها رسیدند، امام بیمار از عراق تا شام با آن مردم سخنی نگفت.(۱)

سر امام حسین علیه السلام بالای نی در راه کوفه تا شام

سیّد رحمه الله در «اقبال» گوید: من در کتاب «مصابیح» دیدم سند را به امام جعفر صادق علیه السلام رسانیده است که فرماید: پدرم محمد بن علی علیه السلام به من فرمود: از پدرم علی بن الحسین علیه السلام درباره وسیله نقلیه که یزید برای او فراهم کرده بود پرسیدم، فرمود: مرا بر شتری لاغر و برهنه سوار کردند و سرِ حسین علیه السلام را بالای نی زدند و زنانِ ما، در عقبِ من بر استرانِ بی زین سوار بودند و دیده بانان در پشت سر و اطراف ما حلقه وار با نیزه های کشیده می آمدند، اگر از دیده هر کدامِ ما اشکی سرازیر می شد، سرش را با نیزه می کوفتند تا ما را وارد دمشق کردند و جارچی فریاد کشید: ای اهل شام، اینان اسیران خانواده ملعونند!!(۲)

بازی و تفریح با سر مقدس امام حسین علیه السلام در منزل اول

از کتب شیعه و سنّی روایت شده که: حاملان سرِ شریف در منزل نخست که بار انداختند به شرب نوشابه پرداختند و با سرِ مقدس به بازی و تفریح دست یافتند، بناگاه کفی (دستی) از دیوار برآمد، قلم آهنین داشت و با خون این سطور را نگاشت:

«أَتَرجُوا اُمّةٌ قَتَلَتْ حُسَيْنا

شَفاعَةَ جَدِّهِ يَوْمَ الحِسابِ»

۱- . کمره ای، محمد باقر، در کربلا چه گذشت؟، ترجمه نفس المهموم شیخ عباس قمی، ص۵۴۳.

۲- . کمره ای، محمد باقر، در کربلا چه گذشت؟، ترجمه نفس المهموم شیخ عباس قمی، ص۴۸۹.

آیا آن اُمّتی که حسین علیه السلام را کشته اند امید به شفاعت جدّش در روز قیامت دارند؟

از این پیش آمد هراسیدند و ترسیدند، از آن منزل کوچیدند.

در «تذکره» سبط است که: ابن سیرین گفته: یکصد و پنجاه سال پیش از بعثت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم سنگی یافتند که به سریانی بر آن نقشی بوده است و به عربی چنین ترجمه شده:

«أَتَرجُوا اُمّةٌ قَتَلَتْ حُسَیْنا شَفاعَهَ جَدِّهِ یَوْمَ الحِسابِ»

از «تاریخ خمیس» نقل شده که گفته است: رفتند تا در میان راه به دیری رسیدند، در آنجا فرود آمدند تا نیمه روز آسایش کنند، دیدند در یکی از دیوارهای آن نوشته است:

«اَتَرْجُوا اُمَّهٌ قَتَلَتْ حُسَیْنا

شَفاعَهَ جَدِّهِ یَوْمَ الْحِسابِ»

از راهب پرسیدند: چه کسی این سطر را نوشته؟ گفت: صد و پنجاه سال پیش از بعثت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم در اینجا نوشته بوده است.(۱)

جوششِ خون از سنگی در موصل که یک قطره خونِ سرامام حسین علیه السلام بر آن چکید

ابن شهرآشوب در «مناقب» گوید: یکی از مناقب حسین علیه السلام کراماتی است که از زیارتگاههای سر او از کربلا- تا عسقلان و در میان آنها در موصل و نصیبین و حماه و حمص و دمشق و دیگر جاها هویدا است، می گویم: از این عبارت بر می آید که سرِ معظم مقدس در این جاها زیارتگاه معروفی دارد، اما زیارتگاه سر در خود دمشق که معلوم است و محتاج به بیان نیست، و امّا راجع به «موصل» بطور خلاصه از «روضه الشهداء» نقل می شود: گوید: چون آن جمع خواستند به شهر موصل درآیند نزد حاکم شهر فرستادند که توشه و

۱- . کمره ای، محمد باقر، در کربلا چه گذشت؟، ترجمه نفس المهموم شیخ عباس قمی، ص۵۴۳.

آذوقه برای آنها فراهم کند و شهر را آذین بندند، اهل موصل متحد شدند که هر چه خواهند برای آنها فراهم کنند ولی از آنها درخواست کنند که به شهر نیایند و بیرون شهر منزل کنند و از همانجا بروند و وارد شهر نشوند، آنها در یک فرسخی شهر منزل کردند و سرِ شریف را روی سنگی نهادند و از آن سر، قطره خونی بر آن سنگ چکید و مانند چشمه ای از آن خون می جوشید و مردم از اطراف، آنجا جمع می شدند و مراسم عزا و ماتم برپا می کردند و این شیوه تا دوران عبدالملك بن مروان بجا بود و او دستور داد آن سنگ را از آنجا به جای دیگر بردند و اثر آن محو شد ولی در آنجا گنبدی ساختند و آن را «مشهد النقطه» نامیدند.(۱)

در «کامل بهایی» است که: حاملانِ سرِ حسین علیه السلام می ترسیدند که قبائل عرب بر آنها بشورند و سر را از آنها بگیرند، از این رو از بیراهه می رفتند و چون به قبیله ای بر می خوردند و آذوقه از آنها می خواستند، می گفتند: این سرِ یک خارجی است.(۲)

سر مقدس امام حسین علیه السلام در دروازه حرّان و مسلمان شدن یهودی

اهل بیت رسالت علیهم السلام را چون به دروازه حرّان آوردند یکی از یهودیان، بنام یحیی چشمش به سر مقدس سیدالشهداء علیه السلام افتاد، در حالی که سر این آیه را تلاوت می فرمود: «وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا اَیَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ»فورا مشرّف به اسلام شد و عمامه خود را برداشت و با لباس خزی که داشت هر دو را به حضرت سجاد علیه السلامتقدیم کرد و به لشکر دشمن حمله کرد و پنج نفر از آنان را به قتل رساند و قبر او دارای حرم و بقعه گردید و محل استجابت دعا می باشد.(۳)

۱- . کمره ای، محمد باقر، در کربلا چه گذشت؟، ترجمه نفس المهموم شیخ عباس قمی، ص۵۴۷.

۲- . کمره ای، محمد باقر، در کربلا چه گذشت؟، ترجمه نفس المهموم شیخ عباس قمی، ص۵۴۹.

۳- . فلسفی، علی، سخن گفتن سر امام حسین علیه السلام، ص۳۶؛ بنقل از اربعین حسینیه، ص۳۱۱.

ممانعت اهل سیبوَر از ورود سرهای شهدا به شهرشان و حمایت از اهل بیت علیهم السلام ودعای امّ کلثوم به آنها

سپهر، در ناسخ گوید: چون اهل بیت رسول خدا را به سیبوَر (نام شهری نزدیک کفرطاب) کوچ دادند، اهل سیبور جمع شده و پیران و جوانان آنها گرد آمدند. سپس شیخی سالخورده که زمان خلافت عثمان را درک کرده بود، از میانشان برخاست و گفت: فتنه برنینگیزید که همانا این سرها را در تمام امصار و بلدان گردانیده اند و کسی از در منع سخن نکرده است، بگذارید تا از شهر شما هم بگذرانند. جوانان گفتند که: واللّه، هرگز نمی گذاریم این قوم پلید شهر ما را به قدوم خویش آلوده سازد. در زمان، بشتافته و پل روی آب را که از آن عبور می شد، قطع کردند و ساخته جنگ شدند. در پی این ماجرا، حرب در پیوست و رزمی سخت برپای ایستاد، چندانکه ششصد تن از لشگر ابن زیاد دستخوش تیغ فولاد شدند و جماعتی نیز از جوانان سیبور به خاک افتادند. در این وقت اُمّ کلثوم فرمود: نام این بلد چیست؟ گفتند: سیبور است. فرمود: «اَعْذَبَ اللّه ُشَرابَهُمْ وَاَرْخَصَ اَسْعارَهُمْ وَرَفَعَ اَیدی الظَّلَمهِ عَنْهُم» خدایا آبهایشان را گوارا بدار و قیمت اجناسشان را ارزان بدار و دست ستمگران را از آنها کوتاه کن. ابومخنف گوید: از اثر دعای اُمّ کلثوم، اگر جهان همه انباشته ظلم و جور بودی، در اراضی ایشان

جزآیت نعمت و بذل و رایت قسط و عدل افراشته نگشتی.(۱)

استقبال مردم شهر بعلبک از سرهای شهدا و نفرین امّ کلثوم به آنها

صاحب ناسخ گوید: چون اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم را به بعلبک نزدیک کردند، به حاکم بعلبک نوشتند که: اینک سرهای خوارج و اهل بیت ایشان

۱- . ربانی خلخالی، علی، چهره درخشان قمر بنی هاشم ابوالفضل العبّاس علیه السلام، ص۱۱۱.

است که به درگاه امیرالمؤمنین یزید حمل می دهند، علف و آذوقه مهیّا کن و

به استقبال ما بیا. حاکم بعلبک فرمان داد تا جای آسایش و آرامش از بهر ایشان مهیّا ساختند و از سویق و سکر و دیگر مشروبات و مأکولات فراهم آوردند و دفها بنواختند و رایتها برافراختند و در بوقها بدمیدند و آن کافران را استقبال کردند و به شهر درآوردند، در این وقت اُمّ کلثوم علیهاالسلام فرمود: نام این بلد چیست؟ گفتند: بعلبک. فقالت: «أَبادَ اللّه تعالی خَضْرائَهُمْ ولا اَعذب اللّه شرابَهُم ولا رَفَعَ اللّه ٔایْدِی الظَّلَمَهِ عَنْهُمْ». قال ابومخنف: «ولو اَنّ الدنیا کانت مملوّه عدلاً وقسطا لما اَنالهم اِلاّ ظُلْما وجورا». یعنی آن مخدّره در حق آنها نفرین کرد که خدای تعالی نابود کند وسعت معیشت شما را و خوشگوار نگرداند آب شما را و دست ظالمان را از سر شما کوتاه نکند، و ابومختف گوید: اگر همه دنیا را عدالت و رفاه فراگیرد، در بعلبک جز آثار ظلم و بیچارگی چیز دیگر نیست!(۱)

گریه کردن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم بر سر امام حسین علیه السلام در راه شام و بوسیدن جبرئیل سَرِ مقدّس را

سیّد گفته است: ابن لهیعه و دیگران حدیثی آورده اند که موضع نیاز خود را از آن برگرفتیم، گوید: من گرد خانه کعبه طواف می کردم و مردی می گفت: اَللّهُمَّ اغْفِرْ لی وَما اَراکَ فاعِلاً، خدایا مرا بیامرز و گمان ندارم بیامرزی، گفتم: یا عبداللّه، از خدا بترس و چنین مگو، اگر گناهانت به اندازه قطرات باران و برگ درختان باشد از خدا آمرزش بخواه و خدا آنها را می آمرزد، خدا آمرزنده و مهربان است، به من گفت: بیا تا داستان خود را برایت بگویم، گفت: ما پنجاه

۱- . ربانی خلخالی، علی، چهره درخشان قمر بنی هاشم ابوالفضل العبّاس علیه السلام، ص۱۱۲.

تن بودیم که با سرِ حسین علیه السلام به شام می رفتیم، شب سرِ حسین علیه السلامرا در جعبه می نهادیم و گردِ آن میگساری می کردیم، یک شب یاران من نوشیدند تامست و بی خود شدند و من ننوشیدم و چون پاسی از شب گذشت آواز

رعدی شنیدم و برقی دیدم و بناگاه درهای آسمان باز شد و آدم و نوح و ابراهیم و اسماعیل واسحاق و پیغمبر ما محمد صلی الله علیه و آله وسلم با جبرئیل و فرشتگان آمدند و جبرئیل نزدیک جعبه رفت و سرِ مقدّس را بیرون آورد و در آغوش کشید و بوسید، سپس هر یک از پیغمبران چنین کردند و پیغمبر خاتم صلی الله علیه و آله وسلم بر سرِ حسین علیه السلامگریست و پیغمبران او را تسلیت دادند و جبرئیل گفت: ای محمّد، من درباره امّت تو فرمانبر توام و اگر فرمائی، زمین را بر آنها واژگون کنم چنانچه با قوم لوط کرد، پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: ای جبرئیل، به راستی من در پیش خدا با آنها محاکمه ای دارم، سپس فرشتگان آمدند ما را بکشند، من گفتم: الاَمان، الاْمان یا رسول اللّه، فرمود: برو خدا تو را نیامرزد.(۱)

افتادن سر امام حسین علیه السلام از بالای نی بر زمین در نصیبین

حادثه ای که در «نصیبین» رخ داد، در «کامل بهائی» است که: چون به نصیبین رسیدند، منصور بن الیاس دستور داد شهر را بسیار خوب آذین بستند و ملعونی که سرِ حسین علیه السلام با او بود خواست وارد شهر شود و اسبش سرباز زد و آن را عوض کرد و دیگری هم سرباز زد و تا چند اسب عوض کرد و سر از بالای نیزه به زمین افتاد و ابراهیم موصلی آن را برداشت و شناخت که سرِ حسین علیه السلام است و آنها را سرزنش کرد و توبیخ نمود، و شامیان او را کشتند و سر را در بیرون شهر گذاشتند و به شهر نیاوردند و شاید مسقط رأس شریف زیارتگاه باشد.

۱- . کمره ای، محمد باقر، در کربلا چه گذشت؟، ترجمه نفس المهموم شیخ عباس قمی، ص۵۴۶.

سر مقدّس امام حسین علیه السلام در دیر راهب

سبط ابن جوزی با سند از ابی محمد عبد الملک بن هشام نحوی مصری

در ضمن حدیثی روایت کرده است که آن جمع در هر منزلی بار می انداختند، سر مقدّس را از میان صندوق بیرون می آوردند و بالای نیزه می زدند و شب تا صبح پاسبانی می کردند و هنگام کوچ باز او را در صندوق می نهادند و کوچ می کردند، در یکی از منازل کنار دیر راهبی فرود آمدند و به شیوه خود سر را بالای نیزه زدند و او را نگهبانی می کردند و آن نیزه را به دیوار دیر تکیه دادند، نیمه شب آن راهب دید نوری از جای نیزه تا آسمان تتق می کشد، از بالای دیر رو به سوی آنها کرد و گفت: شما کیستید؟ گفتند: از یاران ابن زیاد. گفت: این سر از کیست؟ گفتند: سرِ حسین بن علی بن ابی طالب پسر فاطمه دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم، گفت پیغمبر شما؟ گفتند: آری، گفت شما بد مردمی هستید، اگر مسیح فرزندی داشت، ما او را به روی چشم جا می دادیم، سپس گفت: میل دارید کاری بکنید؟ گفتند: چه کاری؟ گفت: ده هزار اشرفی پیش من است، آن را بستانید و این سر را بدهید نزد من باشد تا صبح و هرگاه کوچ کنید آن را بگیرید، گفتند: این کار برای ما زیانی ندارد، سر را به او دادند و او هم اشرفی ها را به آنها داد، راهب آن سر را شست و معطّر کرد و بر زانو نهاد و نشست تا صبح گریست؛ چون صبح شد گفت: ای سر، من جز خود را مالك نیستم، اَشهَدُ اَنْ

لا ـ اِلهَ الاّ ـ اللّه وَاَنّ جدّکَ محمّدا رسول اللّه، تو هم شاهد باش که من دوست و بنده توام، سپس دیر را با هر چه در آن بود ترک کرد و خدمتکار اهل بیت شد.

ابن هشام در «سیره» گوید: سر را گرفتند و به راه افتادند و چون نزدیک دمشق رسیدند، به یکدیگر گفتند: بیائید این اشرفی ها را میان خود قسمت کنیم مبادا یزید آنها را ببیند و از ما بگیرد؛ کیسه ها را آوردند و باز کردند دیدند

همه سفال شده است و بر یک روی آن نوشته است: «فَلا تَحْسَبَنَّ اللّه َ غافلًا عَمّا یَعْمَلُ الظّالِمُونَ* اِنَّما یُؤَخِّرُهُمْ لِیَوْمٍ تَشْخَصُ فِیهِ الْأَبْصارُ».(۱) گمان مبر خدا

از آن چه ستمکاران می کنند غافل است آنها را برای روزی تأخیر انداخته است که چشمها در آن از حرکت باز می ایستد.

و بر روی دیگر نوشته: «وَسَیَعْلَمُ الَّذِینَ ظَلَمُوا اَیَّ مُنْقَلَبٍ یَنْقَلِبُونَ»:(۲) بزودی ستمکاران بدانند چه سرانجامی دارند. آنها را در نهر «بردی» ریختند. راوندی در «خرائج» گفته است: چون راهب سر را رد کرد، از دیر به زیر آمد و در کوهستانی به عبادت پرداخت.(۳)

سر امام حسین علیه السلام در دیر راهب

اشاره

بگفتا ای سر خونین به من امشب تو مهمانی

دریغ ای گُل ندانم از کدامین باغ و بستانی

ز خاک و خون بشویم گلعذار چهره ات ای سر

که چون بدر درخشان زیر ابر تیره پنهانی

سری بر نوک نی هرگز نخوانده آیه قرآن

فراز نیزه کوه طور و تو چون پور عمرانی

کبود از چیست بینم غنچه لبهای تو ای سر

مگر جان تشنه دادی یا کبود از چوب خزرانی

جدا از تو نگردم تا مرا جان در بدن باشد

شد از مرآت روی تو نصیب من مسلمانی

۱- . سوره ابراهیم، آیه ۴۲.

۲- . سوره شعراء، آیه ۲۲۷.

۳- . کمره ای، محمد باقر، در کربلا چه گذشت؟، ترجمه نفس المهموم شیخ عباس قمی، ص۵۴۴.

دیر راهب

شد به مهمانی راهب چو سر پاک حسین

گفت با آن سر پر خون به دو صد شیون و شین

ای سر اندر نظرم، جلوه یحیی داری

از رُخَت نور عیان چون کف موسی داری

یا مسیحایی و از عرش برین آمده ای

خوش به سر وقت من گوشه نشین آمده ای

جان من باد فدایت که تو مهمان منی

ز تو شرمنده ام ای سر، که تو مهمان منی

زبانحال امام حسین علیه السلام در جواب راهب

راهبا من زاده پیغمبرم

میهمانِ این گروه کافرم

گر خبر جویی ز من ای غم نصیب

باش آگه من غریبم من غریب

رحم ننمودند بر احوال من

آب را بستند بر اطفال من

روز عاشورا به فرمان یزید

کرد شمرم با لب عطشان شهید

* * *

فصل پنجم: مصائب رأس الحسین علیه السلامدر شام

اشاره

ص:۱۲۷

صفحه سفید

ورود سر امام حسین علیه السلام به شام در اول صفر

یخ کفعمی و شیخ بهایی و محدث کاشانی گفته اند: روز اول صفر، سرِ حسین علیه السلام را به دمشق آوردند و آن روز عیدِ بنی امیه و روزِ ماتمِ (شیعیان) است.

از «آثار الباقیه» ابوریحان حکایت شده که: روز اول صفر، سرِ حسین علیه السلامرا به دمشق آوردند و یزید آن را پیش خود نهاد و با چوب دستی دندانهای او را کاوش می کرد.

در «مناقب» است که روایتی از ابی مخنف رسیده که: چون سرِ حسین علیه السلام را نزد یزید آوردند، بوی خوشی از آن تراوید که بر هر عطری می چربید.(۱)

یک ماه دوری از مردم به خاطر دیدن سر امام حسین علیه السلام

روایت شده که یکی از فضلاء تابعین، چون سرِ حسین علیه السلام را در شام بالای نی دید، یک ماه رو از یاران نهان کرد و چون او را جستند و سبب پرسیدند گفت: نمی بینید چه بلایی بر سرِ ما آمده؟ و این اشعار را به عنوان مرثیه خواند:

۱- . کمره ای، محمد باقر، در کربلا چه گذشت؟، ترجمه نفس المهموم شیخ عباس قمی، ص۵۵۱.

جائُوا بِرَأسِکَ یَابنَ بِنْتِ مُحَمَّدٍ

مُتَرَمِّلًا بِدِمائِهِ تَرْمِیلًا

وَکَاَنَّما بِکَ یَابْنَ مُحَمَّدٍ

قَتَلُوا جِهارا عامِدِینَ رَسُولاً

قَتَلُوکَ عَطْشانا وَلَمْ یَتَرَقَّبُوا

فی قَتلِکَ التَّأوِیلَ وَالتَّنْزِیلا

وَیُکَبِّرُونَ بِاَنْ قُتِلْتَ وَاِنَّما

قَتَلُو بِکَ التَّکْبِیرَ وَالتَّهْلِیلا

سر بریده ات ای میوه دل زهرا

بخون خویش خضاب است و آورند به شام

به کشتن تو نمودند آشکار و به عمد

به قتل ختم رسل این گروه دین، اقدام

لبان تشنه، شهیدت نمود و خصم نگفت

کز آیه آیه قرآن توئی مراد و مرام

تو را که معنی تکبیر بودی و تهلیل

کشند و بانگ به تکبیر، این گروه لِئام(۱)

ای فرزند دختر محمّد صلی الله علیه و آله وسلم سر تو را آوردند در حالیکه به خونش آغشته بود. مثل اینکه با کشتن تو ای فرزند دختر پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم عمدا و آشکارا پیامبر را کشتند، ترا تشنه کشتند و در کشتن تو تأویل و تنزیل قرآن را مراعات نکردند، تکبیر می گفتند به اینکه تو کشته می شوی ولی در واقع با کشتن تو اللّه اکبر ولا اله الّااللّه را کشتند.

بیان جنایات یزیدیان در کربلا از زبان آورنده سر امام حسین علیه السلام به شام

عبداللّه بن ابی ربیعه حمیری گوید:من در دمشق نزد یزید بودم که زحر بن

۱- . محمدی اشتهاردی، محمّد، سوگنامه آل محمد صلی الله علیه و آله وسلم؛ بنقل از ترجمه لهوف، ص۱۰؛ نفس المهموم، ص۲۴۰؛ تاریخچه عزاداری حسینی، شهرستانی، ص۹۶.

قیس آمد و بر او وارد شد، یزید به او گفت: وای بر تو، چه پشتِ سر داری؟

چه با خود داری؟ گفت: مژده گیر به فتح و نصر خدا، حسین با هیجده تن از کسان خود و شصت تن از شیعیان خود بر ما وارد شـد، جلوی آنهـا رفتیم و از آنهـا خواستیم که تسـلیم حکم امیر عبیـداللّه بن زیـاد شونـد یـا بجنگنـد، جنگ را بر تسـلیم اختیار کردند، ما با آفتاب زدن بر آنها تاختیم و گِرد آنها را گرفتیم و چون شمشیر بر سرِ آنها نشست بدون پناهگاه می گریختند و از حمله ما چون کبوتری که از شاهین پناهی می جویـد به هر بلنـد و پستی پناهنـده می شدند، یا امیرالمؤمنین، بخدا به اندازه نحر کردن شتری یـا خواب میـانه روزی نگـذشت که تـا نفر آخر آنهـا را کشتیم و تن هـای آنها برهنه و جامه هایشان خون آلود و چهره هایشان بر خاک، آفتاب آنها را تافته کند و باد بر آنها غبار وزد و مرغان شکاری در بیابان سختی بر آنها بچرخند.

یزید لَختی سـر به زیر انداخت و سر برداشت و گفت: من حسین را هم که نمی کشتید از اطاعت شما راضی بودم، هلا اگر من در کار او وارد بودم از او می گذشتم، خدا حسین را رحمت کند، و جایزه ای به او نداد.

سید شبلنجی در «نور الأبصار» و سبط در «تذکره» گفته اند: او را از نزد خود بیرون کرد و چیزی به او نداد.(۱)

ورود سر امام حسین علیه السلام از باب ساعات و جشن و شادی شامیان

اشاره

در «بحار» است و صاحب «مناقب» هم به سند خود از زید از پدرانش

روایت کرده که سهل بن سعد گوید: من قصد بیت (بیت المقدس) داشتم،

۱- . کمره ای، محمد باقر، در کربلا چه گذشت؟، ترجمه نفس المهموم شیخ عباس قمی، ص۵۴۲.

چون به وسط منطقه شام رسیدم، شهری با نهرهای جاری و درختهای فراوان دیدم که زینت بستند و شاد و خرسندند و زنها برای آنها هم آواز دف و طبل

می کوبند و بازی می کنند، با خود گفتم: عیدهای شامیان را می دانم و امروز عید نیست، و دیدم جمعی با هم گفتگو دارند، گفتم: شما در شام عیدی دارید که من نمی دانم؟ گفتند: گویا از بیابان رسیدی؟ گفتم: من سهل بن سعدم و از اصحاب محمّدم، گفتند: ای سهل، عجب است که آسمان خون نمی بارد و زمین اهلش را فرو نمی برد!! گفتم: چرا؟ گفتند: واعجبا، سرِ حسین علیه السلام را از عراق به هدیه می برند و مردم شادی می کنند! گفتم: واعجبا، سر حسین علیه السلام را می برند و مردم خرسندند؟!!! گفتم: از چه دری وارد می شود؟ به یکی از درها اشاره کردند که «باب ساعات» نام داشت؛ گوید: در این میانه پرچمها را پی درهم دیدم و اسب سواری، با بیرق بلند بی پیکانی که بر آن سری شبیه ترین مردم به رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم از نظر رخسار نصب بود آمد و پشت سرش زنها بر شتران بی جهاز سوار بودند و من خود را مقدّم آنها رسانیدم و گفتم: دختر کیستی؟ گفت: من سکینه دختر حسینم، گفتم: فرمایشی دارید؟ من سهل بن سعد از اصحاب جدّت رسول خدایم، فرمود: به حامل این سر بگو سررا از جلوی ما پیشتر ببرد تا مردم بدان متوجه شوند و به حرم رسول اللّه صلی الله علیه و آله وسلمنگاه نکنند، سهل گوید: من خود را به حامل سر رساندم و گفتم: می توانی چهارصد اشرفی بستانی و حاجت مرا برآوری؟ گفت: چه حاجت داری؟ گفتم: سر را از جلوی زنان حرم پیشتر بری، پذیرفت و اشرفی ها را گرفت، سر را در حقه ای نهادند و نزد یزید بردند و من هم با آنها وارد شدم، یزید بر تختی نشسته بود و تاجی با آویزه های دُر و یاقوت بر سر داشت و جمعی از بزرگان قریش گِردش بودند، حامل سر وارد شد و می سرود:

اَوفِرْ رِكابی فِضَّهً وَذَهَبا

اَنَا قَتَلتُ السَّیِّدَ الْمُحَجَّبا

قَتَلْتُ خَیْرَ النّاسِ اُمّا وَاَبا

وَخَیْرَهُمْ اِذْ یُنْسَبُونَ نسبا

تا رکاب مرا نقره و طلای فراوان بریز، من آقای ارجمند و بزرگوار را کشتم، من آن آقایی را که از جهت مادر و پدر و نسب، بهترین انسانهاست کشتم.

یزید گفت: اگر می دانستی بهترین مردم است، چرا او را کشتی؟ گفت: به امید جایزه تو، دستور داد گردنش را زدند و سرش را جدا کرد. سرِ حسین علیه السلام را پیش خود نهاد و می گفت: کَیْفَ رَأَیْتَ یا حُسَیْن؟ ای حسین قدرت مرا چگونه دیدی؟

می گویم: صاحب «کامل بهائی» خبر سهل بن سعد را مختصرتر بیان کرده و در ضمن آن گفته: سرها را بالای نیزه دیدم و جلوی آن سرِ عباس بن علی علیه السلام بود، سر امام دنبال همه و جلویِ مخدّرات حرم بود، هیبت عظیمی داشت و نور از آن می درخشید، ریش مدوّری که موهای سپید در آن بود و با وسمه خضاب شده بود در آن جلب نظر می کرد، چشمانی درشت و سیاه و ابروانی پیوسته داشت، پیشانی بلند و بینی کشیده داشت، لبخندی سوی آسمان می زد و چشم به افق دوخته بود و باد، ریش او را به راست و چپ می برد و گویا امیرالمؤمنین علیه السلام بود.(۱)

خنده شامیان

شامیان خنده به زخم جگر ما نزنید

ساز با ناله ذرّیّه زهرا نزنید

۱- . کمره ای، محمد باقر، در کربلا چه گذشت؟، ترجمه نفس المهموم شیخ عباس قمی، ص۵۵۲.

سر مردان خدا را به سرنیزه زدید

مَرد باشید دگر سنگ به زنها نزنید

به زنان سنگ اگر بر سر بازار زدید

دختران را به کنار سر بابا نزنید

علی و فاطمه در بین شما ایستادند

پیش چشم علی و فاطمه ما را نزنید

کُشتن فاطمه بین در و دیوار بس است

تازیانه به تنِ زینب کبری نزنید

گر به دیدار سرپاک حسین آمده اید

اینقدر دست به هنگام تماشا نزنید

شور

حسین ابا عبدالّله

حسین ابا عبدالّله

حسین یا ثار الّله

حسین ابا عبدالّله

کلیم اگر دعا کند

حسین ابا عبدالّله

بی تو دعا نمی شود

حسین ابا عبدالّله

مسح اگر شفا دهد

حسین ابا عبدالّله

بی تو شفا نمی شود

حسین ابا عبدالّله

گِرد حَرم دویده ام

حسین ابا عبدالّله

صفا و مروه دیده ام

حسین ابا عبدالّله

هیچ کجا برای من

حسین ابا عبدالّله

کرب و بلا نمی شود

حسین ابا عبدالّله

کرب و بلا و کوفه شد

حسین ابا عبدالّله

سخت به عترتت ولی

حسین ابا عبدالّله

هیچ کجا به سختی

حسین ابا عبدالّله

شام بلا نمی شود

حسین ابا عبدالّله

چوب بدستِ قاتلت

حسین ابا عبدالّله

به ناله گفتُ این سخن

حسین ابا عبدالّله

جای سر بریده در

حسین ابا عبدالّله

طشت طلا نمی شود

حسین ابا عبدالّله

گشته به هر زمان زمین

حسین ابا عبدالّله

سرخ ز خون اهل بیت

حسین ابا عبدالّله

خون کسی چو خون تو

حسین ابا عبداللّه

خون خدا نمی شود

حسین ابا عبداللّه

کسی که گشت گِرد تو

حسین ابا عبداللّه

گرد خطا نمی رود

حسین ابا عبداللّه

پیرو خط کربلا

حسین ابا عبداللّه

اهل خطا نمی شود

حسین ابا عبداللّه

ای بدن تو غرق خون

حسین ابا عبداللّه

ای سر و روت لاله گون

حسین ابا عبداللّه

از چه خضاب کرده ای

حسین ابا عبداللّه

خون که حنا نمی شود

حسین ابا عبداللّه

جز سر غرق خون تو

حسین ابا عبداللّه

که شد چراغ کاروان

حسین ابا عبداللّه

ص:۱۳۵

رأس بریده بر کسی

حسین ابا عبداللّه

راهنما نمی شود

حسین ابا عبداللّه

اشعار یزید به هنگام مشاهده سرهای بریده

زهری می گوید: وقتی سرها را آوردند یزید در بالاخانه مشرف بر «جیرون» نشسته بود در آن حال این شعر را بگفت:

لَمّا بَدَتْ تِلْکَ الْحمُولُ وَاَشْرَقَتْ

تِلْکَ الشُّمُوسُ عَلی رِبا جِیْرُون

نَعبَ الغُرابُ فَقُلْتُ صَحْ اَوْ لا تَصِح

فَلَقَدْ قَضَیْتُ مِنَ الْغَریمِ دُیُونی

هنگامی که آن کاروانیان پدیـدار شدنـد، و آن آفتابها بر تپه های «جیرون» تابیدنـد، کلاغ بانگ زد، گفتم خواهی بانگ زن و خواهی نزن، من از بدهکار دیون خود را ستاندم.(۱)

پانصد هزار نفر، تماشاچیِ سر امام حسین علیه السلام و سرهای شهدا

در «کامل بهائی» است که اهل بیت را سه روز پشت دروازه شام بازداشـتند و شـهر را زیور بسـتند به وضـعی که چشـمی ندیده بود و سپس پانصد هزار مردم شام از زن و مرد با دایره و صـنج و طنبور، جامه نو پوشیده و خود را آراسته به جلوی آنها رفتند و آن روز چهارشنبه شانزدهم ربیع الاول بود و بیرون شهر محشری شد و مردم میان هم موج می زدند، چون روز برآمد،

۱- . موسوی، سید علی محمد، وقعه الطف، ترجمه مقتل ابومخنف، ص۳۷۹.

سرها را به شهر وارد کردند، وقت زوال با رنج فراوان از ازدحام مردم به درِ خانه یزید بن معاویه رسیدند، برای یزید تختی مرصّع نهاده بودند و خانه اش را زیورها بسته و کرسی های طلا و نقره گِرد تختش گذاشته بودند، دربانان یزید حاملان سرها را بار دادند و آنها وارد شده و گفتند: به عزّت امیر، اهل بیت ابوتراب را کشتیم و ریشه آنها را برکندیم و گزارش واقعه را دادند و سرها

را برابر او نهادند و در طول مدّتی که اهل بیت به دست آنها اسیر بودند و شصت و شش روز ادامه یافته بود، کسی نتوانسته بود به آنها سلامی بدهد، در آن روز شیخی از شامیان خود را به علی بن الحسین علیه السلامرسانید و گفت: خدا را حمد که شما را کشت... الخ.(۱)

ورود سر امام حسین علیه السلام و اُسرا به شام و اهانت مرد شامی

شیخ صدوق رحمه الله در «امالی» از حاجب بن زیاد حدیثی آورده که گفته است: پیک، بشارت شهادت حسین علیه السلام را به همه نواحی فرستاد و دستور داد اسیران و سرِ حسین علیه السلام را به شام بردند و جمعی از مردمانی که همراه آنها بودند برای من گفتند که شبها تا صبح زاری و نوحه جنّیان برای حسین علیه السلام به گوش ما می رسید، و چون وارد دمشق شدیم زنها و اُسرا را روز روشن وارد شهر کردند، جفاکاران اهل شام می گفتند: ما اُسرایی بدین زیبایی ندیدیم، شما چه کسانید؟ سکینه دختر حسین علیه السلامفرمود: ما اسیران آل محمدیم، آنها را در پله کان مسجد که توقّفگاه اسیران بود، با امام بیمار بازداشتند و آن حضرت جوانی می نمود، شیخی از مشایخ شام نزد آنها آمد و

۱- . کمره ای، محمد باقر، در کربلا چه گذشت؟، ترجمه نفس المهموم شیخ عباس قمی، ص۵۵۴.

گفت: حمد خدا را که شما را کشت و نابود کرد و آشوب را خاموش کرد، و هر چه توانست به آنها گفت، چون سخنش تمام شد، امام بیمار به او فرمود: قرآنِ خدا را خوانده ای؟ گفت: آری، فرمود: این آیه را خواندی؟ «قُلْ لا اَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ اَجْرا اِلاَّ الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبى».(۱) بگو من از شما مزدی نخواهم جز دوستی خویشانم. گفت: آری. فرمود: ما همان خویشانیم.

سپس فرمود: این آیه را نخواندی؟ «وَآتِ ذا القُربى حَقَّهُ».(۲) به

ذوی القربی حقّشان را ادا کن. گفت: چرا. فرمود: ما همانهائیم.

آیا نخواندی: «اِنَّما يُرِيدُ اللّه ُلِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ اَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرا».(۳) گفت چرا، فرمود: ما همانهائیم؛ آن مرد شامی دو دست به آسمان

برداشت و گفت: بارخدایا، من از دشمنان آل محمّد صلی الله علیه و آله وسلم و کشندگان آنان به تو بیزاری جستم، من همیشه قرآن خواندم و تا امروز این نکته را دریافت نکرده بودم.(۴)

افتادن سرها روی زمین و زیر سُمّ ستوران

در روایت آمده: از امام سجّاد علیه السلام پرسیدند: سخت ترین مصائب شما در سفر کربلا کجا بود؟ در پاسخ سه بار فرمود: اَلشّامُ

الشّامُ الشّامُ یا سه بار فرمود «امان از شام».(۵)

طبق روایت دیگر امام سجّاد علیه السلام به نعمان بن منذر مدائنی فرمود: در شام هفت مصیبت بر ما وارد آوردند که از آغاز اسیری تا آخر، چنین مصیبتی بر ما

۱- . سوره شوری، آیه ۲۳.
۲- . سوره اسراء، آیه ۲۶.
۳- . سوره احزاب، آیه ۳۳.
۴- . کمره ای، محمد باقر، در کربلا چه گذشت؟، ترجمه نفس المهموم شیخ عباس قمی، ص۵۵۵.
۵- . محمّدی اشتهاردی، محمّد، سوگنامه آل محمّد صلی الله علیه و آله وسلم؛ بنقل از عنوان الکلام فشارکی، ص۱۱۸.

وارد نشده بود: (ما در اینجا به موضع حاجت اشاره می کنیم) از جمله: سرهای شهدا را در میان هودجهای زنهای ما قرار دادند، سر پدرم و سر عمویم عباس را در برابر چشم عمّه هایم زینب و امّ کلثوم علیهماالسلام نگهداشتند، و سر برادرم علی اکبر و پسر عمویم قاسم را در برابر چشم سکینه و فاطمه (خواهرانم) می آوردند و با سرها بازی می کردند، و گاهی سرها به زمین می افتاد و زیر سم ستوران قرار می گرفت.(۱)

مجروح شدن سر امام حسین علیه السلام در شهر شام با اصابت سنگ

سپهر در ناسخ گوید: اهل بیت علیهم السلام را از دروازه ساعات، که دورترین راهها به دارالاماره یزید بود، داخل شام نمودند. نیز شهر شام را زینت کردند و پرده های زرنگار و دیبا به دیوارهای کوچه و بازار بیاویختند و زنان مغنّیه، بی پرده، به نواختن طبول و دُفوف دست افشان و پای کوبان بودند و یزید یکصد و بیست پرچم برای استقبال از ایشان برافراشت و مردم به همدیگر مبارکباد می گفتند و آن روز را عید قرار دادند. نیز به روایت ابی مخنف، عیال اللّه را از پای قصر عجوزه ای که او را اُمُّ الحجّام می گفته اند عبور دادند. آن عجوزه با چهار زن دیگر در میان آن غرفه نشسته بود. چون چشم آن ملعون به آن سر مطهّر افتاد که نور از جبین او ساطع بود، با سنگی چهره مبارکش را مجروح ساخت، چندانکه خون بریخت، چون علیا مخدّره زینب علیهاالسلام این

بدانست، با ناله و گریه روی خود را بخراشید و موی خود را پریشان کرد و دست به دعا و نفرین برداشت و عرض کرد:

۱- . محمّدی اشتهاردی، محمّد، سوگنامه آل محمّد صلی الله علیه و آله وسلم؛ بنقل از تذکره الشهداء ملاّ حبیب اللّه کاشانی،ص۴۱۲.

«اَللّهُمَّ خَرِّبْ قَصْرَها وَاحْرِقْها بِنارِ الدُّنْیا قَبْلَ نارِ الاْخِرَهِ». خداوندا قصرش را خراب کن و قبل از آتش آخرت به آتش دنیا بسوزان.

راوی گوید: قسم به خدای، که چون آن دعا بفرمود، در ساعت، آن قصر ویران شد و منهدم گردید و آتشی در آن افتاد و همی بسوخت تا آنکه نشانی از او نماند و یکسره خاکستر گردید، و هم در آن حال بادی بوزید و خاکسترش را پراکنده ساخت، چندانکه اثری از او بر جای نماند، گویا هرگز علامتی و

عمارتی و اهلی نبوده است!(۱)

سنگ زدنِ زن شامی به سر امام حسین علیه السلام

یکی از زنان شامی سنگی برداشت و به سر مقدّس امام حسین علیه السلام زد و حضرت از بالای نیزه فرمود: اَنَا الْمَظْلُوم.(۲)

صحبت سر امام حسین علیه السلام با خواهر در کوچه های شام

در بحر المصائب گوید: چون جناب زینب خاتون علیهاالسلام در کوچه و بازار شام رسید و سرحضرت سیدالشهداء علیه السلام را در پیش روی خود بدید و مردم شام اظهار خرسندی و سرور می نمودند و نای و طنبور می نواختند و آن سر مبارک در هر چند قدم به کلمه «لا حَوْلَ ولا قُوَّهَ اِلّا بِاللّه ِ العَظیمِ» متکلم

می گشت؛ آن مخدّره آهی از دل برکشید و فرمود: «یا اَخاه اُنظُرْ عَلَیْنا وَلا تُغْمِضْ عَیْنَکَ عَنّا وَنَحْنُ بَیْنَ الْعدی». ای برادر، بر ما نگاه کن و چشمت را مبند در حالی که ما بین دشمنان هستیم.

ص:۱۴۰

۱- . ربانی خلخالی، علی، چهره درخشان قمر بنی هاشم ابوالفضل العبّاس علیه السلام، ص۹۱.

۲- . فلسفی، علی، سخن گفتن سر امام حسین علیه السلام، ص۵۳، بنقل از تذکره الشهداء، ص۲۳۷.

در این حال سر مبارک تکلّم کرد و فرمود: «یا اُخْتاه اِصْبِری فَاِنّ اللّه تَعالی

مَعَنا». ای خواهر، صبر کن پس همانا خداوند متعال با ماست. آن مخدّره چون صدای برادر را شـنید بحر غیرتش به جوش آمد و بی تابـانه به آن قوم خطـاب کرد که: ای گروه نامحمود، همانا به قتل اولاد پیغمبر خود و سیّد جوانان اهل بهشت، و گردش دادن دختران و حرم سیّد انس و جان و تزیین شـهر خود، شادان هستید و مباهات می کنید و مع هذا خود را از اهل اسـلام می شمارید؟!

امیدوارم که خداوند جبّار هرگز در شما به نظر رحمت ننگرد و بر شما نبخشاید.(۱)

نصب سر مقدّس امام حسین علیه السلام بر درِ مسجد دمشق

در«اخبـار الطوال» دینوری است که ابن زیـاد امام بیمار و زنان حرم را آماده کرد و با زحر بن قیس و مخفر بن ثعلبه و شـمر بن ذی الجوشن نزد یزید فرسـتاد و آمدند تا به شام رسیدند و در دمشق به همراه سرِ حسین علیه السلام وارد بر یزید شدند و سر را تحویل دادند و شمر شروع به سخن کرد و گفت: ای امیرالمؤمنین، این مرد با هیجده تن از اهل بیت و شصت مرد از شیعیانش، به ما وارد شدنـد، جلوی آنها رفتیم و از آنها خواستیم که تسـلیم حکم عبیـداللّه شونـد یا بجنگنـد... الـخ. ولی مشـهور مورّخان گفته انـد: این گفتار از زحر بن قیس است. سـپس اُسـراء را نزد یزیـد آوردند و زنان آل یزید و دختران و کسان معاویه شـیون کردند و زاری نمودند و ماتم برپا کردند، سرِ حسین علیه السلام را

جلوی یزید نهادند، سکینه فرماید: بخدا سخت دل تر از یزید ندیدم، کافر و مشرکی بدتر و جفاجوتر از او نیست، نگاهی به سر انداخت و می گفت:

۱- . ربانی خلخالی، علی، چهره درخشان قمر بنی هاشم ابوالفضل العبّاس علیه السلام، ص۹۱.

لَیتَ اَشْیاخی بِبَدْرٍ شَهِدُوا

جَزَعَ الْخَزْرَجِ مِنْ وَقْعِ الأسل

سپس دستور داد سرِ حسین علیه السلام را بر درِ مسجد دمشق نصب کردند.(۱)

پا گذاشتن یزید ملعون روی سر امام حسین علیه السلام

«خوارزمی» می گوید: وقتی سـر امام حسین علیه السلام را پیش یزید ملعون گذاشتند آن لعین پای خود را روی سر امام حسین علیه السـلام گذاشت! زید بن ارقم که آنجا حاضر بود، گفت: لا تَفْعَلْ ذلِکَ یا یَزِید، فَاِنّی رَأَیْتُ رَسُولَ اللّه صلی الله علیه و آله وسلم یُقَبِّلُ ذلِکَ الْفَمَ. «یزید، این کار را نکن؛ همانا دیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم این دهن را بوسه می زد».(۲)

چوب خیزران یزید بر دندانهای پیشین امام حسین علیه السلام

سبط در «تذکره» گفته است: در همه جا روایت مشـهور است که چون سرِ حسین علیه السلام را جلوی یزید آوردند، همه اهل شام را حاضر کرد و با چوب خیزران بر آن زد و اشعار ابن زبعری را سرود (لَیتَ

اَشْیاخی بِبَدْرٍ شَهِدُوا) تا آنکه گوید: زهری گفته: چون سرِ حسین علیه السلام آمد، یزید در «جیرون» به تماشا ایستاد.

از ابن ابی الدنیا روایت شده که: چون با چوب دستی دندانهای پیشین او را کاوید شعر حصین بن حمام مرّی را می سرود.

مجاهد گفته: بخدا کسی نماند که یزید را دشنام ندهد و نکوهش نکند و از او کناره نگیرد.

ابن ابی الدنیا گفته: ابو برزه اسلمی پیش یزید بود، گفت: ای یزید، چوبت

۱- . کمره ای، محمد باقر، در کربلا چه گذشت؟، ترجمه نفس المهموم شیخ عباس قمی، ص۵۵۷.

۲- . شعبانی، اولیا، فرات اشک بنقل از ستاره درخشان شام رقیه، ص۶۲؛ کامل بهایی، ج۲، ص۱۷۳.

را از این سر بردار، بخدا من در زمانی رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم را دیدم که دندانهای

پیشین او را می بوسید. ابن جوزی در کتاب «ردّ بر متعصّب عنید» گفته: کار عمر بن سعد و عبیداللّه تعجب ندارد، عجب از بدبختی یزید است و چوب زدن او بر لب و دندان حسین علیه السلام و چپاول او شهر مدینه را، آیا روا است که با شورشیان چنین کنند؟ در شرع، وارد نشده که باید شورشیانِ اسلام را دفن کرد؟ اینکه گفته: من حق دارم آنها را اسیر کنم برای کسی که به لعن او معتقد است قانع کننده نیست، کاش وقتی سرِ حسین علیه السلامبه او رسید احترامش کرده

بود و بر او نماز خوانده بود و در طشتش نگذاشته و چوبش نزده بود با آنکه مقصود خود را از کشتن او به دست آورده بود، ولی کینه های جاهلیت در نهادش بود و دلیلش سرودن اشعاری بود که گذشت (لَیْتَ

اَشْیاخی بِبَدْرٍ شَهِدُوا).(۱)

در «تذکره» سبط است که امام بیمار و زنان حرم به ریسمانی بسته بودند و آن حضرت فریاد زد: ای یزید، به نظرت اگر رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم ما را در بند بیند برهنه بر شتر بی جهاز چه حالی دارد؟ کسی نماند مگر آنکه گریست، شیخ مفید و ابن شهرآشوب گویند: چون سرها را با سرِ حسین علیه السلام جلوی یزید نهادند، با چوب دستی بر دندانهای او می زد و می گفت: امروز به جای روز بدر.

در روایت ابن نما است که: چون حسن بن حسن دید یزید به بوسه گاه رسولِ خدا صلی الله علیه و آله وسلم چوب می زند گفت: وای از این خواری.(۲)

سر امام حسین علیه السلام در مجلس یزید و ناله حضرت زینب علیهاالسلام

سیّد رحمه الله گوید: سرِ حسین علیه السلام را جلوی او نهادند و زنان را به پشت تخت

۱- . کمره ای، محمد باقر، در کربلا چه گذشت؟، ترجمه نفس المهموم شیخ عباس قمی، ص۵۵۸.
۲- . کمره ای، محمد باقر، در کربلا چه گذشت؟، ترجمه نفس المهموم شیخ عباس قمی، ص۵۶۲.

او جا دادند تا بدو ننگرند، امام بیمار آن را دید و پس از آن هرگز گوشت سر میل نفرمود ولی چون چشم زینب بدو افتاد گریبان درید و به آواز حزینی ناله کشید: «یا حُسَیناه یا حَبیبَ رَسُولِ اللّه یَابْنَ مَکَّهَ وَمِنی یَابْنَ فاطَمَهَ الزَّهْراءِ سَیِّدَهِ نِساءِ یَابْنَ بِنْتِ الْمُصْطَفی صلی الله علیه و آله وسلم».

راوی گوید: هرکه در مجلس یزید بود گریست و یزید خود خاموشی گزید و زنی از بنی هاشم که در خانه یزید بود شیون بر حسین علیه السلام آغاز کرد و فریاد کشید: «یا حَبِیباهُ یا سَیِّدَ اَهْلِ بَیْتاهُ، یَابْنَ مُحَمَّداه یا رَبِیعَ الْاَرامِلِ وَالْیَتامی، یا

قَتِیلَ اَوْلادِ الاَدْعِیاء». راوی گوید: هرکس ناله او را شنید گریست.

سپس یزید چوب خیزرانی طلبید و به دندانهای حسین علیه السلامکوبید، ابو

برزه اسلمی گفت: وای بر تو ای یزید، با چوب دستی خود به دندان حسین می زنی؟ من گواهم که پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم را دیدم دندانهای او و برادرش حسن علیه السلام را می مکید و می فرمود: شما دو سیّد جوانان اهل بهشتید، خدا کشنده شما را بکشد و لعنت کند و جهنم را برای او آماده کند که چه بد سرانجامی است.

راوی گوید: یزید غضب کرد و گفت: او را بیرون کنید، او را کشیدند و بیرون انداختند؛ گوید: یزید به اشعار ابن زبعری – در جنگ احد تمثل جست و می خواند:

لَیْتَ اَشْیاخی بِبَدرٍ شَهِدُوا

جَزَعَ الْخَزْرَجِ مِنْ وقعِ الأَسَلِ

ای کاش پیران قبیله من که در جنگ بدر کشته شدند زاری کردن قبیله خزرج را بر اثر زدن نیزه (در جنگ احد) می دیدند.

فَاَهَلُّوا وَاسْتَهَلُّوا فَرَحا

ثُمَّ قالُوا یا یَزیدُ لا تَشَل

پس از شادی فریاد می زدند و می گفتند: ای یزید دستت شل مباد.

قَدْ قَتَلْنَا الْقَوْمَ مِنْ ساداتِهِمْ

وَعَدَلناهُ بِبَدْرٍ فاعْتَدَل

بزرگان آنها را کشتیم و این را بجای (تلافی کشته های خود در جنگ) بدر کردیم، پس سر به سر شد.

لَعِبَتْ هاشِمُ بِالْمُلْكِ فَلا

خَبَرٌ جاءَ وَلا وَحْیٌ نَزَلَ

قبیله هاشم با سلطنت بازی کردند، نه خبری از آسمان آمد و نه وحی نازل شد.

لَسْتُ مِنْ خُنْدُفٍ اِنْ لَمْ اَنْتَقِمْ

مِنْ بَنی اَحْمَدٍ ما کانَ فَعَلَ

من از دودمان خُندُف نیستم اگر از آل محمّد صلی الله علیه و آله وسلم انتقام نگیرم.(۱)

روضه حاج شیخ جعفر شوشتری – سر امام حسین علیه السلام در مجلس یزید و چوب خیزران

اشاره

برای هر یک از ائمه و شخص رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم کیفیتی از مصیبت و حالتی از حالات ابا عبداللّه علیه السلام عظیم بنظر می رسید، حالا ببینیم در نظر رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم که افضل کل است، بالاترین مصیبت سید الشهدا علیه السلام چه بود. می خواهیم بدانیم چه مصیبتی از مصائب ابا عبداللّه علیه السلام درنظر رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم عظیم و گران است. خود پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم در این باره فرمود: هدیه بردن سر مبارک سیدالشهداء علیه السلام برای یزید. این را در حال احتضار فرمود: مالی ولِیَزید؟ من با یزید چه کرده ام که باید فرزندم را شهید کند و سر حسین علیه السلام را برایش هدیه ببرند؟ فرمود: گویا می بینم سر او را و حال آنکه هدیه برده شده برای یزید لعنه اللّه علیه، حالا بیائید ببینیم چرا برای رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم از همه مصائب ابا عبداللّه علیه السلام مصیبت هدیه بردن سر او برای یزید

۱- . محمّدی اشتهاردی، محمّد، سوگنامه آل محمّد صلی الله علیه و آله وسلم؛ به نقل از بحار، ج۴۵، ص۱۳۳؛ نفس المهموم،ص۲۵۲.

اعظم المصائب است، علت این است، اگر بدن سیدالشهداء در کربلا- بی کفن و لباس در زیر آفتاب گرم و سوزان کربلا بر خاک ماند ولی سر ابا عبداللّه علیه السلام در مجلس می و شراب یزید زنازاده حاضر شد در طشت طلا، اگر در کربلا زخم شمشیرها و نیزه ها و تیرها بر بدن ابا عبداللّه علیه السلام وارد شد، در مجلس یزید طعنه ها و زخم زبانهای یزید که از زبان پلید و نجس یزید صادر می شد بدتر بود، مصیبت جدا کردن سر ابا عبداللّه علیه السلامبزرگ است اما وارد کردن حرم ابا عبداللّه علیه السلام با سر برهنه روی برهنه با آن حالات بدمستی و خنده ها و

تمسخر یزید ملعون در مجلس، خود بزرگتر است. حالا ببینیم نکات دیگر این اعظم المصیبه چیستند که دل رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم را بدرد آورده اند و اشک او را جاری کرده اند یک مصیبت گذاشتن سر ابا عبداللّه علیه السلام جلوی یزید شرابخوار، مصیبت دیگر نگاه کردن آن کافر به سر مقدس اباعبداللّه علیه السلام است، یک مصیبت خوشحالی آن ملعون است از دیدن سر حسین علیه السلام، مصیبت دیگر تبسم کردن و خندیدن آن ولد الزناست، یک مصیبت گرداندن سر ابا عبداللّه علیه السلام است به این طرف و آن طرف توسط دستهای نجس آن ملعون شرابخوار، مصیبت دیگر تمسخر آن ملعون بود آن هنگام که می گفت: ای حسین خدا تو را رحمت کند چه لب و دندان نیکویی داشته ای، مصیبت دیگر آن بود که یزید نظر به محاسن شریف حضرت می کرد و می گفت: حسین چه زود مویت سفید شد. مصیبت از این بالاتر را بگویم، چه بگویم؟! بگمانتان می خواهم زدن چوب خیزران را بر لب و دندان حسین علیه السلامبگویم، نه بالاتر است، یزید ملعون رو به اطرافیان خود کرد و گفت: اینکه می گفت: پدرم بهتر از پدر یزید است، در صورتی که پدرم بر پدرش غلبه کرد و پیروز شد، امّا اینکه گفت: مادرم بهتر از مادر یزید است قسم به جان خودم سوگند

که راست می گفت: فاطمه دختر رسولخدا صلی الله علیه و آله وسلماز مادر من بهتر بود، امّا اینکه می گفت جدم از جد یزید بهتر است درست است، هر کسی که ایمان به خدا و روز قیامت دارد، نمی تواند بگوید من بهتر از محمدم، اما اینکه او می گفت من بهتر از خود یزید هستم، شاید این آیه را نخوانده است که: «قل اللّهُمّ مالِك الْمُلْكِ تُؤتِی الْمُلكَ مَنْ تَشاءُ وَتُعِزُّ مَنْ تَشاءُ وَتُذِلُّ مَنْ تَشاءُ». خدا غلبه و عزت و سلطنت را به من داده، زینب علیهاالسلاماین کلمه را شنید، گفت: صبر کن یزید مثل اینکه فراموش کردی که خداوند فرموده است: ما گنه کاران را مهلت می دهیم

تا بیشتر گناه کنند.

شاید در این حالات بوده است که سر ابا عبداللّه شروع به تلاوت قرآن کرده باشد، یزید که دید از هر جهت دارد رسوا می شود رو کرد به سر ابا عبداللّه علیه السلام گفت: یا ابا عبداللّه پس از شهادت هم دست از من بر نمی داری و مرا رسوا می کنی، چوب خیزران را بلند کرد، ابتدا به لبه طشت می زد که صدای قرآنِ سر بریده حضرت بگوش نرسد، بعد شروع کرد با چوب خیزران به لب و دندان مبارک حسین زدن.(۱)

چوب خیزران

عصمت کبرای حق، مطلع صبح جهان

زینب شوریده دل، مظهر غیب و عیان

چونکه به دست یزید، دید یکی خیزران

ص:۱۴۷

۱- . رجایی، غلامعلی، گزیده از بیانات حاج شیخ جعفر شوشتری، ص۴۴.

گفت: چه خواهی دگر از دل مابی کسان

این سر پر خاک وخون ز راه دور آمده

موسی عمران من ز کوه طور آمده

چوب مزن ای یزید بر لب و دندان او

به پیش چشمان من در دم طفلان او

لب کبود

بر رخ فشاند اشک و به تن جامه پاره کرد

وانگه به سوی زاده سفیان اشاره کرد

گفتا لبی که می زَنیَش چوب خیزران

دیدم که بوسه ختم رُسُل بی شماره کرد

گلزار چهره ای که پر از خاک و خون شده

شمس و قمر ز نور رخش استناره کرد

گشته کبود بر اثر تشنگی لبش

نبود روا کبود، ز چوبش دوباره کرد

خواهی اگر که چوب زنی پیش ما مزن

بنگر سکینه بر سر بابش نظاره کرد

گریه فاطمه و سکینه دو دختر امام حسین علیه السلام با دیدن چوب خیزران بر لب و دندان پدر

وقتی فاطمه و سکینه دو دختر امام حسین علیه السلام نگاه کردند و دیدند: یزید بر لب و دندان امام حسین علیه السلام چوب خیزران می زند، صدای گریه بلند کردند، بطوری که از گریه آنها، زنهای یزید و دختران معاویه، به گریه افتادند،

ص:۱۴۸

سرانجام این دو خواهر دلسوخته نتوانستند تاب بیاورند، به عمّه خود زینب علیهاالسلام پناه بردند و گفتند:

«یاعَمَّتاهُ اِنَّ یَزِیدا یَنکِثُ ثَنایا اَبِینا بِقَضِیبِهِ».

عمه جان! یزید با چوبدستی خود، دندانهای پیشین پدرمان را می زند. زینب علیهاالسلام برخاست و گریبان خود را پاره کرد و به زبان حال چنین گفت:

«اَتَضْرِبُها شَلَّتْ یَمِینُکَ اِنَّها

وُجُوهٌ لِوَجْهِ اللّه ِ طالَ سُجُودُها»

آیا چوب می زنی، دستت شل گردد، این سر و صورت، از چهره هایی است که سالهای طولانی برای خدا سجده کرده است.(۱)

اشاره به چوب زدن یزید بر دندانهای ابی عبداللّه الحسین علیه السلام در خطبه حضرت زینب علیهاالسلام در مجلس یزید لعین

اشاره

راوی گوید: زینب دختر علی بن ابی طالب علیه السلام برخاست و گفت: «اَلْحَمدُ

للّه ِ رَبِّ الْعالَمینَ وَصَلَّی اللّه ُعَلی رَسُولِهِ وَآلِهِ اَجْمَعینَ، صَدَقَ اللّه ُسُبْحانَهُ کَذلِکَ یَقُولُ: «ثُمَّ کانَ عاقِبَةَ الَّذِینَ اَساءُوا السُّوأی اَنْ کَذَّبُوا بِایاتِ اللّه ِ وَکانُوا بِها یَسْتَهْزِءُونَ».(۲) «سرانجام آنان که بدکرداری کردند، بد است چه که آیات خدا را دروغ شمردند و بدان استهزاء ورزیدند»، به گمانت ای یزید، اکنون که راههای زمین و آفاق آسمان را بر ما بستی و مانند اسیران ما را راندی، ما پیش خدا خوار شدیم و تو گرامی شدی و برای این است که پیش خدا قدر و منزلتی داری، بینی بالا گرفتی و به گوشه چشم نگاه می کنی و شاد و خرّمی که دنیا به تو رو آورده و امورت منظّم شده و اکنون ملك و سلطنت ما

۱- . محمّدی اشتهاردی، محمّد، سوگنامه آل محمّد صلی الله علیه و آله وسلم؛ به نقل از معالی السبطین، ج۲، ص۱۵۶.

۲- . سوره روم، آیه ۱۰.

برای تو مصفّا گردیده، یواش، یواش گفته خدا را فراموش کردی: «وَلا یَحْسَبَنَّ الَّذِینَ کَفَرُوا اَنَّما نُمْلی لَهُمْ خَیْرٌ لِاَنْفُسِهِمْ اِنَّما نُمْلی لَهُمْ لِیَزْدادُوا اِثْما وَلَهُمْ عَذابٌ مُهینٌ».(۱) «گمان نبرند آنچنان کسانی که کافرند همانا اگر بدانها مهلت می دهیم، به سودشان است. ما به آنان مهلت می دهیم فقط برای اینکه بر گناهان خود بیفزایند؛ و برای آنها، عذاب خوار کننده ای است».

این رسم عدالت است که زنان و کنیزان خود را پشت پرده نشانی و دختران رسول خدا را اسیروار برانی؟ پرده از آنها برگیری و آنها را آشکار نمائی، دشمنان آنها را از شهری به شهری ببرند و اهل هر آبگاه و منزل به آنها

بنگرند؟ خویش و بیگانه و دنیّ و شریف در پی دیدار روی آنها باشند و از خود مردی و حمایت کنی نداشته باشند؟ چه امیدی به مراقبت کسی که جگر پاکان را از دهن به در کرده و گوشتش از خون شهیدان روئیده، چگونه در کینه ورزی ما خاندان کوتاهی نکند کسی که از روی کبر و دشمنی و کینه به ما نگرد و بی پروا گوید: لَأَهَلُّوا وَاستَهَلُّوا فَرَحا ثُمَّ قالُوا یا یَزیدُ لا تَشَل، مُنْتَحِیا عَلی ثَنایا اَبی عَبْدِ اللّه سَیِّدِ شَبابِ اَهْلِ الْجَنَّهِ تَنْکُتُها بِمَحْضَرِتِکَ. و بر دندانهای ابی عبداللّه سید جوانان اهل بهشت متوجّه گردد و با چوب دستی خود بر آن زند، چرا چنین نگویی؟ تو که زخم را به بن رساندی و با ریختن خون ذریه محمد صلی الله علیه و آله وسلم و ستارگان زمین از آل عبدالمطلب ریشه را کندی و مشایخ خود را آوازدادی و به گمانت آنها را فرا خواندی و به زودی به سرانجام آنها دچار شوی و آرزو کنی کاش افلیج بودی و گنگ بودی و این گفتار و کردار را نداشتی... .(۲)

ص:۱۵۰

۱- . سوره آل عمران، آیه ۱۷۸.

۲- . کمره ای، محمد باقر، در کربلا چه گذشت؟، ترجمه نفس المهموم شیخ عباس قمی، ص۵۶۸.

میان تشت زر

میان تشتِ زر، خونین گلی بود

کنارش داغ دیده بلبلی بود

چه بلبل، بلبل شیرین زبانی

نه او را لانه ای، نه آشیانی

ز سنگ کین پر و بالش شکسته

غبار غم به رخسارش نشسته

اگر چه سر فرو در زیر پرداشت

نظرگاهی میان تشتِ زر داشت

که نا گه دید گل چین ستمگر

گل سرخش نمود از چوب پرپر

خودش را جانب عمه کشیده

چو غنچه پیرهن بر تن دریده

ببین ای عمه، چوبِ خیزران را

که خونین کرده این لعلِ لبان را

بگفتا با دل پر غصّه زینب

مزن چوب ستم، ظالم بر این لب

مزن ظالم که او از ره رسیده

لبان غنچه اش زهرا مکیده

مزن ظالم که او شاه جهان است

تو را ای بی مروّت، میهمان است

ص:۱۵۱

مزن چوب ستم را بر سر او

به پیش دیدگان خواهر او

خدایا، داغ زینب تازه گشته

مصیبت بی حد از اندازه گشته

خداوندا، به زینب کار تنگ است

دل زینب مگر یارب، ز سنگ است

(رضایی) مختصر بنما سخن را

به تن بدرید زینب پیرهن را

* * *

«زمزمه»

حضرت زینب علیهاالسلام خطاب به یزید لعین:

این زاده زهرا بُوَد

من دختر پیغمبرم

بردار و چوب خیزران

از بوسه گاه مادرم

* * *

حضرت امام حسین علیه السلام خطاب به یزید لعین:

ظالم مزن چوب جفا

در پیش زینب بر لبم

بردار و چوب خیزران

ور نه دهد جان زینبم

چوب خیزران بر لبِ میهمان

بر این لب ها که پیغمبر ببوسید

مزن ظالم تو چوب خیزران را

ص:۱۵۲

نمی بینی مگر زینب نشسته

مزن دیگر، کنون بردار آن را

پدر را کی زده در پیش دختر

مگر تو نشنوی آه و فغان را

چه کس اینسان کند مهمان نوازی

چه کس اینگونه کشته میهمان را

* * *

چوب خیزران بر لعلِ لبان

چوب را بردار ما را طاقت دیدار نیست

داغداران را توان اینهمه آزار نیست

ای که بر لعلِ لبانش می زنی چوب از جفا

بیش از این گُل را توان صدمه های خار نیست

ما مگر اولاد زهرای مطهَّر نیستیم

یا مگر این سر، عزیزِ احمد مختار نیست

از چه بر لبهای پاکش چوب خیزران می زنی

او که جز آیات قرآن بر لبش گفتار نیست

«سینه زنی»

چوب خیزران بر بوسه گاه مصطفی صلی الله علیه و آله وسلم

این سر زاده زهراست، مزن چوب جفا

لاله گلشنِ طاهاست، مزن چوب جفا

وجهِ او وجه خداست - بوسه گاه مصطفی است

یا حسینُ یا حسین (۲)

دختری مویه کنان، موی کَنان می گرید

نِگَهش جانب باباست، مزن چوب جفا

وجهِ او وجهِ خداست - بوسه گاه مصطفی است

یا حسینُ یا حسین (۲)

بر لبِ غرقِ به خونِ سرِ خونینِ پدر

دختری گرمِ تماشاست، مزن چوب جفا

وجه او وجه خداست - بوسه گاه مصطفی است

یا حسینُ یا حسین (۲)

شَرمُ کن که می رسد ناله زهرا بر گوش

مادرش فاطمه اینجاست، مزن چوب جفا

وجه او وجه خداست - بوسه گاه مصطفی است

یا حسینُ یا حسین (۲)

سر مقدس امام حسین علیه السلام در مجلس شراب و شطرنج بازی یزید

شیخ ما صدوق از فضل بن شاذان روایت کرده که:از امام رضا علیه السلام شنیدم می فرمود: چون سر حسین علیه السلام را به شام آوردند، یزید دستور داد او را به زمین گذاشتند و خوانی بر آن گسترد و با یارانش می خوردند و آبجو می نوشیدند و چون فارغ شدند دستور داد طشت را زیر تختش نهادند و بر روی تخت صفحه شطرنج گسترد و نشست به شطرنج بازی و حسین علیه السلام و پدر و جدّش را به مسخره، نام می برد و چون به طرف خود غالب می شد

آبجو می نوشید، سه بار نوشید و زیادی آن را پهلوی طشت ریخت، هر کس از شیعه ما است باید از نوشیدن آبجو و شطرنج بازی خود داری کند و هر که چشمش به آبجو یا شطرنج افتد و یاد حسین علیه السلامکند و بر یزید و آل یزید لعن کند، خدا گناهانش را محو کند اگر چه به شماره ستارگان باشد.

و نیز از آن حضرت روایت شده است که: اوّل کسی که در اسلام و در شام آبجومصرف کرد، یزید لعین بود؛ گاهی که بر روی سرِ حسین علیه السلامخوان طعام گسترده بود، آن را برای او آوردند، از آن می نوشید و به یارانش می داد و می گفت: بنوشید، نوشابه مبارکی است و از برکت آن است که در آغاز تناول آن سرِ دشمن ما حسین پیش ما است و سفره ما بر روی آن است و با خاطری آسوده و دلی آرام خوراک می کنیم، امام فرمود: هر کس شیعه ما است از نوشیدن آبجو بپرهیزد که نوشابه دشمنان ما است.

در «کامل بهایی» از کتاب «حاویه» نقل است که: یزید مَی - شراب -

می نوشید و از آن بر سرِ شریف پاشید، زنِ یزید آن سر را برداشت و با آب شست و گلاب زد، و شب، سیّده نساء فاطمه زهراء علیهاالسلام را در خواب دید که از او عذرخواهی می کرد.(۱)

روضه آیت اللّه مرعشی نجفی – جاری شدن اشک از چشمان مبارکِ سرِ امام حسین علیه السلام در مجلسِ یزید

در ایّام بمباران قم توسط صدام جنایتکار، چندی به مسجد مقدّس جمکران قم پناهنده شده بودم. روزی از آن مکان شریف برای زیارت حرم حضرت فاطمه معصومه علیهاالسلام کریمه اهل بیت به قم آمده و سپس به محضر

۱- . کمره ای، محمد باقر، در کربلا چه گذشت؟، ترجمه نفس المهموم شیخ عباس قمی، ص۵۶۲.

مبارک آیه اللّه العظمی سیّد شهاب الدین نجفی مرعشی رحمه الله رسیدم. از هر دری سخن به میان آمد تا اینکه حضرت آیه اللّه مرعشی فرمود: وقتی که حضرت فاطمه زهرا علیهاالسلامقنداقه حضرت زینب علیهاالسلام را به محضر رسول اللّه

صلی الله علیه و آله وسلم برد؛ این نوزاد عزیز فاطمه علیهاالسلام چشم مبارک را برای هیچ کدام از اهل بیت علیهم السلام باز نکرد. و تنها وقتی قنداقه در بغل امام عظیم حسین بن علی علیه السلام قرار گرفت چشم مبارک را گشود. و افزودند: در مجلس یزید - علیه اللعنه والعذاب - نیز سر مبارک آقا از فراز نیزه به تمام اُسرا نگاه کرد، ولی وقتی که مقابل حضرت زینب کبری علیهاالسلام رسید، چشمها را روی هم گذاشت و از گوشه های چشم مبارکش اشک جاری شد. گویی می خواست فرموده باشد که: خواهر عزیز، از اینکه این همه محبت به یتیمانم کرده اید، ممنون شما هستم؛ و بیش از این مرا خجل مکن.(۱)

شکستن هند (همسر یزید) سرش را، با دیدن اسرای آل البیت و سر بریده امام حسین علیه السلام

هند دختر عبداللّه بن عامر، وقتی که پدرش از دنیا رفت در خانه امیرمؤمنان علیه السلام ماند و پس از شهادت علی علیه السلام در خانه امام حسن علیه السلام بود، معاویه او را به ازدواج یزید درآورد. او در شام بود، و اطّلاع از شهادت امام حسین علیه السلام نداشت، وقتی که امام حسین علیه السلام کشته شد و بانوان و بستگانش را به صورت اسیر وارد شام می کردند، زنی نزد هند آمد و گفت: «همین ساعت، اسیران را وارد شام می کنند من نمی دانم که این اسیران از کدام قبیله هستند، خوبست با من بیایی برویم و با تماشای آنها، تفریحی کنیم». هند برخاست و

۱- . ربانی خلخالی، علی، چهره درخشان قمر بنی هاشم ابوالفضل العبّاس علیه السلام، ص۸۸.

لباسهای گرانقیمت و زیبای خود را پوشید و به کنیز خود دستور داد تا کرسی (صندلی) مخصوص را با خود بیاورد. (تا هنگام تماشای اسیران روی آن بنشیند).

هند به اسیران رسید که سوار بر شترهای بی روپوش، آنها را می آوردند،

زینب کبری علیهاالسلام تا او را از دور دید، شناخت، به خواهرش اُمّ کلثوم آهسته گفت: «آیا این زن را می شناسی؟» امّ کلثوم گفت: نه نمی شناسم. زینب علیهاالسلام فرمود: خواهر جان این زن همان کنیز ما «هند» دختر عبداللّه است».

امّ کلثوم سکوت کرد سرش را پائین انداخت، زینب علیهاالسلام نیز سرش را پائین انداخت. هند به پیش آمد و روی صندلی ایستاد و به زینب علیهاالسلام رو کرد و گفت: «خواهرم چرا سرت را بلند نمی کنی؟».

زینب علیهاالسلام پاسخ نداد، هند پرسید: شما از کدام شهر هستید؟ «مِنْ ایِّ البلادِ اَنْتُمْ» زینب علیهاالسلام فرمود: «مِنْ بِلادِ الْمَدِینَه». از شهر مدینه هستیم. هند وقتی که نام مدینه را شنید، از صندلی پائین آمد و گفت: بهترین سلام بر ساکنان مدینه باد. زینب علیهاالسلام فرمود: چرا از صندلی پائین آمدی؟ هند گفت:

به احترام ساکنان مدینه، تواضع کردم. سپس هند (که هنوز زینب علیهاالسلام را نشناخته بود) عرض کرد: می خواهم در مورد خانه ای از اهل مدینه از تو سؤال کنم.

زینب علیهاالسلام فرمود: هر چه خواهی سؤال کن. هند گفت: می خواهم از خانه و خاندان علی علیه السلام بپرسم، و در حالی که گریه می کرد افزود: من مدّتی کنیز آنها بودم. زینب علیهاالسلام فرمود: می خواهی از کدامیک از بستگان علی علیه السلام بپرسی؟ هند گفت: می خواهم احوال حسین علیه السلام و برادران و فرزندان او و از بقیه فرزندان علی علیه السلام را بپرسم، و از احوال خانمم زینب و خواهرش امّ کلثوم و سایر بانوان منسوب و حضرت زهرا علیهاالسلام بپرسم.

حضرت زینب علیهاالسلام به گریه افتاد، و گریه بسیار جانسوزی کرد فرمود: «ای هند اگر از خانه علی علیه السلام می پرسی، ما خانه او را در مدینه ترک کرده ایم و منتظریم خبر مردن بستگان علی علیه السلام را به آن خانه ببریم، وَاَمّا اِنْ سَئَلْتِ عَنِ الْحُسَیْنِ علیه السلام فَهذا رَأْسُهُ بَیْنَ یَدَی یَزیدٍ. «و اما، اگر از حسین علیه السلام می پرسی، این سرِ بریده او است که در برابر یزید است».

و اگر از عباس علیه السلام و سایر فرزندان علی علیه السلام می پرسی، ما آنها را با بدنهای

پاره پاره و سر جدا مانند گوسفندان قربانی در صحرای کربلا بجا گذاشتیم. و اگر از زین العابدین می پرسی، او از شدّت بیماری و دردها قادر به حرکت نیست.

وَاِنْ سَئَلتِ عَن زَیْنَبٍ، فَاَنَا زَیْنَبُ بِنْتُ عَلِیٍّ وَهذِهِ اُمُّ کُلْثُومٍ وَهؤُلاءِ بَقِیَّهُ مُخَدَّرات فاطِمَهَ الزَّهْراءِ علیهاالسلام «و اگر از زینب علیهاالسلام می پرسی، من زینب دختر علی علیه السلام هستم و این اُمّ کلثوم است و آن بانوان (که به صورت اسیر می بینی) بقیه بانوان منسوب به حضرت زهرای اطهر علیهاالسلام می باشند».

وقتی که هند سخن زینب علیهاالسلام را شنید، فریاد شیون سرداد در حالی که با نعره جانسوز می گفت: واِماماهُ، واسَیِّداهُ، وَاحُسَیْناهُ، لَیْتَنی کُنْتُ قَبْلَ هذا الْیَوْمِ

عَمْیاء وَلا اَنْظُرُ بَناتَ فاطِمَهَ الزَّهْراءِ عَلی هذِهِ الحالَهِ. «آه! فغان ای امام من، ای

آقای من، ای حسین من، کاش قبل از این روز کور بودم، و دختران فاطمه زهرا علیهاالسلام را با این حال نمی دیدم».

سپس از شدّت ناراحتی سنگی از زمین برداشت و بر سرش کوبید، و خون از سرش به صورتش جاری گردید، و بیهوش شد، پس از آنکه به هوش آمد حضرت زینب علیهاالسلام به بالین او آمد و فرمود: «ای هند برخیز و به خانه ات برو که می ترسم شوهرت یزید به تو آسیب برساند».

هنـد گفت: سوگنـد به خدا نمی روم تا برای آقا و مولایم ابا عبداللّه الحسـین علیه السـلام ماتم بگیرم و گریه کنم، و تو و سایر بانوان هاشمی را به خانه ام بیاورم. سپس هند برخاست و سرش را برهنه کرد و لباسش را پاره نمود و با پای برهنه نزد یزید که در مجلس عمومی خود بود آمـد و فریـاد زد: «ای یزیـد، آیـا تو فرمـان داده ای که سر مقـدّس حسـین علیه السـلام را در کنار دروازه شام روی نیزه قرار دهند، و آویزان کنند».

یزید که بر سـرش تاج رنگانگ سـلطنت بود و بر سـریر سـلطنتی تکیه داده بود تا همسرش را در آن حال دید برخاست و او را پوشانید و گفت: «آری، برای پسـر دختر پیامبر صـلی الله علیه و آله وسـلم فریاد بزن و گریه کن، خدا لعنت کند ابن زیاد را که درباره او عجله کرد و او را کشت، خدا او را بکشد». وقتی هند دید یزید او را پوشانید، صدا زد:

وَیْلَکَ یایَزِیـدُ اَخَـذَتکَ الْحَمِیَّهُ عَلَیَّ، فَلِمَ لاـ اَخَـذَتکَ الْحَمِیَّهُ عَلی بَنـاتِ فـاطِمَهَ الزَّهْراء، هَتَکتَ سُـتُورَهُنَّ، وَاَبْـدَیْتَ وُجُـوهَهُنَّ، وَاَنْزَلْتَهُنَّ فی دارٍ خَرِبَهٍ... .

«ای یزیـد! وای بر تـو، دربـاره مـن غیرت کردی و مرا پوشانـدی، پس چرا این غیرت را دربـاره دخـتران زهرای اطهر، نکردی، پوشش آنها را دریدی، چهره هایشان را آشکار ساختی، و آنان را در خرابه جادادی...».(۱)

نوری بر گِردِ سر امام حسین علیه السلام در کاخ یزید و خواب دیدنِ هند همسر یزید

در «بحار» از هند، زنِ یزید نقل شده که: من در بستر خود رفته بودم و دیدم در آسـمان باز شد و فرشـتگان دسـته دسـته بر سـرِ حسین علیه السلام نازل می شدند و بر

۱- . محمدی اشتهاردی، محمد، سوگنامه آل محمّد صلی الله علیه و آله وسلم، بنقل از معالی السبطین، ج۲، ص۱۷۳.

او سلام می دادند، در این میان دیدم ابری فرود آمد و مردان بسیاری در آن بودند و یکی از آنها چهره ای بسیار نورانی داشت، دوید تا خود را به سرِ حسین علیه السلام رسانید و دندانهای او را بوسید و می فرمود: ای پسرم، تو را کشتند، گمانت تو را نشناختند، و از نوشیدن آب مانع توشدند؛ پسر جان، من جدّ تو رسول خدایم، این پدرت علیّ مرتضی است، این برادرت حسن است و این عمویت جعفر و این عقیل و این دو: حمزه و عباس، و یکان یکان اهل بیت خود را شمرد.

هند گوید: من ترسان و هراسان از خواب پریدم و دیدم نوری بر گردِ سرِ حسین علیه السلام پراکنده است و به جستجوی یزید برخاستم، دیدم در اتاق تاریکی رفته و رو به دیوار کرده و می گوید: مرا با حسین چه کار بود؟ و غمِ دنیا بر سرِ او ریخته؛ من خوابِ خود را برای او نقل کردم و او سر به زیر بود. گوید: صبح، حرم حسین علیه السلامرا خواست و گفت: دوست دارید نزد من بمانید یا به مدینه روید و جایزه فراوان بگیرید؟ گفتند: اول می خواهیم بر حسین علیه السلام نوحه و زاری کنیم، گفت: هر کار خواهید، بکنید؛ برای آنها خانه ها خالی شد و همه زنان بنی هاشم و قریش سیاه پوشیدند و هفت روز بر حسین علیه السلام شیون کردند.

شیخ ابن نما گفته: زنهای حرم تا در دمشق بودند، بر او زاری و نوحه می کردند و با دلسوزی ناله و شیون می کردند با گریه و ضجّه، مصیبت اسیران بزرگ بود و دل سوختگی زود مردگان سترگ، در مسکنی آنهارا جاداده بودند که از گرما و سرما محفوظ نبودند تا پوست تن نازنینانی که پشت پرده بزرگ شده بودند ترکید و خون جاری گردید، شکیبایی رخت بربست و جزع برجای آن نشست و اندوه ندیم آنها گردید.(۱)

۱- . کمره ای، محمد باقر، در کربلا چه گذشت؟، ترجمه نفس المهموم شیخ عباس قمی، ص۵۸۲.

سر امام حسین علیه السلام بر روی طَبَق در خرابه شام و شهادت حضرت رقیه علیهاالسلام

«کامل بهائی» از کتاب «حاویه» نقل کرده که: اهل بیت نبوت، شهادت پدران را از کودکان نهان می داشتند و به آنها می گفتند: پدر شما سفر کرده تا یزید آنها را به خانه خود طلبید و دختر چهارساله حسین علیه السلام شبی از خواب برخاست و گفت: پدرم به کجا رفت؟ اکنون او را در خواب دیدم که نگران و پریشان بود، زنان از شنیدن این سخن گریان شدند و کودکانِ دیگر هم به گریه افتادند و شیون بلند شد، یزید از خواب بیدار شد و گفت: چه خبر است؟ از واقعه تحقیق کردند و به او خبر دادند، آن لعین دستور داد سرِ پدر را برای او ببرند، سر را آوردند و در دامنش گذاشتند، گفت: این چیست؟ گفتند: سرِ پدرِ تو است، آن کودک هراسان شد و صیحه کشید و بیمار شد و در دمشق وفات کرد.

این خبر در بعضی مؤلّفات چنین نقل شده که: دستمال دیبقی روی سر انداختند و آن طَبَق را جلوی آن کودک نهادند، پرده از آن برگرفت و گفت: این سرِ کیست؟ گفتند: سرِ پدرت، آن را از میان طشت برداشت و به سینه گرفت و می گفت: پدر جان: چه کسی تو را با خونت خضاب کرده است؟ چه کسی رگهای گردنت را بریده؟ چه کسی مرا به این کودکی یتیم کرده؟ پدر جان بعد

از تو به چه کسی امیدوار باشیم؟ پدر جان، چه کسی یتیم را نگهداری کند تا بزرگ شود؟ و از این سخنان با او گفت تا آنکه لب بر لب او نهاد و سخت گریست تا از هوش رفت وچون او را جنبش دادند، روحش پرواز کرده بود، و اهل بیت از ماجرای او آواز به گریه برداشتند و عزا را با اهل دمشق از سرگرفتند و در آن روز هر مرد و زنی گریستند.(۱)

۱- . کمره ای، محمد باقر، در کربلا چه گذشت؟، ترجمه نفس المهموم شیخ عباس قمی، ص۵۸۴.

ماجرای حضرت رقیه علیهاالسلام بطور مشروح

اشاره

امـام حسـین علیه السـلام دختـرک کوچکی داشت که او را بسـیار دوست می داشت و نیز او پـدر را بسـیار دوست می داشت، بعضـی گفته انـد نامش «رقیه» بود، او سه ساله بود و همراه اسـیران در شام به سـر می برد، و از فراق پدر، شب و روز گریه می کرد، به او می گفتند: پدرت به سفر رفته است، شبی پدر را در خواب دید، وقتی که از خواب بیدار شد، بی تابی شدید کرد و گفت: «پدرم را بیاورید، نور چشمم را می خواهم». اهلبیت علیهم السلام هر چه او را نوازش دادند تا آرام شود، آرام نگرفت و آنچنان با سوز می گریست، که همه اهلبیت علیهم السـلام به گریه افتادند، به صورتشان می زدند و خاک بر سر می ریختند، و موهای خود را پریشان می کردنـد، یزیـد صـدای گریه آنها را شـنید، گفت: چه خبر است؟ جریان را به او گفتنـد، گفت: «سـر پدرش را برای او ببرید و جلو او بگذارید تا آرام شود». سر بریده امام حسین علیه السلام را در میان طبقی گذاشتند و روی آن را با حوله ای پوشاندند، و نزد رقیه علیهاالسلام آوردند و در جلو او گذاشتند. رقیه علیهاالسلام گفت: این چیست؟ من پدرم را می خواهم، غذا نمی خواهم. گفتند: پدر تو در همین جا است.

رقیّه علیهاالسلام، حوله را برداشت، ناگهان سر بریده ای را دید، گفت: این سر

کیست؟ گفتند: سر پدرت می باشد.

سر را برداشت و به سینه اش چسبانید و می گریست و چنین می گفت:

یا اَبَتاهُ! مَن ذَا الّذی خَضَبَکَ بِدِمائِکَ؟

«ای بابا جان! چه کسی تو را به خونت رنگین کرد؟».

یا اَبَتاهُ! مَن ذَا الّذی قَطَعَ وَرِیدَکَ؟

«بابا جان! چه کسی رگهای گردنت را برید؟».

یا اَبَتاهُ! مَن ذَا الّذی اَیْتَمَنی عَلی صِغَرِ سِنّی؟

«بابا جان! چه کسی مرا در کودکی یتیم کرد؟».

یا اَبَتاهُ! مَن لِلْیَتیمَهِ حَتّی تَکبُرَ...؟

«بابا جان! دختر بی بابا به که پناه ببرد تا بزرگ شود؟».

یا اَبَتاهُ! لَیْتَنی تَوَسَّدتُ الثُّرابَ وَلا اَری شَیْبَکَ مُخْضَبا بِالدِّماءِ.

«بابا جان! کاش خاک را بالش زیر سر قرار می دادم، ولی محاسن تو را خضاب شده به خون نمی دیدم».(۱)

یک وقت بی بی زینب دید رقیه آرام شد و دیگر حرف نمی زند، لبهایش را بر لبان پدر نهاده، کنار سربریده بابا جان داده است.

یزید دستور داد، پیکر پاک رقیه را غسل دادند و کفن نموده و به خاک سپردند.

و به نقل مرحوم قزوینی در «ریاض القدس» رقیّه علیهاالسلام لب خود را به لب پدرش نهاد و آن حضرت فرمود: اِلَیَّ اِلَیَّ هَلُمّی فَاَنَا لَکَ بِالْاِنْتِظار. «نور دیده بیا، بیا بسوی من، زیرا در انتظار تو می باشم» و دیدند که رقیه از دنیا رفت.(۲)

رباعیات درباره حضرت رقیه علیهاالسلام

در نام رقیه فاطمه پنهان است

زین دو که یکی جان و یکی جانان است

در رویِ کبودِ این دو پیداست خدا

آئینه بزرگ و کوچکش یکسان است

* * *

ص:۱۶۳

۱- . محمّدی اشتهاردی، محمّد، سوگنامه آل محمّد صلی الله علیه و آله وسلم؛ بنقل از منتخب طریحی - مطابق نقل معالی السبطین، ج ۲، ص ۱۷۰.

۲- . فلسفی، علی، سخن گفتن سر امام حسین علیه السلام، ص۹۸.

کودکی را که پدر در سفر است

دائما چشم امیدش به در است

هر صدایی که ز در می آید

بخیالش که پدر می آید

* * *

خوش آمدی به گوشه ماتم سرای من

کردی منوّر ز رخ خود دیده های من

دانی چرا بپای نخیزم حضور تو

از بس که رفته خار مُغیلان به پای من

* * *

ویرانه را بابا چراغان کردی امشب

همچون علی یاد یتیمان کردی امشب

بابا بقربان سرت می میرد امشب دخترت

بابای مظلومم، بابای مظلومم

* * *

گفت ای جان پدر، من به فدای سر تو

ای سر غرقِ به خون، گوچه شده پیکر تو

کاش میمرد نمی دید ترا دختر تو

بنشین تا که زنم شانه به موی سر تو

* * *

من آن شمع سراپا آتشم کز ناله خاموشم

رُخم نیلی و اندامم کبود و خود سیه پوشم

ص:۱۶۴

همیشه طفل کوچک، جا در آغوش پدر گیرد

من ویران نشین، رأسِ پدر باشد در آغوشم

* * *

ای داغ غمت لاله باغ دل ما

نام تو رقیه جان چراغ دل ما

دل سوختگان غم خود را دریاب

بگذار تو مرهمی به داغ دل ما

* * *

من کیستم؟ رسول خدا را سلاله ام

اندر حریم زاده زهرا غزاله ام

نامم رقیّه دختر سلطان کربلا

باب الحوائجم بخدا، گر سه ساله ام

* * *

اگر دست پدر بودی بدستم

چرا من در خرابه می نشستم

اگر می بود بابای نکویم

نمی زد شمر دون سیلی به رویم

* * *

تو مپندار که مهمان منی

بخدا خوبتر از جان منی

ای پدر کاش بجای سر تو

می بریدند سر دختر تو

* * *

عمه جان چون نی نوایم سوخته

این زمین داغ است پایم سوخته

ص:۱۶۵

عمه جان در زیر نور مستقیم آفتاب

جایِ زخمِ نیزه هایم سوخته

* * *

دختر دُردانه منم، به کنج ویرانه منم

عمّه چه آمد بسرم، چرا نیامد پدرم

* * *

طلوع آفتاب را، گه سحر ندیده کس

بر لب شمس نیمه شب، لبِ قمر ندیده کس

به روی دامن پدر، سه ساله دیده هر کسی

به دامن سه ساله ای سر پدر ندیده کس

گمشده پیدا شده

عمّه بیا گمشده پیدا شده

کنج خرابه شب یلدا شده

شام رقیّه به سحر رسیده

باب رقیه ز سفر رسیده

پدر فدای رخ نورانیت

سنگ جفا که زد به پیشانیت

ای گل خوشبو ز درختت که چید؟

تیغِ که رگهای گلویت برید؟

بسکه دویدم عقب قافله

پای من از ره شده پر آبله

ص:۱۶۶

دیدار شمع و پروانه

شد بپا غوغا کُنج ویرانه

وقت دیدار شمع و پروانه

با سر بابا گفتگو می کرد

با پدر شِکوه از عدو می کرد

بین پدر رویم را شده نیلی

شمر دون زد بر صورتم سیلی

* * *

بلبل شیدا

به قربان سرت بابا، بگردد دخترت بابا

کدامین دست کین آخر، بریده حنجرت بابا

ترا ای لاله زهرا، که از شاخه جدا کرده

مرا چون بلبل شیدا، به داغت مبتلا کرده

الهی بشکند دستی، که رگهای تو ببریده

نداده گوئیا آبت، که لبهای تو خشکیده

تو آقای جوانان بهشتی ای گل بی خار

خرابه جای تو نبود، به چشمانم قدم بگذار

چه شبهای درازی را به آه و ناله سر کردم

برای دیدن رویت، چهل منزل سفر کردم

نمی گویم مرا بنشان بروی زانو و دامان

ولی ای قاری قرآن، بخوان قرآن، بخوان قرآن

(حسین یاری)

ص:۱۶۷

بابای من

بابای من، بابای من

بشنو دگر صدای من

من دختر افسرده ام

سیلی ز دشمن خورده ام

از سرپریده هوش من

خون می چکد از گوش من

بابای من، بابای من

بابای من، بابای من

بر زخم دل نمک زدند

هر شب مرا کتک زدند

عمرم دگر کوتاه شده

تنم دگر سیاه شده

بابای خوب و مهربان

بابای من، بابای من

حالا که آمدی پدر

دیگر مرا با خود ببر

* * *

عقده دل

در آن شب شام را شوری دگر بود

تو گویی شام عاشوری دگر بود

سه ساله دختری چون ماهپاره

فرو می ریخت از چشمش ستاره

طواف شمع چون پروانه می کرد

به دستش موی بابا شانه می کرد

سر و روی پدر را پاک می کرد

برایش عقده دل باز می کرد

به قربان سر نورانی تو

چرا خون ریزد از پیشانی تو

ص:۱۶۸

رخ من نیلی از سیلی است ای سَر

لبان تو چرا نیلی است ای سَر

مگر چوب جفا بوسیده بابا

که خون بر روی او خشکیده بابا

تو از چوب جفا داری نشانه

مرا باشد نشان از تازیانه

ز تو دارم تمنّا جان بابا

مرا با خود ببر در نزد زهرا

که گیرم در بغل مانند جانش

دهم من جای سیلی را نشانش

* * *

سینه زنی

از خرابه صدای بلبل آید (۲)

گوید ای عمه جان بوی گل آید

من یتیمم، من یتیمم، من یتیمم

سوی ویران روید با گل و لاله (۲)

از پی دیدن طفل سه ساله

من یتیمم، من یتیمم، من یتیمم

چشم خود واکن ای عمّه سادات (۲)

فاطمه آمده بهر ملاقات

من يتيمم، من يتيمم، من يتيمم

ص:۱۶۹

زبانحال حضرت زینب علیهاالسلام خطاب به زن غسل دهنده

بیا تو ای زن غسّاله از طریق وفا

به این صغیره بده غسل از برای خدا

مکن خیال که او ز اهل روم و تاتار است

که غسل دادن او بر تو سخت دشوار است

سُرور سینه سلطان عالَمین است این

رقیّه دختر مظلومه حسین است این

مگو که از چه رخ همچو کهربا دارد

که داغ تشنگی دشت کربلا دارد

مگو که زخم به پایش چرا برون ز شمار

که روی خار مغیلان دویده در شب تار

جراحتی که خود این طفل را به شانه بود

ز ضرب کعب نی و چوب و تازیانه بود

«جودی خراسانی»

شام رقیه

سحرگاهان بهر دیدن من در میان طبق آفتاب آمد

به دامانِ طفلِ کوچک خود، اندر آن دل شب رأس باب آمد

بیا عمّه آه و زاری کن، به مرگ من سوگواری کن

عمّه جان زینب، عمّه جان زینب

فرو ریزد مثل دُرّ گهر اشک چشم پدر روی دامانم

هم او گیرد بوسه از رخ من، من هم از لب او بوسه بستانم

ص:۱۷۰

بیا عمّه آه و زاری کن، به مرگ من سوگواری کن

عمّه جان زینب، عمّه جان زینب

خداوندا پاره شد جگرم همره پدرم می روم امشب

به تن امشب کهنه پیرهنم می شود کفنم عمه جان زینب

بیا عمّه آه و زاری کن، به مرگ من سوگواری کن

عمّه جان زینب، عمّه جان زینب

پس از رنج راه شام غم و آنهمه ستم و وادی صحرا

از این ویران با دو دیده تر می روم به برمادرم زهرا

بیا عمّه آه و زاری کن، به مرگ من سوگواری کن

عمّه جان زینب، عمّه جان زینب

[غلامرضا سازگار] (میثم)

چشم گریان

بیا بابا ببین چشم ترم را

بپرس از عمه حال مضطرم را

دلم خواهد پدر جان بار دیگر

گذاری روی دامانت سرم را

تو رفتی از برم باد خزان ریخت

ز طوفان غمت برگ و برم را

تو رفتی از برم سنگ ملامت

شکست از راه کین بال و پرم را

تو رفتی و به سیلی سرخ کردند

رخ از برگِ گل نازکترم را

ز ناقه من فتادم ای پدر جان

طلب کردم بیاری مادرم را

در آن صحرا ز کینه کرد دشمن

کبود از تازیانه پیکرم را

«ژولیده نیشابوری»

ص:۱۷۱

سینه زنی – زنجیرزنی

بابا به قربانت شوم

در کجا بودی، در کجا بودی

از دخترت بابا چرا

تو جدا بودی، تو جدا بودی

بابا به قربانت شوم

در کجا بودی، در کجا بودی

خوش آمدی بابا در این

کنج ویرانه، کنج ویرانه

هستی ز حال ما پدر

با خبر یا نه، با خبر یا نه

بابا به قربانت شوم

در کجا بودی، در کجا بودی

بنشسته بر رخساره ات

خون وخاکستر،خون وخاکستر

تنها پدر جان آمدی

کو علی اکبر، کو علی اکبر

از دخترت بابا چرا

تو جدا بودی، تو جدا بودی

پشتم کبود از کعب نی

شد ببین بابا، شد ببین بابا

افتادم از پشت شتر

بر زمین بابا، بر زمین بابا

از دخترت بابا چرا

تو جدا بودی، تو جدا بودی

ای دختران شهر شام

پدرم آمد، پدرم آمد

امشب عزیز جان من

در برم آمد، در برم آمد

بابا به قربانت شوم

در کجا بودی، در کجا بودی

(محمد آزادگان «واصل»)

ص:۱۷۲

زبانحال حضرت رقیّه علیهاالسلام با حضرت زینب علیهاالسلام در خرابه

عمه جون بیا ببین، مهمون برامون اومده

یک سَرِ غرقه به خون، تو غمسرامون اومده

بگو بچه ها دیگه گریه و زاری نکنید

از عزا بیرون بیایید، که بابامون اومده

مادرِ علی بیاد، سراغِ اکبر بگیره

اینکه توی طبقِ، از کربلامون اومده

بگو بچه ها بیان، پاهامونا نشون بدیم

اون که مرحم بذاره، به زخمِ پامون اومده

* * *

عاشق و معشوق خرابه نشین

به گوش آمد چو سوز ناله ات بر خویش لرزیدم

سرِ بی پیکرم را تا به بالینت کشانیدم

همیشه یاد مادر را برایم زنده می کردی

ولی راز شباهت هایتان را تازه فهمیدم

الهی جایِ لبها، خیزران بر چشمِ من می خورد

که امشب روی زیبایِ تو را نیلی نمی دیدم

* * *

آویختن سر امام حسین علیه السلام بر مناره مسجد جامع دمشق تا چهل روز

در «کامل» بهایی است که:

یزید دستور داد سرِ حسین علیه السلام و سرهای دیگر را که از اهل بیت و اصحابش بود بر دروازه های شهر به دار زدند؛ و در آن کتاب است که: سرِ حسین علیه السلام تا چهل روز بر مناره مسجد جامع دمشق آویخته بود و سرهایِ دیگر بر درِ مسجدها و دروازه های شهر و یک روز هم بر درِ خانه یزید.(۱)

سخن گفتن سر مطهر امام حسین علیه السلام در دمشق

شیخ راوندی از منهال بن عمرو روایت کرده: بخدا وقتی سرِ حسین علیه السلام را به دمشق آوردند، دیدم که مردی جلوی او سوره کهف را تلاوت می کرد تا رسید به این آیه: «اَمْ حَسِبْتَ اَنَّ اَصْحابَ الْکَهْفِ وَالرَّقِیمِ کانُوا مِنْ ایاتِنا عَجَبا».(۲) آیا گمان کردی اصحاب کهف و رقیم از آیات عجیب ما بودند؟!

آن سر به زبان فصیحی گفت:کشتن وحمل من از اصحاب کهف عجیب تر است.(۳)

مسلمان شدن و شهادتِ سفیرِ پادشاه روم به برکتِ سر مطهر امام حسین علیه السلام

از زین العابدین علیه السلام روایت شده که: چون سرِ حسین علیه السلام را برای یزید آوردند، مجالس مَی (شراب) خواری می گسترد و سرِ مقدّس را می آورد و پیش خود می گذاشت و بر او مَی - شراب - خواری می کرد، یک روز ایلچی پادشاه روم که از اشراف و بزرگان روم بود در مجلس او حضور داشت؛ پرسید: ای پادشاه عرب، این سر از کیست؟ یزید گفت: تو را به این سر چه کار؟ گفت: من نزد پادشاه خودمان که برگردم از هر چیزی که دیدم از من

۱- . کمره ای، محمد باقر، در کربلا چه گذشت؟، ترجمه نفس المهموم شیخ عباس قمی، ص۵۸۵.

۲- . سوره کهف، آیه ۹.

۳- . کمره ای، محمد باقر، در کربلا چه گذشت؟، ترجمه نفس المهموم شیخ عباس قمی، ص۵۸۵.

می پرسد و دوست دارم او را به داستان او خبر دهم و صاحبش را بدانم تا در سرور و شادی تو شریک گردم. یزید گفت: این سرِ حسین بن علی بن ابی طالب است، آن رومی گفت: مادرش کیست؟ گفت: فاطمه دختر رسول خدا است، آن نصرانی گفت: اف بر تو و دینداری تو، دین من بهتر از دین شما است، پدر من از نواده های داود است و میان من و او پدران بسیاری است ونصاری به این واسطه مرا بزرگ می شمارند و از خاکِ پایم برای تبرّک می برند که از نواده های داود است و شما پسرِ دخترِ پیغمبرِ خود را می کشید و یک مادر بیش فاصله ندارد، این چه دینداری است با شما؟... خدای تعالی به شما برکت ندهد و دینداریِ شما را نپذیرد؛ یزید گفت: این نصرانی را بکشید تا مرا در کشور خود رسوا نکند، چون نصرانی چنین فهمید گفت: می خواهی مرا بکشی؟ گفت:آری، گفت: بدان که من دیشب پیغمبر شما را در خواب دیدم و به من گفت: ای نصرانی، تو از اهل بهشتی، من از کلام او در عجب شدم و اکنون می گویم: اَشْهَدُ اَنْ لا اِلهَ اِلاَّ اللّه وَاَشْهَدُ اَنَّ مُحَمَّدا رَسُولُ اللّه، سپس برجست و سرِ حسین علیه السلام را به سینه چسبانید و او را می بوسید تا کشته شد.(۱)

آویختن سر امام حسین علیه السلام بر درِ خانه یزید

حکایت شده که یزید دستور داد سر را بر درِ خانه او آویختند و اهل بیت را به خانه او آوردند، چون زنان حرم وارد خانه یزید شدند از آل معاویه و از آل ابی سفیان کسی نبود که با گریه و شیون و نوحه بر حسین علیه السلام جلوی آنها نیامد، همه جامه های زیبا و زیور خود را دور انداختند و سه روز ماتم برپا کردند و گفته اند که منزلهایی برای زنان حرم در دمشق خالی کردند و همه زنان

۱- . کمره ای، محمد باقر، در کربلا چه گذشت؟، ترجمه نفس المهموم شیخ عباس قمی، ص۵۸۷.

هاشمی نسب و قرشی تا هفت روز سوگواری کردند.

در «ارشاد» است که دستور رسید زنان حرم با برادر خود، امام بیمار در یک خانه ای پهلوی خانه یزید باشند و چند روز در آنجا ماندند. در «کامل بهایی» است که: چون زنان حرم وارد شدند، زنان آل ابی سفیان جلوی آنها آمدند و دست و پای دختران رسول اللّه را بوسیدند و تا سه روز نوحه و گریه کردند؛ هند، زنِ یزید سر برهنه کرد و جامه ها درید و پرده را برکنار زد و پای برهنه در مجلس یزید دوید و گفت: ای یزید، تو دستور دادی سرِ حسین علیه السلام را بر درِ خانه بالایِ نیزه زنند؟ یزید که تاجی مکلّل به دُر و یاقوت و گوهری پُر بها بر سر داشت، چون زنش را به این وضع دید، از جا پرید و او را پوشانید و گفت: ای هند، عفو کن و بر پسرِ دخترِ رسولِ خدا گریه کن.

در روایتِ دیگر است که: هند زوجه یزید دختر عبداللّه بن عامر بن کریز پیش از آن، همسر حسین علیه السلام بوده است و در مجلس عمومی نزد یزید دوید و گفت: ای یزید، سرِ پسرِ فاطمه دختر رسول اللّه صلی الله علیه و آله وسلم در آستان خانه ام به دار است؟! یزید بر جست و او را پوشانید و گفت: آری، ای هند بر او شیون کن و بر پسرِ دخترِ رسول اللّه فغان آور، همه قریش گریه کنند، ابن زیاد بر او شتاب کرد و او را کشت، خدا او را بکشد.(۱)

روضه حاج شیخ جعفر شوشتری – هند همسر یزید لعین و سر سید الشهداء علیه السلام

در یکی از روزهایی که اهل بیت علیهم السلام در شام بودند، یزید حکم کرده بود که سر مبارک سید الشهداء علیه السلام را بر در خانه اش آویزان کنند، وقتی که هند زن او از این قضیه مطّلع شد با سر بی چادر به مجلس عام یزید آمد و گفت: ای

۱- . کمره ای، محمد باقر، در کربلا چه گذشت؟، ترجمه نفس المهموم شیخ عباس قمی، ص۵۸۸.

زید آیا سر حسین پسر فاطمه را بر در خانه ات آویزان کرده ای؟ یزید که زنش را به آن حالت دید برخاست و ردای نحسش را بر سر عیالش انداخت، گفت به خانه برگرد و در خانه ات بنشین و بر حسین علیه السلامگریه کن، بعد دستور داد سر مقدّس سید الشهداء را پائین آوردند، بعد گفت: خدا لعنت کند ابن زیاد پسر مرجانه را که حسین را کشت (آن ملعون خواست تقصیر را به گردن ابن زیاد بیندازد) حالا ببینید مظلومیت آقا ابا عبداللّه علیه السلامچقدر بوده که حتی زن یزید هم به یزید پرخاش می کند ومی گوید چرا سر پسر پیغمبر را به درب خانه ات آویزان می کنی؟(۱)

تقاضای امام سجّاد علیه السلام برای دیدن سرِ پدر هنگام حرکت به مدینه

از یافعی نقل شده است که حافظ ابو علاء همدانی گفته که: چون سرِ حسین علیه السلام را نزد یزید بردند، آن را به مدینه فرستاد و جمعی از موالیان بنی هاشم را خواست و جمعی از موالی بنی سفیان را با آنها پیوست و حرم حسین علیه السلام و باقیماندگان خاندانش را با آنها فرستاد و همه وسائل را برای آنها آماده کرد و هر حاجتی خواستند، دستورِ انجام آن را صادر کرد.

در «ملهوف» است که: به علی بن الحسین علیه السلام گفت: سه حاجتی که وعده انجام آن را داده ام بیان کن، فرمود: اول آنکه روی آقا و مولا و پدرم را به من بنمایی تا از آن توشه برگیرم، دوم آنکه آنچه از اموال و اثاث ما برده اند به ما ردّ

کنی، و سوم آنکه اگر می خواهی مرا بکشی، با این زنان کسی را بفرستی که آنها را به حرم جدّشان برگرداند؛ گفت: اما روی پدرت را هرگز نخواهی دید و من از قتل تو گذشت کردم و زنان را جز خودت کسی به مدینه نبرد، و امّا آنچه

۱- . رجایی، غلامعلی، گزیده از بیانات حاج شیخ جعفر شوشتری، ص۱۵۳.

از شما برده اند من چند برابر بهای آن را به شما می دهم، فرمود: ما چشمی به مال تو نداریم و بر خودت فراوان باد، آنچه را از ما برده اند برای آن خواستم که دست ریس فاطمه علیهاالسلام دختر محمّد صلی الله علیه و آله وسلم و مقنعه و گلوبند و پیراهن وی در میان آنها است، دستور داد آنها را ردّ کردند و دویست اشرفی هم از مال خود بر آنها افزود و زین العابدین علیه السلام اشرفی ها را گرفت و به فقرا تقسیم کرد و

یزید دستور داد اسیران اهل بیت را به مدینه الرسول برگرداندند.(۱)

روضه اول حاج شیخ جعفر شوشتری – مصیبتهای مختلف سر مبارک اباعبداللّه الحسین علیه السلام یکی از مصیبتهای حضرت ابا عبداللّه علیه السلام مصیبت دفن ابا عبداللّه علیه السلام است هر متوفا و مرده ای را دفن می کنند، حتی ابن سعد ملعون پس از واقعه جانگداز عاشورا یک روز در بیابان کربلا توقف کرد و اجساد نحس کشتگان سپاه خود را به خاک سپرد امّا حضرت ابا عبداللّه علیه السلام را بعوض دفن در زمین از زمین بلند کردند یعنی سر مقدّسش را (که اصل بدن انسان سر اوست و تا سر دفن نشود اگر بدن دفن شده باشد دفن کامل انجام نشده است) به نیزه کردند امّا به این هم اکتفا نکردند، سر را به نیزه کردند علاوه بر آن به درختی در کوفه آویزان کردند، در مسیر کوفه و در کوفه بسوی آن سر مبارک سنگ پرتاب می کردند، بعلاوه در جلو دیدگان این سر، اطفال و یتیمان او را سیلی و تازیانه می زدند و زینب را در غل و زنجیر با تازیانه اسارت می بردند. اذیتهای دیگر نیز به این سر مبارک وارد شد، آن را به دربار ابن زیاد حرام زاده بردند، در دروازه شام آویزان کردند و به مجلس یزید بردند، مصیبت بزرگتری که در

۱- . کمره ای، محمد باقر، در کربلا چه گذشت؟، ترجمه نفس المهموم شیخ عباس قمی، ص۵۹۳.

شام بر این سر مبارك وارد شد که از زدن خیزران بر لب و دندان مبارکش بزرگتر بود حاضر شدن این سر، بارها و بارها در مجالسی بود که یزید برای خود شراب می طلبید تا جایی که نقل شده است یزید شراب می خورد و ته پیاله های شراب خود را به قصد جسارت به سر مبارك مظلوم کربلا در کنار طشت طلایی که سر امام در آن بود می ریخت.(۱)

روضه دوم حاج شیخ جعفر شوشتری – مصیبتهای مختلف سر مبارک امام حسین علیه السلام

در روایت است که اگر کسی کمک و یاری دفن و کفن و مشایعت و تشییع مؤمنی را بکند در قبر به آن مؤمن خطاب می رسد اوّل لطف و رحمتی که بتو ای بنده مؤمن خود میکنم این است که همه تشییع کنندگان و زحمت کشهای کفن و دفن تو را بتو می بخشم و بواسطه تو آنها را می آمرزم، حالا بیائید برای تقرب به خدا یک مؤمنی (بلکه امام مؤمنین و سید شهدای عالم از اول تا آخر) را دفن و کفن کنیم، بیاید حسین را امشب ما دفن و کفن کنیم میان مردم مشهور است که جسد ابا عبداللّه علیه السلام سه روز بر روی زمین گرم کربلا افتاده بود، امّا من می گویم بدن مبارک آقا چهل شبانه روز بی کفن و دفن مانده بود چون که عمده اعضای بدن سر انسان است تا سر یک میت دفن نشود دفن کامل آن بر بدن انجام نگرفته است (هر وقت سر ببدن ملحق شد در کنار بدن دفن شد دفن کامل صورت گرفته است) حالا بعضی می گویند: این سر در کنار حضرت امیر در نجف دفن شد، بعضی می گویند در شام دفن شد، بعضی می گویند سر مبارک در مصر دفن شد، امّا در تاریخ از قول کسی که موکل سر آقا بوده (یعنی نیزه دار سر ابا عبداللّه علیه السلام) نقل می کنند که ناگاه صورت نورانی

۱- . رجایی، غلامعلی، گزیده از بیانات حاج شیخ جعفر شوشتری، ص۱۴۴.

پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم در نظرم آمد، آن سر مبارک از سر نیزه خم شد در آغوش پیغمبر قرار و آرام گرفت و از سر نیزه غائب شد، حالا بیائید با هم به کمک رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلمبرویم و این سر را دفن کنیم.

این سر تابوت لازم ندارد، چون خودش چند تابوت دارد، یکی تابوت طشت طلائی است که سر مبارک در آن جا گرفته بود، در مجلس ابن زیاد ومجلس یزید علیه اللّعنه تابوت دیگری هم دارد و آن سرنیزه است، کفن هم نمی خواهد چون وقتی بدن ابا عبداللّه علیه السلام را عریان کردند خداوند عالم نوری را بر بدن حسین علیه السلام قرار داد که آن بدنِ عریان دیده نشود. حالاـ سر ابا عبداللّه علیه السلام هم کفن پوش آن نور شده دیگر کفنی نمی خواهد. یک مرد شامی نقل می کند در غرفه نشسته بودم دیدم جلوی چشمانم نوری ساطع شد و به آسمان پرتو افکن شد، دیدم این نور از سر بریده ای است که بر نیزه کرده بودند، راهب نصرانی هم می گفت، در میان خیل اسرا چشمم به سری نورانی افتاد و او را به صومعه خودم بردم و یک شب با او مناجات کردم، آن سر را با مشک و عنبر و کافور شستم بدست او اسلام آوردم و مسلمان شدم. آن سر می گفت: ای راهب نصرانی من حسین فرزند دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم پیغمبر آخر الزمان هستم، شاید می فرمود، مرا امت پیغمبرم با لب تشنه شهید کردند و سرم را از قفا جدا کردند و الان بهمراه اهل بیت اسیرم به کوفه می برند، خوب حالا غسل این سر مانده به چه آبی او را غسل بدهیم بیائید با اشک چشمانمان و با خون دلمان این سر را شستشو بکنیم و غسل بدهیم حالا کجا دفن کنیم، بیائید همه با هم سر مبارک ابا عبداللّه علیه السلام را دفن باطنی و معنوی کنیم و آن را در دل و قلب خودمان جا دهیم تا انشاء اللّه همیشه دل ما داغدار و محزون مصائب ابا عبداللّه باشد.(۱)

۱- . رجایی، غلامعلی، گزیده از بیانات حاج شیخ جعفر شوشتری، ص۱۴۵.

فصل ششم: مشاهد رأس الحسین علیه السلام

اشاره

ص:۱۸۱

صفحه سفید

ص:۱۸۲

مسجد الحسین علیه السلام در حماه

اما زیارتگاه «حماه» در بعضی کتب از برخی ارباب مقاتل نقل شده است که گفت:

من در سفر حج به «حماه» رسیدم و میان باغات آنجا به مسجدی برخوردم که آن را «مسجد الحسین» می خواندند؛ گوید: وارد مسجد شدم و در یکی از ساختمانهایش پرده ای به دیوار آویخته بود، پرده را بالا زدم و پشتِ آن سنگِ مورّبی نصب بود که جای گردنی بر آن فرو رفتگی داشت و خون خشکی در آن نمایان بود، از یکی از خادمان مسجد پرسیدم: این سنگ و این اثرِ خون چیست؟ گفت: این سنگی است که حاملین سرِ حسین علیه السلام به شام، آن سر را روی آن نهاده اند و نقش گرفته است... الخ.(۱)

مشهد رأس الحسین علیه السلام – مسجد حنّانه – در شمال نجف

در پشت کوفه نزد قائم الغری مسجدی است به نام مسجد «حنانه» که زیارت حسین علیه السلام به مناسبت آنکه سرش را در آنجا نهادند مستحب است. این مسجد در شمال نجف قرار دارد و در کنارش الثویه قرار دارد که مدفن یاران خاص علی علیه السلام است. مسجد حنانه در مقابل دانشگاه نجف (جامعه النجف) می باشد و بین راه نجف و کوفه واقع است که البته به نجف نزدیکتر است.

۱- . کمره ای، محمد باقر، در کربلا چه گذشت؟، ترجمه نفس المهموم شیخ عباس قمی، ص۵۴۹.

مفید و سیّد و شهید در باب زیارت امیرالمؤمنین علیه السلام گفته اند: چون به علم که حنانه است رسیدی آنجا دو رکعت نماز بخوان؛ محمّد بن ابی عمیر، از مفضل بن عمر روایت کرده که: امام صادق علیه السلام به ستون خم راهِ غری گذشت ودر آنجا دو رکعت نماز خواند، به او گفتند: این چه نمازی است؟ فرمود: اینجا موضعِ سرِ جدّم حسین علیه السلام است، چون ازکربلا آمدند آن را در اینجا نهادند و از اینجا نزد عبید اللّه لعین بردند.(۱)

رأس الحسین علیه السلام در دمشق

به فرمان یزید سر مبارک امام حسین علیه السلام را از مجلس بیرون برده و به همراه سایر سرهای شهداء سه روز بر باب القصر آویزان کردند.(۲)

پس از آن مدت، سر مبارک امام حسین علیه السلام را پایین آورده و در گوشه شمال شرقی مسجد در اطاقکی قرار دادند. این سر چند روز در این مکان قرار داشت. بعدها در آن جا بقعه ای بیاد بود این حادثه غم انگیز ساختند که به «رأس الحُسین علیه السلام» مشهور شد.(۳)

این مکان پس از محراب و مسجد «امام زین العابدین علیه السلام» در داخل اطاقی به ابعاد ۴×۳ قرار دارد و در جدار داخلی گنبد آن اسامی ائمّه علیهم السلام نقش بسته است. در داخل شبستان مقام امام سجّاد علیه السلام محفظه ای از نقره و بسیار کوچک به اندازه سر یک انسان در داخل دیوار به یاد محل قرار دادن سر مبارک حضرت جاسازی شده است. در سمت چپ این محفظه نقره ای، شبستان و یا اطاقی که از آن یاد کردیم به وسیله دری آهنین جدا می شود. در

۱- . کمره ای، محمد باقر، در کربلا چه گذشت؟، ترجمه نفس المهموم شیخ عباس قمی، ص۵۴۹.
۲- . قائدان، اصغر، تاریخ و اماکن زیارتی و سیاحتی سوریه بنقل از مقتل الحسین خوارزمی، ج۲، ص۷۵.
۳- . قائدان، اصغر، تاریخ و اماکن زیارتی و سیاحتی سوریه بنقل از نهایه الارب فی متون الارب، نویری ترجمه دامغانی، ج۷، ص۲۰۳.

سمت چپ آن ضریحی کوچک ازنقره و بصورت مستطیل به ابعاد ۱×۵/۱ متی می باشد. داخل این مکان یا ضریح، پایه ای مستقر شده و بالای آن چیزی به شکل سر با پوشش قرمز رنگ که گویا از چوب و یا سنگ ساخته اند قرار داده شده است.

مشهد الحسین علیه السلام در حلب

یکی از اماکنی که نزد شیعه اهمیت بسزایی دارد، «مسجد الحسین علیه السلام» یا «مسجد النقطه» است. این مکان یادآور خاطره تلخی در تاریخ تشیع است. هنگامی که کاروان اسرا و سرهای شهدای کربلا از سرزمین عراق به منطقه شمالی شام یعنی حلب رسیدند، در کنار تپه یا کوهی به نام جوشن - در غرب حلب - کاروان یک شب متوقف شد تا لختی بیاساید و دوباره حرکت به سوی دمشق را صبحگاهان از سر گیرد. نگهبانان و حاملان سرهای مقدس نیز به استراحت نشسته و سر مبارک امام حسین علیه السلام را بر صخره ای قرار دادند. هنگام طلوع آفتاب که سر مقدس را برداشتند، چند قطره ای خون بر این صخره یا سنگ جاری گشته بود. پس از حرکت کاروان، مردم حلب از این مسأله خبر یافته و اطراف آن قطرات خون، جمع شده و به عزاداری و شیون وزاری برکشتگان کربلا و نواده رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم پرداختند.

بر اساس روایات شیعه، همه ساله در روز عاشورا آن خون بر سنگ می جوشید و توجه بسیاری از مردم شام را بخود جلب کرده بود تا اینکه عبد الملک بن مروان اموی دستور انتقال سنگ را از آن نقطه داد و از آن پس اثری از آن دیده نشد. بعدها سیف الدوله حمدانی شیعه بر مکان آن سنگ، حجره و جامعی ساخت و آن را مسجد النقطه نامید.(۱) مشهد الحسین علیه السلام امروزه در

۱- . قائدان، اصغر، تاریخ و اماکن زیارتی و سیاحتی سوریه، بنقل از مقتل الحسین، عبد الرزاق مقرم، ص۴۴۴.

شهر حلب معروف و مورد زیارت اهالی و زائران حضرت زینب علیهاالسلام - که از طریق ترکیه و مرز زمینی به سوریه می روند - قرار دارد. محل مسجد الحسین علیه السلام اکنون به «حیّ الانصاری» مشهور و سمت پل هوایی است. تپه جوشن نیز به رغم اینکه خانه های متعددی بر فراز آن ساخته شده است ولی همچنان باقی است. مکان مشهد الحسین علیه السلامسمت راست خیابان اصلی و حدود پنجاه متر بالاتر از آن است که صحن بزرگی داشته و بر در ورودی، نام این مکان بر روی سنگی حجاری شده است. در انتهای صحن و حیاط در دیگری است که به داخل شبستان و محل اصلی مشهد مرتبط است، بر در ورودی آن کتیبه ای به خط کوفی است که بر آن نوشته شده است «هذا مقام و مشهد الحسین علیه السلام» و پایین آن نیز نام سیف الدوله حمدانی به عنوان سازنده این بنا به چشم می خورد. پس از ورود، به شبستان دیگری می رسیم که در انتهای آن ایوانی قراردارد و کنار آن ضریحی کوچک به ابعاد ۱×۵/۱ متر و به رنگ زرد دیده می شود. در داخل آن سنگی بر روی استوانه ای قرار داده شده و این جا همان مکانی است که سر مقدس امام حسین علیه السلام در آن روز بر آن گذاشته شده و قطره هایی از خون بر آن ریخته است. هر چند که رنگ قسمتی از سنگ متمایل به قرمز شبیه خون است ولی چنانچه گفته شده سنگ مذکور به وسیله ولید بن عبد الملك از آن جا برداشته شده است. نویسنده کتاب «حلب والتشیع» می نویسد سنگ مزبور به مشهد الطرح یعنی مشهد المحسن منتقل شده است. بنای مشهد الحسین در سال ۳۵۰ هجری بوسیله سیف الدوله است.(۱)

۱- . قائدان، اصغر، تاریخ و اماک-ن زیارتی و س-یاحتی س-وریه، به نقل از کتاب حلب والتش-یع، ابراهیم نصراللّه، ص۳۱.

فصل هفتم: اقوال در محل دفن رأس الحسین علیه السلام

اشاره

ص:۱۸۷

صفحه سفید

ص:۱۸۸

اقوال در محل دفن رأس الحسین علیه السلام

اقوال در محل دفن سر امام حسین علیه السلام مختلف است سبط در «تذکره» گفته: درباره آن پنج قول است.

۱- دفن در کربلا ۲- دفن در مدینه نزد قبر مادرش ۳- در دمشق ۴- در مسجد رقه ۵ - در قاهره.(۱)

کربلا – الحاق سر مقدس امام حسین علیه السلام به بدن

سیّد رحمه الله گوید: راجع به سرِ حسین

علیه السلام روایت شده که به کربلا برگردانیدند

و به تن شریفش پیوستند و عمل طایفه شیعه بر این پایه استوار است.

مشهور نزد علمای امامیه این است که با تن شریف بوسیله امام چهارم دفن شده است.

ابن شـهرآشوب گوید: سیّد مرتضی در یکی از رساله های خود گفته: سرِ حسین علیه السلام از شام به کربلا برگردانیده شد و به بدن پیوست و طوسی زیارت اربعین را از اینجا دانسته و در «تاریخ حبیب السیر» است که: یزید همه

ص:۱۸۹

۱- . کمره ای، محمد باقر، در کربلا چه گذشت؟، ترجمه نفس المهموم شیخ عباس قمی، ص۵۹۵.

سرهای شهدا را به علی بن الحسین علیه السلامداد و آن حضرت روز بیستم صفر آنها

را به بدنها ملحق کرد و به مدینه متوجه شد و گفته: این اصحّ روایات در مدفن سر است.(۱)

نجف اشرف در کنار بدن حضرت علی علیه السلام

بعضی از مورخان شیعه معتقدند که در کنار بدن حضرت علی علیه السلام در نجف اشرف مدفون شده و لذا در بالای سر امام علی علیه السلام زیارت امام حسین علیه السلام سفارش شده است.(۲)

مدینه در بقیع

جمعی گویند: یزید سر امام حسین علیه السلام را نزد عمرو بن سعید بن عاص عامل مدینه فرستاد و عمرو گفت: کاش آن را برایم نمی فرستاد و دستور داد در بقیع دفن شد.

دمشق در باب الفرادیس

کسانی چون ابن جوزی، ابن ایاس، قلقشندی، مقریزی و سایر مورخان اهل سنت گفته اند سر امام حسین علیه السلام در خزانه یزید بود تا منصور بن جمهور آن را گشود و سر را در سبد سرخی یافت که هنوز اثر خضاب سیاه رنگی در آن بود و آن را در «باب الفرادیس» دمشق دفن کرد.

۱- . کمره ای، محمد باقر، در کربلا چه گذشت؟، ترجمه نفس المهموم شیخ عباس قمی، ص۵۹۵.

۲- . قائدان، اصغر، تاریخ و اماکن زیارتی و سیاحتی سوریه به نقل از مجلسی، بحار الانوار، ج۴۵، ص۱۷۸.

دمشق در قبرستان باب الصغیر

روایت دیگری حاکی است که سر مبارک تا دوران سلیمان بن عبدالملک در خزانه بنی امیه بود و او دستور داد سر را آوردند و پس از معطر ساختن، پنج پارچه کفن دیبا بر آن پوشانید و با جمعی از اصحاب خود بر آن نماز خواند و در قبرستان مسلمانان (احتمالاً باب الصغیر) بخاک سپردند. پس از آنکه عمر بن عبد العزیز به خلافت رسید از محل دفن سر جویا شد و آن محل را شکافت و سر را برداشت و کسی نمی داند چه کرد، بعضی معتقدند به کربلا فرستاد تا در کنار بدن مطهر بخاک سپرده شود.(۱)

فلسطین در عسقلان

سلیمان بن عبدالملک اموی سر مقدّس را در مقابر مسلمین ولی نه در دمشق بلکه در عسقلان فلسطین دفن کرد، چون حدس می زد که اگر در شام دفن شود، برای مدفن سرِ امام در آینده روزی شأنی بروز کند و نمی خواست این شأن در دمشق باشد فلذا او را تا عسقلان بدور کرد و در سال ۵۴۸ فاطمیّین سر مقدّس را از محل دفنش در عسقلان به محل فعلی در قاهره بردند... (۲).

مصر در قاهره – مقام رأس الحسین علیه السلام

برخی مورخان اهل سنت گفته اند سر مبارک در خزانه یزید بود سپس او را کفن کرده و در باب الفرادیس (نزدیک حرم حضرت رقیه) بخاک سپردند.

۱- . قائدان، اصغر، تاریخ و اماکن زیارتی و سیاحتی سوریه، بنقل از نویری، نهایه الارب فی متون الارب، ج۷، ص۲۰۸.

۲- . شهرستانی، تاریخچه عزاداری حسینی، ص۱۳۶.

بعدها خلفای فاطمی آن را از باب الفرادیس به عسقلان مصر و سپس در سال

۵۴۸ به قاهره منتقل و در قصر زمرد بخاک سپردند که اکنون مقام رأس الحسین در آنجا معروف است.(۱)

ص:۱۹۲

۱- . قائدان، اصغر، تاریخ و اماکن زیارتی و سیاحتی سوریه، بنقل از مراقد اهل بیت بالقاهره، محمد زکی ابراهیم، ص۲۷.

فصل هشتم: مصائب رُؤُوس الشَّهَدا

اشاره

ص:۱۹۳

صفحه سفید

ص:۱۹۴

انداختن سر مسلم بن عقیل علیه السلام از بالای قصر بر زمین

اشاره

ابن زیاد به «بکر بن حمران» دستور داد که آنحضرت را بالای قصر ببرد و به قتل برساند، بکر بن حمران، مسلم را بالای قصر می برد، مسلم علیه السلامتسبیح و ذکر خدا می گفت و بر پیامبر صلی الله علیه و آله وسلمصلوات می فرستاد و می گفت: خدایا خودت بین ما و این گروه حکم کن. بکر بن حمران که ضربت سختی از مسلم علیه السلام خورده بود وکینه مسلم علیه السلام را در دل داشت آنحضرت را بالای قصر برد، و او را از بالای قصر به طرف زمین سرازیر کرد و گردنش را زد، سر مقدّسش جدا گردید، سرش را به زمین انداخت و سپس بدنش را از بالا ـ به سوی زمین افکند و با این کیفیت جانخراش آنحضرت را شهید کرد.(۱)

سینه زنی

اهل کوفه بسته اند

در به روی میهمان

مسلم بشکسته دل

بی کس و تنها بُوَد

دیده گریان از غمش

زاده زهرا بُوَد

از در و دیوار بام

در میان کوچه ها

ص:۱۹۵

۱- . محمّدی اشتهاردی، محمّد، سوگنامه آل محمّد صلی الله علیه و آله وسلم؛ بنقل از اللّهوف، ص۵۸؛ اعلام الوری، ص۲۲۶.

میخورد بر پیکرش

آتش سنگ و جفا

لحظه آخر کند

رو بسوی کربلا

گوید ای مولای من

جان کنم بهرت فدا

شد سرش از تن جدا

نایب خون خدا

می دهد از دل ندا

یا حسین کوفه میا

* * *

فرستادن سر مسلم و هانی برای یزید

ابن زیاد سر بریده مسلم علیه السلام و هانی را برای یزید فرستاد، و جریان را در ضمن نامه ای برای یزید نوشت و برای او فرستاد. یزید در پاسخ، از ابن زیاد تشکر کرد و به او دستور اکید داد که برای مقابله باحسین و یارانش آماده گردد... . و نیز نقل شده: یزید دستور داد سر بریده آن دو بزرگوار را در بالای دروازه دمشق، آویزان کردند. «وَاَنْفَذَ الرَّأسَیْنِ اِلی یَزیدَ، فَنَصَبَهُما فی دَربٍ مِنْ

دَمِشْقٍ».(۱)

جداکردن سر دو طفلان مسلم و بردن آن دو سر به قصر ابن زیاد

حارث متوجه کودکان گردید، آنها گریه می کردند و می لرزیدند، گفتند: به ما مهلت بده دو رکعت نماز بخوانیم (طبق نقلی) به آنها مهلت نداد، خواست برادر بزرگتر (محمّد) را بکشد، ابراهیم خود را به جلو شمشیر او افکند، خواست ابراهیم را بکشد، محمّد خود را به جلو شمشیر انداخت، سر انجام شمشیر بر گردن محمد زد و سرش را از بدنش جدا نمود و جسد او را به آب

۱- . محمّدی اشتهاردی، محمّد، سوگنامه آل محمّد صلی الله علیه و آله وسلم؛ مقتل الحسین مقرّم، ص۱۸۷.

فرات انداخت، برادر کوچک برخاست و سر برادر را بدست گرفت و آن را می بوسید، حارث به سوی او متوجه شد و سر را از او گرفت و شمشیر بر گردن او زد، سر او نیز از بدن جدا شد، جسد او را نیز به آب افکند، سرها را در توبره خود نهاد و با شتاب به قصر فرمانداری نزد ابن زیاد برد، سرها را نزد او گذاشت.

ابن زیاد گفت: این سرها از آن کیست؟ حارث گفت: سرهای دشمنان تو است، به آنها دست یافتم و کشتم و سرشان را نزد تو آوردم تا به وعده خود (جایزه) وفا کنی و پاداش جزیل مرا بدهی.

ابن زیاد گفت: کدام دشمنانم؟ حارث گفت: پسران مسلم علیه السلامهستند.

ابن زیاد دستور داد سرها را شستند و پاکیزه نمودند و در میان طبق جلو او گذاردند، سپس ابن زیاد به حارث گفت: «وای بر تو، آیا از خدا نترسیدی که دو کودک بی گناه را کشتی...».

آنگاه ابن زیاد به ندیم خود بنام «مقاتل» که از محبّین اهل بیت علیهم السلام بود گفت: این ملعون بدون اجازه من این دو کودک را کشته است او را به همان مکانی که آنها را کشته ببر و بهر نحوی که خودت می خواهی او را بکش. مقاتل از این مأموریت بسیار خوشحال شد، شانه های حارث را محکم بست، و با پای برهنه و سر برهنه در کوچه های کوفه او را عبور می داد، و سرهای نازنین طفلان مسلم علیه السلام نیز همراهش بود، و در کوچه ها و جادّه ها فریاد می زد:

«اَیُّها النّاسُ هذا قاتِلُ الصَّبِیَّیْنِ». ای مردم، این شخص کودکان مسلم را کشته است. مردم گریه می کردند و حارث را لعنت می نمودند، جمعیت بسیار جمع شدند و با هم کنار آب فرات آمدند، ناگاه در آنجا دو جنازه غلام و پسر جوان و همسر مجروح و کتک خورده حارث را دیدند و از بی رحمی و

خباثت حارث تعجّب کردند. حارث به مقاتل گفت: ده هزار دینار به تو می دهم، مرا آزاد کن.

مقاتل گفت: سوگند به خدا اگر همه اموال دنیا مال تو باشد و به من بدهی، تو را آزاد نمی کنم، و من با کشتن تو خواهان بهشت هستم، آنگاه دستها و پاهای حارث را قطع کرد و به آب انداخت، چشم و گوش و شکمش را درید، سپس مردم لاشه ناپاک او را به آتش کشیدند... .(۱)

انداختن سر وهب را، به سوی لشگر امام حسین علیه السلام

وهب همچنان جنگید تا او را اسیر کرده نزد عمر سعد آوردند، عمر سعد که صلابت و دلاوری او را دیده بود، به او گفت: «ما اَشَدَّ صَوْلَتَکَ» چقدر صولت و رشادت سختی داری!

سپس دستور داد گردنش را زدند، و سر بریده اش را به سوی لشگر امام حسین علیه السلام انداختند. مادرش قمر، سر او را گرفت و به آغوش کشید و خون صورتش را پاک کرد، و گفت: حمد و سپاس خداوندی را که با شهادت تو، روی مرا سفید کرد.

سپس سر بریده فرزندش را به سوی دشمن انداخت (یعنی متاعی را که در راه خدا دادم پس نمی گیرم).

وهب هنگام شهادت ۲۵ سال داشت، او و خانواده اش (هانیه) در روز عاشورا ده روز بود که به اسلام گرویده بودند و در پیکر وهب اثر هفتاد ضربه شمشیر و نیزه و تیر دیده می شد.(۲)

۱- . محمّدی اشتهاردی، محمّد، سوگنامه آل محمّد صلی الله علیه و آله وسلم؛ بنقل از معالی السبطین، ج۲، ص۷۲.

۲- . محمّدی اشتهاردی، محمّد، سوگنامه آل محمّد صلی الله علیه و آله وسلم؛ بنقل از معالی السبطین، ج۱، ص۲۸۶ – ۲۸۸.

سر مجروح حرّ بن یزید ریاحی و دستمال امام حسین علیه السلام

حرّ با شجاعتی بی بدیل با دشمن جنگید و بسیاری از آنها را به خاک هلاکت افکند، تا اینکه اسب او ناتوان گشت، او پیاده شد و به جنگ ادامه داد، پس از کشتن چهل و چند نفر به زمین افتاد، یاران امام پیکر به خون طپیده او را که هنوز رمقی داشت به حضور امام آوردند، امام خون صورت حُر را پاک می کرد و می فرمود: «اَنْتَ الْحُرُّ کَما سَمَّتْکَ اُمُّکَ وَاَنْتَ الْحُرُّ فِی الدُّنْیا

وَالْاخِرَهِ». تو آزادی همانگونه که مادرت تو را آزاد نامید، تو در دنیا و آخرت آزاد هستی.(۱)

نقل شده: امام حسین علیه السلام دید از سر مجروح حُرّ خون جاری است، با دستمال خود سر او را بست، و او را با همان دستمال دفن کردند.(۲)

پرتاب کردن سر عمرو بن جناده به سوی لشکر امام حسین علیه السلام

عمرو بن جناده که پسری ۲۱ ساله بود و مادرش نیز در کربلا بود و پدرش جُناده بن حارث انصاری قبل از او به شهادت رسید، به میدان تاخت، امام حسین علیه السلام او را شناخت، فرمود: این جوان است و پدرش کشته شده شاید مادرش راضی نباشد، عمرو گفت: «مادرم به من امر کرده که با دشمن بجنگم» او به دشمن حمله کرد و همچنان جنگید تا به شهادت رسید، دشمن سرش را از بدن جدا کرد و آن را به سوی لشکر حسین علیه السلام پرتاب نمود، مادرش آن سر را برداشت و خطاب به او گفت:

۱- . محمّدی اشتهاردی، محمّد، سوگنامه آل محمّد صلی الله علیه و آله وسلم؛ بنقل از بحار، ج۴۵، ص۱۴ و۱۵.

۲- . محمّدی اشتهاردی، محمّد، سوگنامه آل محمّد صلی الله علیه و آله وسلم؛ بنقل از معالی السّبطین، ج۱، ص۳۶۸، بحار، ج۴۵، ص۱۴.

اَحْسَنْتَ یا بُنَیَّ یا سُرُورَ قَلْبی وَیا قُرَّهَ عَیْنی.

«آفرین ای پسرم و ای شادی قلبم و ای نور چشمم».

سپس آن سر را به سوی دشمن افکند (یعنی ما متاعی را که در راه دوست می دهیم پس نمی گیریم) آنگاه عمود خیمه خود را بدست گرفت و به نقلی شمشیری بدست گرفت و به دشمن حمله کرد و دو نفر از دشمن را کشت. امام حسین علیه السلام او را به خیمه اش برگردانید و برای او دعا کرد.(۱)

یادی از سر مطهر حضرت علی اکبر علیه السلام در زیارتی بنقل از امام صادق علیه السلام

در زیارت حضرت علی اکبر علیه السلام از امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمود: «پدر و مادرم قربان سر بریده و کشته ای بی جرم؛ پدر و مادرم قربان خونت که تا نزد حبیب خدا بالا رفت، و پدر و مادرم قربانت که در برابر پدر به میدان شتافتی و او تو را در راه خدا داد و بر تو می گریست و دلش بر تو می سوخت و خونت را تا دل آسمان می پاشید و قطره ای از آن بر نمی گشت و ناله اش برای تو خاموش نمی شد».(۲)

جدا شدن سر حضرت علی اصغر علیه السلام با تیر سه شعبه

مادرش رباب دختر امرء القیس بن عدی، دختر هند الهنود است.

سیّد رحمه الله گوید: چون حسین علیه السلام کشته های جوانان و دوستان خود را دید و دل بر شهادت نهاد و فریاد زد:

۱- . محمّدی اشتهاردی، محمّد، سوگنامه آل محمّد صلی الله علیه و آله وسلم؛ بنقل از بحار، ج۴۵، ص۲۷ - ۲۸؛ مقتل خوارزمی، ج۲، ص۲۲.

۲- . کمره ای، محمد باقر، در کربلا چه گذشت؟، ترجمه نفس المهموم شیخ عباس قمی، ص۳۹۲.

آیا کسی هست از حرم رسول خدا دفاع کند؟

آیا یگانه پرستی هست که از خدا درباره ما بترسد؟

آیا دادرسی هست که برای خدا به داد ما برسد؟

آیا کسی به امید آنچه نزد خدا است به ما کمک می دهد؟

آواز زنان به ناله بلند شد و او جلوی درِ خیمه آمد و به زینب گفت: کودک صغیرم را بده وداعش کنم، او را گرفت و سَر خم کرد تا ببوسدش؛ حرمله بن کاهل اسدی تیر انداخت و بر گلوی آن طفل رسید و سرِ او را برید. شاعر خوش تعبیر کرده:

چه خم شد تا ببوسد طفل خود را

گلویش تیر پیش از وی ببوسد

به زینب فرمود: او را بگیر، کف را از خونش پر کرد و به آسمان پاشید و گفت: چون خدا ناظر است، هر مصیبتی بر من آسان است.

شیخ مفید درباره شیرخوار گفته است: حسین علیه السلام جلوی خیمه ها نشست و پسرش عبداللّٰه بن حسین را که طفل بود نزد او آوردند و مردی از بنی اسد او را با تیری ذبح کرد.

ازدی گفت: عقبه بن بشیر اسدی از امام پنجم علیه السلام روایت کرد که فرمود: ای بنی اسد، ما در میان شما خونی داریم، گفتم: ای ابوجعفر، مرا در آن چه گناهی است؟ آن خون، کدام است؟ فرمود: کودکی از حسین علیه السلام را نزد او آوردند و در دامنش نهادند، یکی از شما بنی اسد تیری زد و او را سر برید، حسین علیه السلام خونش را گرفت و چون دو کفش پر شد، آن را به زمین ریخت، سپس فرمود: بار خدایا، اگر نصرت از آسمان را بر ما بستی، عوضِ بهتری به ما بده و از این ستمکاران انتقام ما را بکش.

سبط در«تذکره»از هشام بن محمّد کلبی روایت کرده که: چون حسین علیه السلام

دید بر کشتن او اصرار دارند، قرآنی بر گرفت و آن را گشود و بر سر نهاد و فریاد کشید: حَکَم میان من و شما قرآن و جدّم رسول خدا است، ای مردم، برای چه خونم را حلال می دانید؟... حسین علیه السلام رو برگردانید و دید طفلش از تشنگی گریان است، او را به دست گرفت، گفت: ای مردم، اگر به من رحم نمی کنید، به این طفل رحم کنید؛ مردی تیری زد و آن طفل را سربرید، حسین علیه السلامگریست و فرمود: خدایا، میان ما و مردمی که ما را دعوت کردند تا نصرت کنند و به عوض، ما را کشتند حَکَم باش؛ از فراز آسمان به او آواز رسید که او را واگذار که دایه ای در بهشت دارد.

ابن نما گوید: او را برداشت با کشتگان اهل بیت گذاشت.

محمّد بن طلحه در «مطالب السؤول» گفته است به نقل از کتاب «فتوح» که: حسین علیه السلام پسر صغیری داشت و تیری به او رسید و او را کشت و با شمشیر گوری برای او کند و بر او نماز خواند و او را به خاک سپرد.

در «احتجاج» گوید: چون تنها شد و جز پسرش امام چهارم علیه السلامو شیر خوار دیگری به نام عبداللّه از او نماند، آن طفل را گرفت وداع کند، تیری آمد و در گلوی آن شیرخوار نشست و او را کشت و از اسب پیاده شد و با غلاف شمشیر گودی کند، او را خون آلود زیر ریگها دفن کرد.(۱)

به نظر قاصر نگارنده آنچه از گفتار گوناگون که در کتابهای مقاتل آمده استفاده می شود که در روز عاشورا دو کودک شیرخوار به شهادت رسیده اند.

۱ - عبداللّه رضیع که در همان روز عاشورا به دنیا آمد و نام مادرش اُمّ اسحاق دختر طلحه بن عبداللّه بود.

۱- . کمره ای، محمد باقر، در کربلا چه گذشت؟، ترجمه نفس المهموم شیخ عباس قمی، ص ۴۴۰ - ۴۴۳.

۲ – علی اصغر (طفل شش ماهه) که مادرش رباب دختر امرءالقیس بوده

است.(۱) و علی اصغر با سکینه از جانب مادر نیز برادر و خواهر بودند.

و در کتاب منتخب التواریخ نقل شده: در یکی از زیارات عاشورا آمده: وَعَلی وَلَدِکَ عَلِیٍّ الْأَصْغَرِ الَّذی فُجِعْتَ بِهِ.

«و سلام بر فرزند تو علی اصغر که در مورد او مصیبت سختی بر تو وارد شد».(۲)

امام حسین علیه السلام نزد خواهرش اُمّ کلثوم (زینب صغری) آمد و به او فرمود: ای خواهر! ترا در مورد نگهداری کودک شیرخوارم، سفارش می کنم، زیرا او کودک شش ماهه است و مراقبت نیازدارد.

امّ کلثوم عرض کرد: برادرم، این کودک سه روز است که آب نیاشامیده از قوم برای او شربت آبی بگیر.

امام حسین علیه السلام علی اصغرش را در آغوش گرفت و به سوی قوم رفت، خطاب به قوم فرمود: «شما برادر و فرزندان و یارانم را کشتید، و از آنها جز این کودک باقی نمانده که از شدت تشنگی مثل مرغ، دهان باز می کند و می بندد این کودک که گناه ندارد، نزد شما آورده ام تا به او آب بدهید».

یا قَوْمُ اِنْ لَمْ تَرْحَمُونی فَارْحَمُوا هـذا الطِّفْلَ اَما تَرَوْنَهُ کَیْفَ یَتَلَظّی عَطَشا. «ای قوم اگر به من رحم نمی کنید به این کودک رحم کنید، آیا او را نمی بینید که چگونه از شدّت و حرارت تشنگی، دهان را باز و بسته می کند؟».

هنوز سخن امام تمام نشده بود، به اشاره عمر سعد، حرمله بن کاهل اسدی گلوی نازک او را هدف تیر سه شعبه اش قرار داد که تیر به گلو اصابت کرد.

ص:۲۰۳

۱- . محمّدی اشتهاردی، محمّد، سوگنامه آل محمّد صلی الله علیه و آله وسلم، ص۳۲۲.

۲- . محمّدی اشتهاردی، محمّد، سوگنامه آل محمّد صلی الله علیه و آله وسلم؛ بنقل از منتخب التواریخ، ص۲۷۵.

فَذُبِحَ الطِّفْلُ مِنَ الْوَرِيدِ اِلَی الْوَرِيدِ، اَوْ مِنَ الْاُذُنِ اِلَی الْاُذُن. «از شریان چپ تا

شریان راست علی اصغر بریده شد، و یا از گوش تا گوش او ذبح گردید».(۱) مصیبت جگرسوزِ علی اصغر علیه السلام به قدری بر امام حسین علیه السلامسخت بود که آن حضرت در حالی که گریه می کرد، به خدا متوجه شد و عرض کرد:

«خدایا خودت بین ما و این قوم، داوری کن، آنها ما را دعوت کردند تا ما را یاری کنند، ولی به کشتن ما اقدام می کنند».

از جانب آسمان ندائی شنید:

یا حُسَيْنُ دَعْهُ فَاِنَّ لَهُ مُرْضِعا فِی الْجَنَّهِ.

«ای حسین در فکر اصغر نباش، هم اکنون دایه ای در بهشت برای شیر دادن به او آماده است».(۲)

این ندا، ندای دلداری به حسین علیه السلام بود، تا بتواند فاجعه غمبار مصیبت اصغر را تحمل کند.

و دلیل دیگر بر شدّت سختی این مصیبت اینکه: امام حسین علیه السلامهنگامی که به شهادت رسید، در روز یازدهم محرم، سکینه کنار پیکرهای شهداء آمد و گریه کرد تا بیهوش شد، امام حسین علیه السلام در عالم بی هوشی به سکینه اشعاری آموخت که برای شیعیان بخواند، دو شعر از آن اشعار این است:

لَيْتَكُمْ فی يَوْمِ عاشورا جَميعا تَنْظُرُونی

كَيْفَ اَسْتَسْقی لِطِفْلی فَاَبَوا اَنْ يَرْحَمُونی

۱- . محمّدی اشتهاردی، محمّد، سوگنامه آل محمّد صلی الله علیه و آله وسلم؛ بنقل از معالی السبطین، ج۱، ص۴۲۴؛ کبریت الاحمر، ص۱۲۶.

۲- . محمّدی اشتهاردی، محمّد، سوگنامه آل محمّد صلی الله علیه و آله وسلم؛ بنقل از معالی السبطین، ج۱، ص۴۲۴.

وَسَقُوهُ سَهْمَ بَغيٍ عَوَضَ الْماءِ الْمُعِين

يا لَرَزْءٍ وَمُصابٍ هَدَّ اَرْكانَ الْحَجُونِ

«ای کاش در روز عاشورا همه شما بودید و می دیدید که چگونه برای کودکم طلب آب کردم، قوم به من رحم نکرد، و بجای آب گوارا، کودکم را با تیر (خون) ظلم سیراب کردند، این حادثه آنچنان جانسوز و سخت وطاقت فرسا است که پایه های کوههای مکّه را خراب کرد».(۱)

و به نقل ابومخنف: جنازه علی اصغر را در حالی که خونش بر سینه اش جاری بود به سوی خیمه آورد.

سکینه به استقبال پدر شتافت و عرض کرد: یا اَبَهُ لَعَلَّکَ سَقَیْتَ اَخِی الْماءَ.

«پدر جان گویا برادرم اصغر را سیراب کردی».

امام گریه کرد و فرمود: بُنَیَّهُ هاکِ اَخاکِ مَذْبُوحا بِسَهْمِ الْاَعْدَاءِ: «دخترم بیا (قنداقه) برادرت را بگیر، که بر اثر تیر دشمن سرش جدا شده است».(۲)

خدا می داند که بر سکینه چه گذشت... .

نبش قبر حضرت علی اصغر علیه السلام و بریدن سر آن حضرت

اشاره

صاحب کتاب ریاض القدس به نقل از شیخ جعفر و بعضی از ارباب مقاتل می نویسد:

در وقت جدا کردن سرها ظالمی آمد و قبر آن طفل را نبش کرد؛ قنداقه اش را بیرون آورد و جلوی چشم مخدرات حرم و شیون آنها سر مقدّس علی اصغر را برید. در جای دیگر، صاحب کتاب ریاض القدس می نویسد: مختار

۱- . محمّدی اشتهاردی، محمّد، سوگنامه آل محمّد صلی الله علیه و آله وسلم؛ بنقل از معالی السبطین، ج۲، ص۵۳.

۲- . محمّدی اشتهاردی، محمّد، سوگنامه آل محمّد صلی الله علیه و آله وسلم؛ بنقل از معالی السبطین، ج۱، ص۴۲۵.

از ابو خلیق پرسید: ای ملعون، هیچ وقت دلت به حال آقای ما حسین سوخت؟ او در پاسخ مطالبی را می گوید؛ از جمله اینکه: برای گرفتن جایزه

سرها را از بدن جدا ساختند؛ ولی «ابو ایّوب غَنَوی» (سر کرده بیل داران در کربلا) سری به او نرسید؛ از این رو به بیل داران حکم کرد تا زمین کربلا را زیر و رو کردند و جسد آن طفل را پیدا کرده، سرش را جدا ساختند و در حالی که بر فراز نی بود، به کوفه آوردند. خودم دیدم که نزد ابن زیاد، سر امام حسین علیه السلام در تشت بود و در کنار آن نیز سر علی اصغر قرار داشت.(۱)

اشاره به ذبح طفل رضیع - شیرخوار - در زیارت ناحیه مقدّسه امام زمان «عج»

اَلسَّلامُ عَلی عَبْدِ اللّه ِبنِ الْحُسَینِ، الطِّفْلِ الرَّضیعِ، اَلْمَرْمِیِّ الصَّریعِ، اَلْمُشَحَّطِ دَما، اَلمُصَعَّدِ دَمُهُ فِی السَّماءِ، الْمَذْبُوحِ بِالسَّهْمِ فی حِجْرِ اَبیهِ، لَعَنَ اللّه ُرامِیه حَرْمَلَةَ بْنَ کاهِلِ الْاَسَدِیِّ.

«سلام بر عبداللّه شیرخوار فرزند امام حسین علیه السلام که هدف تیر قرار گرفت و در خون خود غوطه ور شد، و خونش به آسمان صعود کرد، و سرش بوسیله تیر دشمن، در آغوش پدر، ذبح گردید، خداوند قاتل و تیراندازنده به سوی او «حرمله بن کاهل» را لعنت کند».(۲)

زمزمه

تیر سه شعبه بیرون

از خانه کمان شد (۲)

حنجر شیر خواره

قلب پدر نشان شد

ص:۲۰۶

۱- . شعبانی، اولیا، فرات اشک، ص۱۶۳، به نقل از جامع النّورین سبزواری، مجلس ۲۸.

۲- . مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، ج۴۵، ص۶۶.

غنچه پرپر من – علی اصغر من (۲)

این طفل شیرخواره

باشد تمام هستم (۲)

از سوز تشنه کامی

جان داده روی دستم

غنچه پرپر من – علی اصغر من (۲)

من جز تو ای علی جان

یاری دگر ندارم (۲)

تویی تویی به سینه

نشان افتخارم

غنچه پرپر من – علی اصغر من (۲)

با حلق پاره پاره

بر من تو خنده کردی (۲)

با خنده ات پدر را

کشتی و زنده کردی

غنچه پرپر من – علی اصغر من (۲)

گریه های باغبان

نبوس اینقدر بابا آخر این لعلِ لبانم را

که با لبهای سوزانت بسوزانی زبانم را

ز فرط ضعف ای مه صورتت را تیره می بینم

توان ده با نگاهت جسم و جانِ ناتوانم را

چه می شد ای پدر یک لحظه از من دور می گشتی

نبینی تا زبان گرداندن دور دهانم را

ز اشکت آبیاری می کنی این غنچه را امّا

نمی خواهم ببینم گریه های باغبانم را

سخن سر بسته می گویم مکش پیکان ز حلقومم

که تیر حرمله سوزانده مغز استخوانم را

ص:۲۰۷

چو دیدم تیر می آید گلویم را سپر کردم

بپرس از تیر، او خود می دهد شرح بیانم را

به هر لبخند خونم از دهان بر شانه ات ریزد

چو رفتم از کَفَت بینی به پیراهن نشانم را

ز تو ممنونم ای تیر سه شعبه ساکتم کردی

که دیگر نشنود در خیمه ها مادر فغانم را

* * *

ماهپاره

اصغر که در صف شهدا ماهپاره است

خونش به روز حشر به هر درد چاره است

مُحکم بگیر رشته قنداقه اش به کف

باب الحوائج است اگر چه شیرخواره است

مادر منتظر

ای سفر کرده خیمه پسرم

باز برگرد که من منتظرم

اصغرم حنجر تو پاره شده

مادرت بیکس و آواره شده

داغ من بیشتر از بیش بُوَد

که رگِ حنجرِ تو ریش بُوَد

خجلم از تو گُلِ بی شیرم

بی تو سوگند که من می میرم

تیر سه شعبه حرمله

الهی حرمله از غم بسوزی

که دیگر حنجر طفلی ندوزی

ص:۲۰۸

به چشم خویش می کردم نظاره

گلوی اصغرم شد پاره پاره

مچین خشت لحد تا من بیایم

تماشایِ رخ اصغر نمایم

دوید او را گرفت با آه و زاری

که ای اصغر مگر مادر نداری

* * *

مثل ماهی

بابا جون تو بغلم، این همه دست و پا نزن

اینجوری لباتا بر هم، مثل ماهی ها نزن

بِذار خونا پاک کنم، یِه ذرّه حالت جا بیاد

یکی کمی طاقت بیار، تا مادرم زهرا بیاد

وقتی با مادر بری، هیچ غم و غصه نداری

اما یادت باشه که، سر را به سینَش نَذاری

قحطی آب

در خیمه آل عبا قحطی آب است

یک کودک شش ماهه ای در سوز و تاب است

آن شیرخواره از عطش در التهاب است

بی هوش افتاده به دامان رباب است

در هر نگاهش خواهشی از بهر آب است

امّا نگاه کوچکِ او بی جواب است

ص:۲۰۹

سرهای بریده شهیدان

عمر سعد دستور داد: سر از بدن همه شهدای کربلا جدا کردند، سپس آن

سرها را بین طوایف مختلف تقسیم نمود تا به کوفه نزد ابن زیاد ببرند و تقرّب جویند و جایزه بگیرند.

در مجموع ۷۸ سر بود.

۱۳ سر را به قبیله کِنده به سرپرستی قیس بن اشعث سپرد.

۱۲ سر را به قبیله هوازن به سرپرستی شمر سپرد.

۱۷ سر را به قبیله تمیم سپرد. ۱۶ سر را به طایفه بنی اسد سپرد.

۷ سر را به طایفه مَذْحِج سپرد (که جمعا ۶۵ سر می شود) و بقیه را بین طوائف دیگر تقسیم نمود.(۱)

ولی در کتاب مناقب ابن شهرآشوب آمده: ۲۰ سر را به هوازن سپرد، و ۱۹ سر را به طایفه تمیم و ۹ سر را به بنی اسد و به سایر طوائف ۹ سر داد، و در میان قبائل، قبیله مَذْحِجْ را ذکر ننموده است، و مجموع سرها را هفتاد سر ذکر نموده است.(۲)

آویختن سر مطهر حضرت ابا الفضل علیه السلام بر گردن اسب

دانشـمند مشهور اهل سنّت، سبط ابن جوزی، در «تذکره الخواص» از قاسم بن اصبغ مجاشعی روایت کرده است که می گوید: در آن وقت که رؤوس شهدا را به کوفه آوردند، در آن میانه مردی بغایت نیکو روی اسبی سوار بود و سر جوانمردی را که به ماه چهارده همی مانست و اثر سجود بر جبهه مبارکش

۱- . محمّدی اشتهاردی، محمّد، سوگنامه آل محمّد صلی الله علیه و آله وسلم؛ بنقل از لهوف، ص۸۱؛ بحار، ج۴۵، ص۶۲.

۲- . محمّدی اشتهاردی، محمّد، سوگنامه آل محمّد صلی الله علیه و آله وسلم؛ بنقل از مناقب، ج۴، ص۱۱۲.

هویـدا بود، بر گردن اسب خویش آویخته همی آمـد، سـر مبـارک به زانوی اسب می رسـید. من نام آن سوار و سـر بپرسـیدم، گفت: این، سرِ عباس بن علی

بن ابیطالب علیه السلام است و من حرمله بن کاهل اسدی هستم.

چنـد روز بعـد باز به دیـدنش رفتم؛ او را سـخت قبیـح منظر یافتم، رویش چنان سـیاه شـده بود که گویی قیر انـدود شده است. گفتم: آن روز که تو را دیدم آن صفای بَشره و زیبایی صورت را داشتی، حالا چرا به چنین وضع افتاده ای و زشت و قبیح شده ای؟! آن ملعون گریه کرد و گفت: از آن روز که آن سر را برداشتم، هر شب چون بخوابم، دو نفر بیایند بازوان و گریبان مرا بگیرند و به آتش اندازند تا بامدادان همی سوزم، چنانکه همه قبیله ناله و افغان مرا می شنوند، و یک شب مرا رها نکنند! بدین حالت بود تا به عذاب ابد پیوست.(۱)

در کتاب «مقاتل الطّالبیّین» و «بحار» و «عوالم» از ابوالحسن مداینی که قاسم بن اصبغ بن نباته گوید:

مردی از بنی دارم را دیدم که صورت او سـیاه شده بود و پیش از آن او را جمیل و خوش صورت و سـفید می شناختم، پس به او گفتم که نزدیک بود ترا نشـناسم. گفت: سبب این سیاهی آن است که من مرد جوانی را از کسانی که با حسین علیه السلام آمـده بود کشـتم که اثر سـجود در پیشانی او بود. از آن وقت هیچ شبی نمی خوابم جز آنکه می آید و گریبان مرا می گیرد و می برد در جهنّم می اندازد و تا صبح ضـجّه می کشم، پس باقی نمی ماند کسـی از قبیله من مگر آنکه فریاد مرا می شـنود، و گفـت فرد مقتـول، حضـرت عبّـاس علیـه السـلام بـود. در روایت دیگر نقـل است که صـدای سـگ می کرد و همسایگـان می شنیدند.

عصامی در تاریخ خود روایت کرده که شخصی از لشکر ابن زیاد لعین، سر

مطهّر حضـرت عبـاس بن علی علیهماالسـلام را بر گردن اسب خـود آویخت، بعـد از چنـد روز صـورت او را همچون قیر سـیاه دیدند، با آنکه قبل از آن سفید بود. چون سبب آن را از او سؤال کردند، گفت: دو نفر مرا می برند و در آتش می اندازند.(۲)

روضه حاج شیخ جعفر شوشتری – سرهای شهدا بر روی نیزه ها

امام حسـین علیه السلام شب عاشورا در وصف یاران خود فرمود: اصحابی بهتر از یاران خود ندیده ام. حالا ببینیم این یاران چه صفاتی داشـتند که اینطور مورد محبت و توجّه مظلوم کربلا واقع شده اند، این اصـحاب در تمام مقامات سعادت یکدل و یک جهت بوده اند. خوشحالی شب عاشورای ایشان به جماعت بود. حمله آنها به جماعت بود. نمازشان در ظهر عاشورا به جماعت بود، خوفشان به جماعت بود، نمازشان در ظهر عاشورا به جماعت بود، تشـنگی و گرسنگی آنها به جماعت بود، سائر کارهای دیگرشان هم به جماعت بود، سـرهاشان با همـدیگر از بدن جدا شد، سـرهای مقدسـشان با هم بر سـر نیزه رفت، با همدیگر به کربلا آمدنـد و با همـدیگر همراه اسـرا از کربلا رفتنـد حالا ببینیم اهل بیت ابا عبـداللّه چه حالی داشـتند آنها هم به جماعت با سرهای بریـده در بیابانها راه می رفتنـد، به جماعت به مجلس ابن زیاد ملعون وارد شدنـد، شب و روز به جماعت در بیابانها راه می رفتند تا به شام رسیدند، به جماعت در مجلس شوم یزید کافر وارد شدند، بجماعت هتک حرمت

۱- . ربانی خلخالی، علی، چهره درخشان قمر بنی هاشم ابوالفضل العبّاس علیه السـلام، ص۲۳۸؛ بنقل از قمقام زخّار، ص۴۴۶؛ بنقل از تذکره الخواص، ص۱۵۹.

۲- . ربـانی خلخـالی، علی، چهره درخشـان قمر بنی هـاشم ابوالفضـل العبّـاس علیه السـلام، ص۲۳؛ بنقل از خصائص العباسـیه، ص۲۳۵.

شدنـد، امّا جماعتی دیگر هم داشـتند آن موقع که می دیدنـد که یزیـد با چوب خیزران بر لب و دنـدان مقـدس ابا عبداللّه علیه السلامی زند و شعر می خواند.(۱)

روضه حاج شیخ جعفر شوشتری – مصیبت بریدن سرهای شهدا

اشاره

عصـر عـاشورا یـا صـبح روز یـازدهم بود که حـدود صـد نفر از سـپاه کوفه همه با خنجرهای کشـیده وارد قتلگاه شدنـد سـراغ جسـدهای مطهر شـهدا رفتنـد، شـهدایی را که سیدالشـهداء همه را در یکی دو خیمه جا داده بود و به خیمه دارالحرب معروف بود. بعضـی از آنها را روی بعضی دیگر خوابانیده بود «کانَ یَضَعُ القَتْلی بعضَهُم عَلی بَعْضٍ» قتلگاه مثل سکویی از اجساد شهدا بلند شده بود، حضـرت جسدها را یک جا جمع کرد که پایمال سُمّ سـتوران نشوند، همه یک جا باشـند حالا این عده آمده اند تا زحمتهای حضـرت را به هـدر بدهنـد حضـرت با آن لب تشـنه یک یک جنازه های غرق خون و مجروح را به خیمه گاه می آورد که جنازه ها به دست دشـمن نیفتـد، سـرهای مبارکشان جدا نشود، حالا مصـیبت سـنگین تر را بگویم، وقتی این جماعت ملعون با کارد در دست وارد خیمه شـهدا شدند سـر همه شهدا را از تن جدا کردند، سپس سرها را به کنار فرات برده شستند و همه را بر سر نیزه نمودند.(۲)

سرهای بر نیزه

بقربان سرها که بر نیزه شد

سوی شام سوغات آورده شد

ص:۲۱۳

۱- . رجایی، غلامعلی، گزیده از بیانات حاج شیخ جعفر شوشتری، ص۹۶.

۲- . رجایی، غلامعلی، گزیده از بیانات حاج شیخ جعفر شوشتری، ص۱۴۷.

بقربان آن گونه های عزیز

که با خاک و خون سخت آغشته شد

بقربان تَنهای عریان به دشت

که بهر عزا خوب سر رشته شد

به ایتام آل محمّد بنال

که قرآن از آنها پراکنده شد

سران دیانت ولات هدی

که قربانی و حج از آنها بجا(۱)

مدفن سرهای شهدای کربلا

امام زین العابدین علیه السلام پس از چندی موافقت یزید را گرفت تا سرها را به بدنها ملحق سازد و لذا سر امام حسین علیه السلام و سایر شهداء را به کربلا برده و به اجساد مطهرشان ملحق فرمود.(۲)

در عین حال چند سر از شهداء را در «باب الصغیر» به خاک سپردند.

امروز این مکان که حدود پنجاه متر بالاتر از در اصلی قبرستان باب الصغیر و سمت چپ کوچه می باشد دارای محوّطه ای بزرگ است که در وسط آن حجره یا اطاقکی بوده و سرهای مقدس در این اطاقک دفن شده اند.

در سالهای اخیر بر مدفن آنان ضریحی از نقره ساخته شده است. هر چند که بر بالای این حجره، اسامی شانزده تن از شهدای کربلا نوشته شده لیکن به احتمال قوی تنها سر سه تن از شهدای کربلا در این مکان بخاک سپرده

۱- . کمره ای، محمد باقر، در کربلا چه گذشت؟، ترجمه نفس المهموم شیخ عباس قمی، ص۵۴۱.

۲- . قائدان، اصغر، تاریخ و اماکن زیارتی و سیاحتی سوریه؛ بنقل از مجلسی، بحار، ج۴۵، ص۱۲۴.

شده اند. این سرها عبارتند از ۱- سر مقدس حضرت ابوالفضل العباس علیه السلام ۲- سر مقدس حضرت علی اکبر علیه السلام ۳- سر مقدس حبیب بن مظاهر علیه السلام.

محسن الامین در سال ۱۳۲۱ هجری کتیبه ای بر بالای در ورودی این مقام

با این عبارت دیده بود «هذا رأسُ عبّاس وَعَلی بن الحسین علیهم السلام و حبیب بن مظاهر» بعدها که ضریحی بر روی این محل گذاشته شد نام شانزده تن ذکر گردید.(۱) با توجه به اینکه منابع تاریخی شیعه اذعان دارند بیشتر سرهای شهدای کربلا به بدنهای آنان ملحق شد بنظر نمی رسد در این مکان بیش از سه سر بخاک سپرده شده باشد. واللّه اعلم بالصواب.

نام سرهایی که بر سقف گنبد این مکان ثبت شده عبارتند از:

۱- عباس ۲- علی اکبر ۳- حبیب بن مظاهر ۴- قاسم بن الحسن ۵ - عبداللّه بن علی ۶- عمر بن علی ۷- حر ریاحی ۸- محمد بن علی ۹- عبداللّه بن عون ۱۰- علی بن ابی بکر ۱۱- عثمان بن علی ۱۲- جعفر بن علی ۱۳- جعفر بن عقیل ۱۴- محمد بن مسلم ۱۵- عبداللّه بن عقیل ۱۶- حسین بن عبداللّه.(۲)

۱- . همان؛ بنقل از اعیان الشیعه، محسن الامین، ج ۱، ص۶۲۷.

۲- . قائدان، اصغر، تاریخ و اماکن زیارتی و سیاحتی سوریه، ص ۱۴۰.

صفحه سفید

ص:۲۱۶

فصل نهم: مصائب راس الحسین علیه السلام دریک نگاه

اشاره

ص:۲۱۷

صفحه سفید

* کربلا

- شکستن پیشانی حضرت علیه السلام.

- زدن تیری به چانه حضرت علیه السلام.

- زدن تیری به لب حضرت علیه السلام.

- بریدن سر حضرت علیه السلام از قفا با دوازده ضربه خنجر.

* کوفه

- گذاشتن در تنور خولی.

- گذاشتن زیر ظرف سفالین در خانه خولی.

- آویزان کردن بر درختی.

- آویزان کردن در بازار صرّافان.

- چوب زدن عبیداللّه بر دندانها و چشمان مبارک.

* شام

- قراردادن سر حضرت علیه السلام در طشت طلا.

- چوب خیزران یزید بر دندانهای پیشین حضرت علیه السلام.

- شطرنج بازیِ یزید کنار سر امام علیه السلام.

ص:۲۱۹

- ریختن شراب کنار سر مبارک در طشت طلا.

- پا گذاشتن یزید ملعون بر سر مبارک حضرت علیه السلام.

- اشک ریختن چشمان مبارک حضرت علیه السلام در مجلس یزید.

- نصب کردن سر مبارک بر درِ مسجد دمشق.

- آویختن سر حضرت علیه السلام بر درِ خانه یزید.

- بردن سر مبارک را به خرابه شام و شهادت حضرت رقیّه علیهاالسلام.

- دیدن سر مبارک تمام مصیبتهای اهلبیت علیهم السلام را.

*** منازل بین راه**

- بالای نیزه قراردادن سر حضرت علیه السلام.

- بازی و تفریح با سر مبارک.

- افتادن سر مبارک از بالای نی بر زمین.

- سر مبارک و دیگر سرها زیر سُمِّ ستوران.

ص:۲۲۰

فهرست منابع

۱. قرآن کریم، کتاب اللّه تعالی.

۲. ربانی خلخالی، علی؛ چهره درخشان قمر بنی هاشم ابوالفضل العباس علیه السلام؛ ج۱، قم: انتشارات مکتب الحسین علیه السلام.

۳. رجایی، غلامعلی؛ گزیده از بیانات حاج شیخ جعفر شوشتری؛ چ۱، برهان، پاییز ۱۳۶۹.

۴. شهرستانی؛ تاریخچه عزاداری حسینی از زمان آدم تا زمان ما؛ انتشارات حسینیه عماد زاده، ۱۴۰۲ه- . ق.

۵. فلسفی، علی؛ سخن گفتن سر امام حسین علیه السلام در ۱۲۰ محل؛ چ۳، خرداد ۱۳۶۳.

۶. قائدان، اصغر؛ تاریخ و اماکن زیارتی و سیاحتی سوریه؛ چ۳، انتشارات مشعر، تابستان ۱۳۸۰.

۷. کمره ای، محمد باقر؛ در کربلا چه گذشت؟ ترجمه نفس المهموم شیخ عباس قمی؛ چ۳، انتشارات مسجد حضرت صاحب الزمان «عج».

۸. محمّدی اشتهاردی، محمد؛ سوگنامه آل محمّد صلی الله علیه و آله وسلم؛ چ۱۴، قم: انتشارات ناصر، پاییز ۱۳۷۹.

۹. مُقَرَّم: مقتل الحسین علیه السلام.

۱۰. موسوی، سید علی محمد؛ وقعه الطف ترجمه ابو مخنف.

ص:۲۲۱

«کتب اشعار»

۱. احمدی، ذبیح اللّه گورجی؛ گلچین احمدی؛ جلد اول و دوم و سوم، قم: انتشارات مشهور.

۲. اشراقی، سید عبداللّه؛ گلهای خونین؛ سبزوار: چاپ بیهق، مرداد ۱۳۴۷.

۳. بروجردی، دیوان صامت؛ انتشارات گلی، پاییز ۱۳۷۶، چ۲.

۴. چایچیان، حبیب، خلوتگاه راز؛ انتشارات علمیه اسلامیه، ۱۳۶۴.

۵. شعبانی، اولیا، فرات اشک؛ انتشارات مشهور، چ۲، ۱۳۸۱.

۶. فراهانی، شمس، منتخبی از مصائب؛ تهران: انتشارات فراهانی.

۷. قرنی گلپایگانی، شیخ علی، منهاج الدموع؛ انتشارات دار الفکر، چ۳.

۸. یوسفی، یوسفعلی، سوگنامه عاشورا؛ ۱۳۷۷، چ۱.

ص:۲۲۲

مدارک کتاب «نَفَسُ الْمَهْمُوم» حاج شیخ عباس قمی رحمه الله

۱. احتجاج، احمد بن علی بن ابی طالب طبرسی.

۲. ارشاد، ابو عبداللّه محمد بن محمد بن نعمان مفید، ف۴۱۳ه- . ق.

۳. تاریخ طبری، محمد بن جریر طبری، ف۳۱۰ه- .ق، بغداد.

۴. تاریخ کامل، علی بن ابی الکرم ابن امیر جزری، ف۶۳۰ه- .ق، موصل.

۵. تذکره خواص الامه: فاضل سبط بن جوزی، ف۶۵۴، دمشق.

۶. تسلیه المجالس، محمّد بن ابی طالب، موسوی حائری.

۷. روضه الصفا، محمد بن خاوند شاه، ف۹۰۳.

۸. روضه الواعظین، محمد بن حسن بن علی نیشابوری.

۹. کامل بهایی در سقیفه، عماد الدین حسن.

۱۰. کشف الغمه، علی بن عیسی اربلی، تالیف ۶۸۷ه- .ق.

۱۱. مثیر الاحزان، جعفر بن محمد حلّی.

۱۲. مروج الذَّهَب و معادن الجوهر، ابی الحسن علی بن حسین مسعودی.

۱۳. مقاتل الطالبیین، علی بن حسین ابو الفرج اصفهانی، ف۳۵۶ه- .ق.

۱۴. ملهوف، سیّد رضی الدین ابوالقاسم بن طاووس، ف۶۶۴ه- .ق.

۱۵. مناقب، محمد بن علی بن شهرآشوب، ف۵۸۸.

ص:۲۲۳

معرفی کتاب

شهادتنامه (فرهنگ الفبایی عاشورا و شهادت)

روضه های مرحوم کافی

مقتل فلسفی

مجالس ترحیم

مجالس و مراثی

سوگنامه ۱۴ معصوم(ع)

اصول و روش مداحی

خطبه خوانی

مصائب حضرت زینب(س)

سوگنامه آل محمد(ص)

امام حسین(ع) محبوب زمین و آسمان ها

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ .ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹